

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۲۲ جلد ۲۲

۲۲

با نظارت: حضرت آیه الله مکارم شیرازی

با اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بِضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلْسِبُطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیة حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.
آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - بهار ۱۳۸۴

﴿ ۳۱ ﴾ وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً

و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد ، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روز پر ارزشی برای او فراهم ساخته ایم .
« يَقْنُتْ » از ماده « قَنُوت » به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند .

در این جا باز به این نکته برخورد می کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای « وَ تَعْمَلْ صَالِحاً » آثار آن در عمل نیز هویدا گردد .
« رِزْقٌ كَرِيمٌ » معنی گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است .

﴿ ۳۲ ﴾ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ

الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا

ای همسران پیامبر! شما هم چون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید، بنابراین به گونه‌ای هوس‌انگیز نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویند.

همسران پیامبر باید چنین باشند

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر از یک سو و قرار گرفتن در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشقی برای همهٔ زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه. بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسئولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت. و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسئولیت‌ها آماده می‌سازد و به آن‌ها شخصیت می‌دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می‌کند و مخصوصاً به سراغ یک نکته باریک می‌رود تا مسایل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد، می‌فرماید:

« فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ » .

بلکه به هنگام سخن گفتن ، جدی و خشک و به طور معمولی سخن بگویید ، نه هم چون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند سخن بگویند .

تعبیر به « الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ » : کسی که در دل او بیماری است « تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است ، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سر حد جنون می رسد که از آن تعبیر به « جنون جنسی » می کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگی های جنسی و محیط های کثیف به وجود می آید در کتب خود شرح داده اند .

در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می دهد « وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا » .

در حقیقت جمله « لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ » اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله « وَقُلْنَ »

قَوْلًا مَعْرُوفًا» اشاره به محتوای سخن .

البته « قَوْلٌ مَعْرُوفٌ : گفتار نیک و شایسته » معنی وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هرگونه گفتار باطل و بیهوده و گناه آلود و مخالف حق را نفی می کند .

ضمناً جمله اخیر می تواند ، توضیحی برای جمله نخست باشد ، مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر با مردان بیگانه موزیانه یا دور از ادب باشد ، بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ گونه جنبه های تحریک آمیز باشد .
 ﴿۳۳﴾ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

و در خانه های خود بمانید و هم چون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را برپادارید و زکاة را ادا کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید، خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد .

«قَرَنَ» از ماده «وَقَّار» به معنی سنگینی است و کنایه از قرار گرفتن در خانه‌ها است ، بعضی نیز احتمال داده‌اند که از ماده «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت .

«تَبَرَّجَ» به معنی آشکار شدن در برابر مردم است و از ماده «بَرَجَ» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است .

واژه «رَجَسَ» به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه این‌ها .^(۱)

«تَطْلُهِی» به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «إِذْهَابِ رَجَسٍ» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در این جا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود.

۱- «راغب» در کتاب «مفردات» در ماده «رجس» معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است .

اما این که منظور از جاهلیت اولی چیست ؟ ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر بوده و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روستی های خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن بند و گوشواره های آنها نمایان بود .

و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر را از این گونه اعمال باز می دارد .

بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر به عنوان تأکید بیشتر است ، درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ مگو ، مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکدتر و جدی تری از این کار پرهیز کند .

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که جاهلیت دیگری هم چون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیش گوئی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم ، ولی مفسران پیشین نظر به این که چنین امری را پیش بینی نمی کردند ، برای تفسیر این کلمه

به زحمت افتاده بودند لذا « جاهلیت اولی » را به فاصله میان آدم و نوح و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن های بدن نما بیرون می آمدند ، تفسیر کرده اند ، تا جاهلیت قبل از اسلام را « جاهلیت ثانیه » بدانند .

ولی نیازی به این سخنان نیست ، بلکه ظاهر این است « جاهلیت اولی » همان جاهلیت قبل از اسلام که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران آیه ۱۴۳ و سوره مائده آیه ۵۰ و سوره فتح آیه ۲۶) و « جاهلیت ثانیه » جاهلیتی است که بعداً پیدا خواهد شد (هم چون عصر ما) .

بالاخره دستور «چهارم» و «پنجم» و «ششم» را به این صورت بیان می فرماید : «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» .

اگر در میان عبادات روی نماز و زکات ، تکیه می کند به خاطر آن است که نماز مهم ترین راه ارتباط و پیوند با خالق است و زکات هم در عین این که عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می شود .

و اما جمله «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یک حکم کلی است که تمام برنامه‌های الهی را فرامی‌گیرد. این دستورات سه‌گانه نیز نشان می‌دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر نیست، بلکه برای همگان است هرچند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد.

در پایان آیه می‌افزاید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». تعبیر به «إِنَّمَا» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه‌ی خاندان پیامبر است.

جمله «يُرِيدُ» اشاره به اراده‌ی تکوینی پروردگار است وگرنه اراده‌ی تشریعی و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر ندارد و همه‌ی مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هرگونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود اراده‌ی تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث‌هایی که در مسأله‌ی معصوم بودن انبیاء و امامان داشته‌ایم پاسخ این سخن روشن می‌شود و در این جا به‌طور خلاصه می‌توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی

اكتسابی از طریق اعمال خویشند و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار ، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند .

به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش ، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند درست همان‌گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست ، قطعه آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد با این‌که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی ، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی‌آن‌که جبر و اجباری در کار باشد .

تعبیر «اهل بیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران ، اشاره به اهل بیت پیامبر است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود ، چراکه «بیت» گرچه به صورت مطلق در این‌جا ذکر شد ، اما به قرینه آیات قبل و بعد ، منظور از آن ، بیت و خانه پیامبر است .

مقصود از «اهل بیت پیامبر» در آیه فوق منحصرأ پنج نفرند: پیامبر ، علی علیه السلام

و فاطمه و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام .

تنها سؤالی که در این جا باقی می ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر نمی شود . پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » چنین می گوید : « این اولین بار نیست که در آیات قرآن با آیاتی بر خورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند ، قرآن پر است از این گونه بحث ها ، هم چنین در کلام فصیحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است . مفسر بزرگ نویسنده « المیزان » پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است : « ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ" ... همراه این آیات نازل شده است ، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده ، اما به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است .

پاسخ سومی این است که قرآن می‌خواهد به همسران پیامبر بگوید : شما در میان خانواده‌ای قرار دارید که گروهی از آنان معصوم هستند ، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده‌ای که پنج معصوم پاک در آن است مسئولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می‌کند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند .

آیه تطهیر ، برهان روشن عصمت است

بعضی از مفسران ، « رجس » را در آیه فوق ، تنها اشاره به شرک و یا « گناهان کبیره زشت » هم چون « زنا » دانسته‌اند ، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست ، بلکه اطلاق « الرّجس » (با توجه به این که الف و لام آن " الف و لام جنس " است) هرگونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود ، چرا که گناهان همه رجس هستند و لذا این کلمه در قرآن به « شرک » ، « مشروبات الکلی » ، « قمار » ، « نفاق » ، « گوشت‌های حرام و ناپاک » و مانند آن اطلاق شده

است . (۳۰ / حج ، ۹۰ / مائده ، ۱۲۵ / توبه ، ۱۴۵ / انعام) .
و با توجه به این که اراده الهی تخلف ناپذیر است و جمله « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ » دلیل بر اراده حتمی او می باشد ، مخصوصاً با توجه به کلمه « إِنَّمَا » که برای حصر و تأکید است روشن می شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هرگونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند و این همان مقام عصمت است .
این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورها و احکام او در مورد حلال و حرام نیست ، چرا که این دستورها شامل همگان می شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنابراین با مفهوم کلمه « إِنَّمَا » سازگار نمی باشد .
پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلاً شرح دادیم) .
در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در « زیارت جامعه » نیز آمده است :

« عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَّلِ وَأَمَنَكُم مِّنَ الْفِتَنِ وَطَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُم تَطْهِيرًا: خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت و از آلودگی‌ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملاً تطهیر نمود ».

با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد .
آیه تطهیر درباره چه کسانی است ؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر» دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد).

به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین ندانسته‌اند معنی وسیعی برای آن قایل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر را .

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد آیه مخصوص این بزرگواران است

و همسران در این معنی داخل نیستند هرچند از احترام متناسب برخوردارند . اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم :

۱- روایاتی که از خود همسران پیامبر نقل شده می‌گوید: «هنگامی که پیامبر سخن از این آیه شریفه می‌گفت ، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود : شما خویید اما مشمول این آیه نیستید» .

از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر در خانه خود بود که فاطمه پارچه حریری نزد آن حضرت آورد ، پیامبر فرمود : همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا کن ، آن‌ها را آورد ، سپس غذا خوردند بعد پیامبر عباپی بر آن‌ها افکند و گفت : « اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَيْتِيْ وَ عِيْرَتِيْ فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً: خداوندا! این‌ها خاندان منند ، پلیدی را از آن‌ها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان » و در این جا آیه « اِنَّمَا يُرِیْدُ اللّٰهُ » نازل شد ... من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا ،

فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ: تو بخیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی)^(۱).
و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می‌کند: «هنگامی که از او درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (باتأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود و هنگامی که درباره علی علیه السلام از او سؤال کردند چنین گفت:
«آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر بود و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و

۱- «طبرسی» در «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث، این حدیث به طرق دیگر نیز از «ام سلمه» به همین مضمون نقل شده است (به «شواهد التنزیل» حاکم حسانی، جلد ۲، صفحه ۵۶، به بعد مراجعه شود).

فرمود: « خداوند! این‌ها خاندان منند و حامیان من، رجس را از آن‌ها بپر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما»، من عرض کردم « ای رسول خدا آیا من هم از آن‌ها هستم؟ » فرمود: « دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی » (اما جزء این جمع نمی‌باشی). (۱)

۲- روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آن‌ها استفاده می‌شود، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و یا آن‌ها به خدمت آمدند پیامبر عبایی بر آن‌ها افکند و گفت: خداوند! این‌ها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آن‌ها دور کن، در این هنگام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق

۱- «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث.

متعدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است. (۱)

در این جا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده؟ گویا پیامبر می خواسته است کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا! اهل بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» (۲).

۱- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۳۱ به بعد.

۲- درالمشور، ذیل آیه مورد بحث.

﴿ ۳ - در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم : بعد از نزول آیه فوق ، پیامبر مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه می‌گذشت صدا می‌زد : « الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً : هنگام نماز است ای اهل بیت ، خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد » .

این حدیث را « حاکم حسکانی » از « انس بن مالک » نقل کرده است . (۱)

در روایت دیگری که از « ابوسعید خدری » از پیامبر نقل شده می‌خوانیم : « پیامبر این برنامه را تا هشت ماه ادامه داد » . (۲)

۱- « شواهد التنزیل » جلد ۲ ، صفحه ۱۱ .

۲- « شواهد التنزیل » جلد ۲ ، صفحه ۲۸ و ۲۹ .

حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر نقل کرده است. (۱)

این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر اکرم باز می‌شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا می‌شنیدند (دقت کنید).

با این حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر نیز در آن وارد هستند، هرچند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می‌دانند.

۱- «درالمنثور» ذیل آیه مورد بحث.

قابل توجه این که «عایشه» همسر پیامبر که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضایل خود و ریزه کاری های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد اگر این آیه شامل او می شد قطعاً در لابلای سخنانش به مناسبت هایی از آن سخن می گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است .

﴿ ۴ - روایات متعددی از «ابوسعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد «این آیه تنها در مورد پنج تن نازل شده است : نَزَلَتْ فِي خَمْسَةٍ : فِي رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ » (۱) .

این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می دانند . از مجموع آن چه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد تا

۱- «شواهد التنزیل» جلد ۲ ، صفحه ۲۵ .

آنجا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد.^(۱)

نویسنده کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است.^(۲)

از همه این‌ها گذشته پاره‌ای از همسران پیامبر در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد.

بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز

۱- به جلد دوم «احقاق الحق» و پاورقی‌های آن مراجعه شود.

۲- به جلد دوم «شواهد التنزیل» از صفحه ۱۰ تا ۹۲ مراجعه شود.

بعد از این حادثه ، اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت .
عیب‌جویی کردن « عایشه » از « خدیجه » که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و با
فضیلت‌ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است ، این سخن به قدری بر پیامبر
ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود : « به خدا سوگند که هرگز همسری
بهتر از او نداشتم ، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت
که مردم همه از من بریده بودند » . (۱)

﴿ ۳۴ ﴾ **وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا**
و آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده‌می‌شود یاد کنید ،
خداوند لطیف و خبیر است .

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته‌اید و در مرکز و کانون نور قرآن ، حتی اگر در خانه

۱- « استیعاب » و « صحیح بخاری » و « مسلم » (طبق نقل المراجعات) ، صفحه ۲۲۹ ، نامه ۷۲ .

نشسته‌اید می‌توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر
طنین افکن است، به طور شایسته‌ای از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر
بهره‌مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه‌ای.
در این‌که میان «آیات الله» و «حکمت» چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته‌اند، هر
دو اشاره به قرآن است، منتهی تعبیر به «آیات» جنبه اعجاز را بیان می‌کند و تعبیر به
«حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می‌گوید.
سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا».
اشاره به این‌که او از دقیق‌ترین و باریک‌ترین مسایل با خبر و آگاه است و نیت شما را
به خوبی می‌داند و از اسرار درون سینه‌های شما باخبر است.
این در صورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم و
اگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما
همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد و هم از اعمالتان «خبیر» و آگاه است.

این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم باهم منافات ندارند و قابل جمع هستند.

﴿۳۵﴾ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنانی که از فرمان خدا اطاعت می کنند، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان باخشوع و زنان باخشوع، مردان انفاقگر و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنانی که روزه می گیرند، مردانی که دامن خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند و زنانی که پاک دامنند و مردانی که بسیار به

یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است .

« قَائِمَت » از ماده « قُتُوْتُ » به معنی اطاعت توأم با خضوع است ، اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سرزند و این اشاره به جنبه‌های عملی و آثار ایمان می‌باشد .

شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام

به دنبال بحث‌هایی که درباره وظایف همسران پیامبر در آیات گذشته ذکر شد در آیه مورد بحث ، سخنی جامع و پرمحتوی درباره همه زنان و مردان و صفات برجسته آنها بیان شده است و ضمن برشمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان ، پاداش عظیم آنها را در پایان آیه بر شمرده است .

بخشی از این اوصاف ده‌گانه از مراحل ایمان سخن می‌گوید (اقرار به زبان ، تصدیق به قلب و جنان و عمل به ارکان) .

قسمت دیگری پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت ساز

در زندگی و اخلاق انسان‌ها می‌باشد بحث می‌کند .
و در بخش دیگری از مسأله حمایت از محرومان و ایستادگی در برابر حوادث سنگین یعنی صبر که ریشه ایمان است و سرانجام از عامل تداوم این صفات یعنی ذکر پروردگار سخن به میان می‌آورد .
می‌گوید : « إِنَّ الْمُسْلِمِينَ ... وَالْقَانِتَاتِ » .
گرچه بعضی از مفسران ، « اسلام » و « ایمان » را در آیه فوق به یک معنی گرفته‌اند ، ولی پیدا است که این تکرار نشان می‌دهد منظور از آن‌ها دو چیز متفاوت است و اشاره به همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره حجرات آمده : « قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » اعراب گفتند ما ایمان آورده‌ایم ، بگو : هنوز ایمان نیآورده‌اید ، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم و ایمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است .
اشاره به این‌که اسلام همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می‌دهد و مشمول احکام آن‌ها می‌کند ، ولی ایمان تصدیق به قلب و دل است .

در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است .
 در روایتی چنین می‌خوانیم « یکی از یاران امام صادق علیه السلام درباره « اسلام » و « ایمان »
 از آن حضرت سؤال کرد و پرسید آیا این‌ها باهم مختلفند ؟ امام در پاسخ فرمود : آری ، ایمان
 با اسلام همراه است ، اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد » .
 او توضیح بیشتر خواست امام علیه السلام فرمود : « اسلام شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر
 است ، هرکس اقرار به این دو کند جانش (در پناه حکومت اسلامی) محفوظ خواهد بود و ازدواج مسلمانان با
 او جایز و می‌تواند از مسلمین ارث ببرد و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلام هستند ، اما "ایمان" نور
 هدایت و حقیقتی است که در دل از وصف اسلام جای می‌گیرد و اعمالی است که به دنبال آن می‌آید . » (۱)
 سپس به یکی دیگر از مهم‌ترین صفات مؤمنان راستین ، یعنی حفظ
 زبان پرداخته می‌گوید : « وَ الصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ » .

۱- «اصول کافی» جلد ۲، صفحه ۲۱، 'بَابُ أَنَّ الْإِيمَانَ يَشْتَرِكُ الْإِسْلَامَ' .

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان او است: « لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ أَمْرٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ: ایمان انسان به درستی نمی‌گراید تا قلبش درست شود و قلبش درست نمی‌شود تا زبانش درست شود ». (۱)

و از آن‌جا که ریشه ایمان، صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات است و نقش آن در معنویات انسان هم‌چون نقش « سر » است در برابر « تن » پنجمین وصف آن‌ها را این‌گونه بازگو می‌کند: « وَ الصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ ».

از طرفی می‌دانیم یکی از بدترین آفات اخلاقی، کبر و غرور و حب جاه است و نقطه مقابل آن « خشوع »، لذا در ششمین توصیف می‌فرماید: « وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ ». گذشته از حب جاه، حب مال، نیز آفت بزرگی است و اسارت در چنگال آن،

۱- « مَحَجَّةُ الْبَيْضَاء » جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

اسارتی است دردناک و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است :
« وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُنَصِّدَاتِ » .

گفتیم سه چیز است که اگر انسان از شر آن در امان بماند از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است ، زبان و شکم و شهوت جنسی ، به قسمت اول در چهارمین توصیف اشاره شد، اما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤمنان اشاره کرده می گوید:
« وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ » .

« وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ » .
سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین بستگی به آن دارد پرداخته می گوید : « وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ » .

آری آن ها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط ، پرده های غفلت و بی خبری را از قلب خود کنار می زنند ، وسوسه ها و همزات شیاطین را دور می سازند و اگر لغزشی از آنان سرزده ، فوراً در مقام جبران برمی آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند .

در این که منظور از « ذکر کثیر » چیست ؟ در روایات اسلامی و کلمات مفسرین ، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهراً همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آن ها می شود.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم : « إِذَا انْقَضَ الرَّجُلُ أَهْلُهُ مِنَ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ اللَّهُ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ : هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هردو وضو بگیرند و نماز (شب) بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدای کنند. » (۱)

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « هرکس تسبیح فاطمه زهرا را در شب بگوید ، مشمول این آیه است. » (۲)

۱- « مجمع البیان » و « قرطبی » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

بعضی از مفسران گفته‌اند: « ذکر کثیر » آن است که در حال قیام و قعود به هنگامی که به بستر می‌رود یاد خدا کند .

اما به هر حال ذکر نشانه فکر است و فکر مقدمه عمل ، هدف هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست .

در پایان آیه پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگی‌های ده‌گانه فوق هستند چنین بیان می‌کند: « اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اجْراً عَظِیْماً » .

نخست با آب مغفرت گناهان آن‌ها را که موجب آلودگی روح و جان آن‌ها است می‌شوید ، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی‌داند در اختیارشان می‌نهد ، در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگر جلب ملایمات .

تعبیر به « اجرأ » خود دلیل بر عظمت آن است و توصیف آن با وصف « عظیم » تأکیدی بر این عظمت است و مطلق بودن این عظمت ، دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن ، بدیهی است چیزی را که خداوند بزرگ ، بزرگ بشمرد فوق‌العاده عظمت دارد. این نکته نیز

قابل توجه است که جمله «أَعَدَّ» (آماده کرده است) با فعل ماضی، بیانی است برای قطعی بودن این اجر و پاداش وعدم وجود تخلف و یا اشاره‌ای به این‌که بهشت و نعمت‌هایش از هم اکنون برای مؤمنان آماده است.

مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا

گاه بعضی چنین تصویری کنند که اسلام کفه‌سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده و زنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند، شاید منشاء اشتباه آن‌ها پاره‌ای از تفاوت‌های حقوقی است که هر کدام دلیل و فلسفه خاصی دارد.

ولی بدون شک قطع نظر از این‌گونه تفاوت‌ها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرایط طبیعی آن‌ها دارد هیچ‌گونه فرقی از نظر جنبه‌های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه‌های اسلام وجود ندارد.

آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگی‌های مؤمنان و اساسی‌ترین مسایل اعتقادی و اخلاقی و عملی زن و مرد را در کنار یکدیگر هم چون دو کفه

یک ترازو قرار می‌دهد و برای هر دو پاداشی یکسان بدون کمترین تفاوت قایل می‌شود. به تعبیر دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را هم چون تفاوت روحی آن‌ها نمی‌توان انکار کرد و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پیامدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می‌کند، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را هم چون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین، زیر سؤال نمی‌برد که آیا زن واقعاً انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه؟، نه تنها زیر سؤال نمی‌برد بلکه هیچ‌گونه تفاوتی از نظر روح انسانی در میان این دو قایل نیست، لذا در سوره نحل آیه ۹۵ می‌خوانیم:

مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: هر کس عمل صالح کند، خواه مرد باشد خواه زن، در حالی که ایمان داشته باشد ما او را زنده می‌کنیم و حیات پاکیزه‌ای به او می‌بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می‌داده می‌دهیم.»

اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قایل شده که برای مرد، برخلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقاً استقلال اقتصادی قایل نیستند.

به همین دلیل در «علم الرجال» اسلامی، به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی که در صف روات و فقهاء بودند برخورد می‌کنیم که از آنها به عنوان شخصیت‌هایی فراموش ناشدنی یاد کرده است.

اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام بازگردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند و حتی گاهی حق حیات برای آنها قایل نمی‌شدند و پس از تولد آنها را زنده به گور می‌کردند و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلااراده‌ای در دست گروهی از انسان‌نماهای مدعی تمدن در آمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده و چه حق عظیمی بر آنها دارد؟^(۱)

۱- بحث دیگری در جلد ۲ تفسیر نمونه، صفحه ۱۱۲ ذیل ۲۲۸/بقره مطرح شده است و در جلد

۱۱ صفحه ۳۹۱ ذیل ۹۷/نحل آمده است.

﴿ ۳۶ ﴾ وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری از خود (در برابر فرمان خدا) داشته باشد و هرکس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است .

« قَضَى » در این جا به معنی « قضای تشریعی » و قانون و فرمان و داوری است و بدیهی است که نه خدا نیازی به اطاعت و تسلیم مردم دارد و نه پیامبر چشم داشتی ، در حقیقت مصالح خود آنها است که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهیشان از آن باخبر نمی شوند ولی خدا می داند و به پیامبرش دستور می دهد .

این درست به آن می ماند که یک طبیب ماهر به بیمار می گوید در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستورهایم تسلیم محض شوی و از خود اراده ای نداشته باشی ، این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد و خدا از چنین طبیبی برتر و بالاتر است .

لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» .

راه سعادت را گم می‌کند و به بیراهه و بدبختی کشیده می‌شود چرا که فرمان خداوند عالم، مهربان و فرستاده او را که ضامن خیر و سعادت او است نادیده گرفته و چه ضلالتی از این آشکارتر؟

﴿۳۷﴾ وَادْتَقُوا لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا لِلَّهِ مَبْدِئُهُ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی می‌گفتی همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز (و پیوسته این امر را تکرار می‌نمودی) و تو در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و

از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی، هنگامی که زید از همسرش جدا شد ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌های آنها هنگامی که از آنان طلاق گیرند نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است.

سنت شکنی بزرگ

می‌دانیم روح اسلام «تسلیم» است، آن‌هم «تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا» این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده است، از جمله در آیه فوق است که می‌فرماید: «هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ».

آن‌ها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند، همان‌گونه که سر تا پای وجودشان وابسته به او است.

منظور از نعمت خداوند همان نعمت هدایت و ایمان است که نصیب «زید بن حارثه» کرده بود و نعمت پیامبر این بود که وی را آزاد کرد و هم چون فرزند خویش گرامیش داشت. از این آیه استفاده می شود که میان زید و همسرش زینب، مشاجره ای درگرفته بود و این مشاجره ادامه یافت و درآستانه جدایی و طلاق قرار گرفت و با توجه به جمله «تَقُولُ» که فعل مضارع است پیامبر کراراً و مستمراً او را نصیحت می کرد و از جدایی و طلاق باز می داشت. آیا این مشاجره به خاطر عدم توافق وضع اجتماعی زینب با زید بود؟ یا به خاطر پاره ای از خشونت های اخلاقی زید؟

و یا هیچ کدام؟ بلکه توافق روحی و اخلاقی درمیان آن دو نبود، چرا که گاه ممکن است دو نفر خوب باشند، ولی از نظر فکر و سلیقه اختلافاتی داشته باشند که نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند.

به هر حال تا این جا مسأله پیچیده ای نیست، بعد می افزاید: «تو در دل چیزی پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او

بترسی: «وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا لِلَّهِ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ».

مفسران در این جا سخنان فراوانی گفته‌اند و ناشی گری بعضی از آنان در تعبیرات ، بهانه‌هایی به دست دشمنان داده است ، درحالی که از قرآینی که در خود آیه و شأن نزول آیات و تاریخ وجود دارد ، مفهوم این آیه مطلب پیچیده‌ای نیست زیرا :
 پیامبر در نظر داشت ، که اگر کار صلح میان دو همسر به انجام نرسد به طلاق و جدایی بیانجامد پیامبر برای جبران این شکست که دامن‌گیر دختر عمه‌اش زینب شده که حتی برده‌ای آزاده شده او را طلاق داده ، وی را به همسری خود برگزیند ، ولی از این بیم داشت که از دو جهت مردم به او خرده گیرند و مخالفان پیرامون آن جنجال برپا کنند .
 نخست این که : «زیبد» پسر خوانده پیامبر بود و مطابق یک سنت جاهلی پسرخوانده ، تمام احکام پسر را داشت ، از جمله این که ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده را حرام می‌پنداشتند .
 دیگر این که پیامبر چگونه حاضر می‌شود با همسر مطلقه برده آزاد شده‌ای ازدواج

کند و این خلاف شأن و مقام او است .

از بعضی از روایات اسلامی به دست می‌آید که پیامبر به هر حال این تصمیم را به فرمان خدا گرفته بود و در قسمت بعد آیه نیز قرینه‌ای بر این معنی وجود دارد .
بنابراین این مسأله ، یک مسأله اخلاقی و انسانی بود و نیز وسیله مؤثری برای شکستن دو سنت غلط جاهلی (ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده و ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده) .

مسلم است که پیامبر نباید در این مسایل از مردم بترسد و از جو سازی‌ها و سم پاشی‌ها واهمه‌ای به خود راه دهد، ولی به هر حال طبیعی است که انسان در این‌گونه موارد به خصوص که پای مسایل مربوط انتخاب همسر درکار بوده باشد ، گرفتار ترس و وحشتی می‌شود ، به خصوص این‌که ممکن بود این گفتگوها و جنجال‌ها در روند پیشرفت هدف مقدس او و گسترش اسلام اثر بگذارد و افراد ضعیف الایمان را تحت تأثیر قرار دهد و شک و تردید در دل آن‌ها ایجاد کند .

لذا در دنباله آیه می فرماید: « هنگامی که زید حاجت خود را به پایان برود او را رها کرد ما اورا به همسری تو در آوریم ، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده های خود، هنگامی که از آنها طلاق بگیرند ، نباشد: « فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كُهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا » .

و این کاری بود که می بایست انجام بشود « و فرمان خدا انجام شدنی است: « وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا » .

« ادْعِيَاء » جمع « دَعَى » به معنی پسر خوانده و « وَطَرٌ » به معنی نیاز و حاجت مهم است و انتخاب این تعبیر در مورد طلاق و رهایی زینب در حقیقت به خاطر لطف بیان است که با صراحت عنوان « طلاق » که برای زنان و حتی مردان عیب است مطرح نشود گویی این دو به یکدیگر نیازی داشته اند که مدتی زندگی مشترک داشته باشند و جدایی آنها به خاطر پایان این نیاز بوده است .

تعبیر به « زَوَّجْنَا كُهَا » (او را به همسری تو در آوردیم) دلیل بر این است که این ازدواج

یک ازدواج الهی بود ، لذا در تواریخ آمده است که « زینب » بر سایر همسران پیامبر به این امر مباحات می‌کرد و می‌گفت : « زَوَّجَكُنَّ أَهْلُوكُنَّ وَ زَوَّجَنِي اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ : شمارا خوشاوندانتان به همسری پیامبر در آورد ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر خدا در آورد » . (۱)

قابل توجه این که قرآن برای رفع هرگونه ابهام ، با صراحت تمام ، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه خودداری ازدواج با همسران مطلقه پسرخوانده‌ها بوده است بیان می‌دارد و این خود اشاره‌ای است به یک مسأله کلی ، ازدواج‌های پیامبر امر ساده‌ای نبود بلکه هدف‌هایی را تعقیب می‌کرد که در سرنوشت مکتب او اثر داشت .

۱- «کامل ابن اثیر» جلد ۲ ، صفحه ۱۷۷ ، قابل توجه این که ازدواج پیامبر با زینب در سال پنجم هجری واقع شد .

جمله « كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا » اشاره به این است که در این گونه مسایل باید قاطعیت به خرج داد و کاری که شدنی است باید بشود ، زیرا تسلیم جنگالها شدن در مسایلی که ارتباط با هدفهای کلی و اساسی دارد بی معنی است .

باتفسیر روشنی که در مورد آیه فوق آوردیم معلوم می شود که پیرایه هایی را که دشمنان و یا دوستان نادان خواسته اند به این آیه ببندند کاملاً بی اساس است .

﴿ ۳۸ ﴾ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

هیچ گونه جرمی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده است نیست ، این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده است و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است .

آنجا که خداوند فرمانی به او می دهد ، ملاحظه هیچ امری در برابر آن جایز نیست و بدون هیچ چون و چرا باید به مرحله اجرا درآید .

رهبران آسمانی هرگز نباید در اجرای فرمان‌های الهی گوش به حرف این و آن دهند یا ملاحظه جوسازی‌های سیاسی و آداب و رسوم غلط حاکم بر محیط را کنند چه بسا آن دستور برای شکستن همین شرایط نادرست و درهم کوبیدن بدعت‌های زشت و رسوا باشد. آن‌ها باید به مصداق «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (۵۴ / مائده) بدون خوف از سرزنش‌ها و جنجال‌ها، فرمان خدا را به کار بندند.

اصولاً اگر ما بخواهیم بنشینیم تا برای اجرای فرمان حق، رضایت و خشنودی همه را جلب کنیم چنین چیزی امکان پذیر نیست، گروه‌هایی هستند که تنها هنگامی راضی می‌شوند که ما تسلیم خواسته‌ها یا پیرو مکتب آن‌ها شویم، چنان‌که قرآن می‌گوید: «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا از آیین آن‌ها پی‌فید و شرط پیروی کنی (۱۲۰ / بقره).

و درباره آیه مورد بحث مطلب چنین بود، زیرا ازدواج پیامبر اکرم با زینب در افکار عمومی مردم آن محیط دو ایراد داشت: یکی ازدواج با «همسر

مطلقه پسرخوانده» که در نظر آن‌ها هم چون ازدواج با همسر پسر حقیقی بود و این بدعتی بود که می‌باید درهم شکسته می‌شد.

و دیگر ازدواج مرد با شخصیتی هم چون پیامبر با همسر مطلقه یک برده آزاد شده عیب و ننگ بود، چرا که پیامبر را با یک برده هم ردیف قرار می‌داد این فرهنگ غلط نیز باید برچیده شود و ارزش‌های انسانی به جای آن بنشیند، «وکفو» بودن دو همسر تنها بر اساس ایمان و اسلام و تقوا استوار گردد.

اصولاً سنت شکنی و برچیدن آداب و رسوم خرافاتی و غیرانسانی همواره با سر و صدا توأم است و پیامبران هرگز نباید به این سر و صداها اعتنا کنند. لذا در جمله بعد می‌فرماید: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ». تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی، بلکه همه انبیاء به هنگام شکستن سنت‌های غلط گرفتار این ناراحتی‌ها بوده‌اند. مشکل بزرگ در این قضیه، منحصر به شکستن این دو سنت جاهلی نبود، بلکه چون پای ازدواج پیامبر در میان بود، این امر می‌توانست دستاویز دیگری به دشمنان برای

عیب‌جویی بدهد که شرح آن خواهد آمد .

و در پایان آیه برای تثبیت قاطعیت در این‌گونه مسایل بنیادی می‌فرماید :
« وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا » .

تعبیر به « قَدَرًا مَّقْدُورًا » ، ممکن است اشاره به حتمی بودن فرمان الهی باشد و ممکن است ناظر به رعایت حکمت و مصلحت در آن باشد اما مناسب‌تر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده شده ، یعنی فرمان خدا هم روی حساب است و هم بی‌چون و چرا لازم الاجرا است .

جالب این‌که در تواریخ می‌خوانیم : پیامبر اسلام در مورد ازدواج با زینب آن‌چنان دعوت‌عامی بر ای صرف‌غذا از مردم به عمل آورد که در مورد هیچ‌یک از همسرانش سابقه نداشت . گویا با این کار می‌خواست نشان دهد که به هیچ‌وجه مرعوب سنت‌های خرافی محیط نیست ، بلکه به اجرای این دستور الهی افتخار می‌کند ، به علاوه در نظر داشت که از این راه آوازه شکستن این سنت جاهلی را به گوش همگان در سراسر جزیره عرب برساند .

﴿ ۳۹ ﴾ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

(پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا واهمه نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش‌دهنده اعمال آن‌ها) است.

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟

تو نیز در تبلیغ رسالت‌های پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی هنگامی که به تو دستور می‌دهد یک سنت غلط جاهلی را در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده در هم بشکن و با زینب همسر مطلقه زید ازدواج کن هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی از ناحیه گفتگوی این و آن به خود راه دهی که این سنت همگی پیامبران است.

اصولاً کار پیامبران در بسیاری از مراحل شکستن این‌گونه سنت‌ها است و اگر بخواهند

کمترین ترس و وحشتی به خود راه بدهند در انجام رسالت خود پیروز نخواهند شد قاطعانه باید پیش روند ، حرف‌های ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند و بی‌اعتنا به جوسازی‌ها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و مفسدان به برنامه‌های خود ادامه دهند چراکه همه حساب‌ها به دست خدا است .

لذا در پایان آیه می‌فرماید: « كَفَى بِاللّٰهِ حَسِيبًا » .

هم حساب ايثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه‌می‌دارد و پاداش می‌دهد و هم سخنان ناموزون و یاوه سرای دشمنان را محاسبه و کیفر می‌دهد .

در حقیقت جمله « كَفَى بِاللّٰهِ حَسِيبًا » دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشتی داشته باشند چون حسابگر زحمات آنها و پاداش‌دهنده خدا است .

منظور از « تبلیغ » همان « ابلاغ » و رسانیدن است و هنگامی که ارتباط با « رِسَالَاتِ اللّٰهِ » پیدا کند مفهومی این می‌شود که آنچه را خدا به عنوان وحی به پیامبران تعلیم کرده به مردم

تعلیم کنند و از طریق استدلال و انذار و بشارت و موعظه و اندرز در دلها نفوذ دهند .
 « خشیت » به معنی ترس توأم با تعظیم و احترام است و از همین رو باخوف که این ویژگی در آن نیست متفاوت است و گاه به معنی مطلق ترس نیز به کار می‌رود .
 در بعضی از مؤلفات محقق طوسی سخنی در تفاوت این دو واژه آمده است که در حقیقت ناظر به معنی عرفانی آن می‌باشد، نه معنی لغوی ، او می‌گوید : خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی (یا نزدیک به یک معنی) می‌باشند ، ولی در عرف صاحب‌دلان در میان این دو فرقی است و آن این‌که : « خوف » به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آن را دارد و این حالت برای اکثر مردم حاصل می‌شود ، هرچند مراتب آن بسیار متفاوت است و مرتبه‌ای آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی‌شود .

اما « خشیت » حالتی است که به هنگام درک عظمت خدا و هیبت او و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او برای انسانی حاصل می‌شود و این حالتی است که جز برای کسانی که

واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریای او هستند و لذت قرب او را چشیده‌اند حاصل نمی‌گردد و لذا در قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه شمرده و می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۲۸ / فاطر).^(۱)

پاسخ به یک سؤال: ممکن است گفته شود که این آیه با جمله‌ای که در آیات قبل گذشت تضاد دارد چه این که در این جا می‌گوید: پیامبران الهی تنها از خدا می‌ترسند و از غیر او ترس و واهمه‌ای ندارند، ولی در آیات گذشته آمده بود: «و از مردم ترس داشتی در حالی که باید از خدا بترسی: وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ».

ولی با توجه به دو نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود:

نخست این که: اگر پیغمبر ترس و وحشتی داشت به خاطر این بود مبدا شکستن این سنت برای جمع زیادی قابل هضم و تحمل نباشد و به همین جهت در ایمان خود نسبت به

۱- «مجمع البحرین»، ماده خشیت.

مبانی اسلام متزلزل گردند ، چنین خشیتی در حقیقت به « خشیت خدا » باز می‌گردد . دیگر این‌که پیامبران در تبلیغ رسالت الهی هرگز گرفتار ترس و وحشت از کسی نمی‌شوند ، اما در مسایل زندگی شخصی و خصوصی مانعی ندارد که از یک موضوع خطرناک مانند زخم زبان‌های مردم بیم داشته باشند ، این‌گونه ترس و وحشت اگر افراطی نباشد عیب و نقص نیست و حتی شجاع‌ترین افراد در زندگی خود گاه با آن روبرو می‌شوند ، عیب و نقص آن است که در زندگی اجتماعی در انجام وظیفه الهی بترسد .

شرط پیروزی در تبلیغات

آیه فوق دلیل روشنی است بر این‌که شرط اساسی برای پیشرفت در مسایل تبلیغاتی قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچ‌کس جز از خدا است . آن‌ها که در برابر فرمان‌های الهی خواسته‌های این و آن و تمایلات بی‌رویه گروه‌ها و جمعیت‌ها را در نظر می‌گیرند و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می‌دهند ، هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت ، هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست و هیچ خدمتی

برتر از اعطاء این نعمت به انسانی نمی باشد و به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداش ها است، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان می خوانیم که می فرماید: « هنگامی که رسول خدا مرا به سوی یمن فرستاد فرمود با هیچ کس پیکار مکن مگر آن که قبلاً او را دعوت به سوی حق کنی: "وَ أَيْمُ اللَّهِ لَنُنْزِلَنَّ إِلَهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ غَرُبَتْ" : به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب کند. » (۱)

و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین باید نیازی به مردم نداشته باشند و نه ترسی از هیچ مقامی که آن « نیاز » و این « ترس » بر افکار و اراده آن ها خواه و ناخواه اثر می گذارد .

یک مبلغ الهی به مقتضای: « كَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً » تنها به این می اندیشد که حسابگر اعمال او خدا است و پاداشش به دست او است و همین آگاهی و عرفان به او در این راه پر نشیب و فراز مدد می دهد .

۱- «کافی»، (طبق نقل بحار، جلد ۲۱، صفحه ۳۶۱).

﴿ ۴۰ ﴾ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.

مسأله خاتمیت

این آیه آخرین سخنی است که خداوند در ارتباط با مسأله ازدواج پیامبر با «همسر مطلقه زید» برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، بیان می‌دارد و جواب کوتاه و فشرده‌ای است به عنوان آخرین جواب و ضمناً حقیقت مهم دیگری را که مسأله خاتمیت است به تناسب خاصی در ذیل آن بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ».

نه «زید» و نه دیگری و اگر یک روز نام پسر محمد بر او گذارند این تنها یک عادت و سنت بود که با ورود اسلام و نزول قرآن برچیده شد.

البته پیامبر فرزندان حقیقی به نام «قاسم» و «طیب» و «طاهر» و «ابراهیم» داشت ولی طبق نقل مورخان همه آنها قبل از بلوغ، چشم از جهان بستند و لذا نام «رجال» (مردان) بر آنها اطلاق نشد.^(۱)

امام حسن و امام حسین علیهما السلام که آنها را فرزندان پیامبر می خواندند، گرچه به سنین بالا رسیدند، ولی به هنگام نزول این آیه هنوز کودک بودند، بنابراین جمله «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» که به صورت فعل ماضی آمده است به طور قاطع در آن هنگام در حق همه صادق بوده است.

و اگر در بعضی از تعبیرات خود پیامبر می خوانیم: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَاهُذِهِ الْأُمَّةُ: مِنْ دَعْوَةِ عَلِيٍّ يَدْرَأُ فِيهِ أَمْتِي» مسلماً منظور پدر نسبی نبوده بلکه ابوت ناشی از تعلیم و تربیت و رهبری بوده است.

۱- «تفسیر قرطبی» و «تفسیر المیزان» ذیل آیه مورد بحث.

با این حال ازدواج با همسر مطلقه زید که قرآن فلسفه آن را صریحاً شکستن سنت‌های نادرست ذکر کرده چیزی نبود که باعث گفتگو در میان این و آن شود و یا بخواهند آن را دستاویزی برای مقاصد سوء خود کنند .

سپس می‌افزاید : ارتباط پیامبر با شما تنها از ناحیه رسالت و خاتمیت می‌باشد «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» .

بنابراین صدر آیه ارتباط نسبی را به‌طور کلی قطع می‌کند و ذیل آیه ارتباط معنوی ناشی از رسالت و خاتمیت را اثبات می‌نماید و از این‌جا پیوند صدر و ذیل روشن می‌شود . از این گذشته اشاره به این حقیقت نیز دارد که در عین حال علاقه او فوق علاقه یک پدر به فرزند است ، چراکه علاقه او علاقه رسول به امت می‌باشد ، آن‌هم رسولی که می‌داند بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد و باید آن‌چه مورد نیاز امت است تا دامنه قیامت برای آن‌ها با دقت و با نهایت دلسوزی پیش‌بینی کند .

این نکته نیز قابل توجه است که خاتم انبیاء بودن ، به معنی «خاتم المرسلین» بودن نیز

هست و این که بعضی از دین سازان عصر ما برای مخدوش کردن مسأله خاتمیت به این معنی چسبیده اند که قرآن پیامبر اسلام را خاتم انبیاء شمرده ، نه « خاتم رسولان » این یک اشتباه بزرگ است ، چرا که اگر کسی خاتم انبیاء شد به طریق اولی خاتم رسولان نیز هست ، زیرا مرحله « رسالت » مرحله ای است فراتر از مرحله « نبوت » .

دلایل خاتمیت پیامبر اسلام

آیه فوق گرچه برای اثبات این مطلب کافی است ، ولی دلیل خاتمیت پیامبر اسلام منحصر به آن نمی باشد ، چه این که هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می کنند و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است .

از جمله در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم : « وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ لِأُنْذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ : این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد انداز کم (و به سوی خدا دعوت نمایم) .

وسعت مفهوم تعبیر « وَمَنْ بَلَغَ » (تمام کسانی که این سخن به آنها می رسد) رسالت

جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یک سو و مسأله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می‌سازد. آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام را برای جهانیان اثبات می‌کند مانند « تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: جاوید و پربخت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند » (۱ / فرقان) .

و مانند « وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا: ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم (۲۸ / سبأ) .

و آیه « قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا: بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم » (۱۵۸ / اعراف) .

با توجه به وسعت مفهوم « عالمین » و « ناس » و « کافّة » نیز مؤید این معنی است از این گذشته اجماع علماء اسلام از یک سو و ضروری بودن این مسأله در میان مسلمین از سوی دیگر و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده از سوی سوم مطلب را روشن تر می‌سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می‌کنیم .

﴿ ۱ - در حدیث معروفی از پیامبر می خوانیم که فرمود: « خَالِلٌ خَالِلٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ : حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام » . (۱) این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد .

گاهی حدیث فوق به صورت « خَالِلٌ مُحَمَّدٌ خَالِلٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ نِزْلًا » نقل شده است : « حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است ، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد » . (۲)

﴿ ۲ - حدیث معروف «مَنْزِلَةٌ» که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی علیه السلام و داستان ماندن او به جای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسول خدا ، به سوی جنگ تبوک آمده نیز کاملاً مسأله خاتمیت را روشن می کند ، زیرا در این حدیث می خوانیم :

۱- «بحار الانوار» ، جلد دوم ، صفحه ۲۶۰ ، باب ۳۱ ، حدیث ۱۷ .

۲- «اصول کافی» ، جلد اول ، «بَابُ الْبَدْعِ وَ الرَّأْيِ وَ الْمَقَائِسِ» ، حدیث ۱۹ .

پیامبر به علی علیه السلام فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي : تو نسبت به من ، به منزله هارون نسبت به موسی هستی ، جز این که بعد از من پیامبری نیست » (بنابراین تو همه منصب های هارون را نسبت به موسی داری جز نبوت). (۱)

۳- این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود : « مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بُنْيَانًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يُطِيفُونَ بِهِ يَقُولُونَ مَا رَأَيْنَا بُنْيَانًا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا الْأَهْذِهِ اللَّبَنَةِ ، فَكُنْتُ أَنَا تِلْكَ النَّبْتَةِ : مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنایی بسیار زیبا و جالب بسازد ، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنایی زیباتر از این نیست جز این که جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرین هستم » .

این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روای متعدد نقل شده ، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است : « وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ » .

۱- « دَخَائِرُ الْعُقَبِيِّ » « محب الدین طبری » ، صفحه ۷۹ .

و در حدیث دیگری در ذیل آیه می‌خوانیم «جِئْتُ فَخَنَنْتُ الْأَنْبِيَاءَ: آمدم و پیامبران را اِپایان دادم».^(۱) و نیز در صحیح بخاری (کتاب المناقب) و مسند احمد حنبل و صحیح ترمذی و نسایی و کتب دیگر نقل شده و از احادیث بسیار معروف و مشهور است و مفسران شیعه و اهل سنت مانند طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیرش ذیل آیه مورد بحث آورده‌اند.

﴿ ۴ - در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام صریحاً آمده است از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام چنین می‌خوانیم: «أَمِينٌ وَحْيِهِ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نَقَمَتِهِ: او (محمد) امین وحی خدا و خاتم پیامبران و بشارت دهنده رحمت و انداز کننده از عذاب او بود ».

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است: «أُرْسِلُهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَتَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ، فَقَفَى بِهِ الرُّسُلُ وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيُ: او را پس از یک دوران فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی

۱- «صحیح مسلم»، جلد ۴، صفحه ۱۷۹ و ۱۷۸۱.

که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود .
و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه های انبیاء و پیامبران پیشین می فرماید : اِلٰی اَنْ يَّبْعَثَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَّسُوْلَ اللّٰهِ لِاِنْجَازِ عِدَّتِهٖ وَ اِتِّمَامِ نُبُوَّتِهٖ : تا زمانی که خداوند سبحان محمد رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود .

﴿ ۵ - و در پایان خطبه حجة الوداع همان خطبه ای که پیامبر اسلام در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیت نامه جامع برای مردم بیان کرد ، نیز مسأله خاتمیت صریحاً آمده است ، آن جا که می فرماید : « اَلَا فُلَيْبَلِّغُ شَاهِدُكُمْ غَايِبَكُمْ لَانِّي بَعْدِي وَ لَا اُمَّةَ بَعْدَكُمْ : حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از شما امتی نخواهد بود ، سپس دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و

عرضه داشت : « اَللّٰهُمَّ اَشْهَدُ اَنِّيْ قَدْ بَلَّغْتُ : خدا یا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم . »^(۱)

۶- در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام آمده است چنین می خوانیم : « اِنَّ اللّٰهَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيَّيْنَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ اَبَدًا وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكِتٰبَ فَلَا كِتٰبَ بَعْدَهُ اَبَدًا : خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد ، بنابراین هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت . »^(۲)

حدیث در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است به طوری که در کتاب معالم النبوة ۱۳۵ حدیث از کتب علماء اسلام از شخص پیامبر و پیشوایان بزرگ اسلام در این زمینه جمع آوری شده است .^(۳)

۱- « بحار الانوار »، جلد ۲۱، صفحه ۲۸۱ . ۲- « اصول کافی »، جلد اول .

۳- « معالم النبوة »، بخش نصوص خاتمیت .

خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می شود این است که مگر جامعه انسانیت ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد؟ مگر با چشم خود نمی بینیم که انسان های امروز در مرحله ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند؟ با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه ای محروم گردد؟

« پاسخ » این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که گاه انسان به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی می رسد که می تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آن که احتیاج به شریعت تازه ای داشته باشد .

این درست به آن می ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دوران های مختلف را بگذراند ، اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و

مجتهد و صاحب نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در این جا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی دهد ، بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین و مخصوصاً استاد اخیر دریافته ، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می پردازد و مسیر تکاملی خود را ادامه می دهد و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می کند بنابراین لزومی ندارد که گذشت زمان همواره دین و آیین تازه ای پا به عرصه وجود بگذارد .

و به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای این که انسان بتواند در این راه پرنشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند ، تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را ، به وسیله آخرین پیامبر از سوی خداوند بزرگ ، در اختیار او بگذارد .

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را آخرین آجر

یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است .

این ها همه در مورد عدم نیاز به دین و آیین جدید است اما مسأله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد ، مسأله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود ، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود ، چرا که « تبیین » و « توضیح این اصول » و « عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها » بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست .

قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد ؟

گذشته از مسأله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود سؤال دیگری نیز در این جا عنوان می شود و آن این که می دانیم مقتضیات زمان ها و مکان ها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دائماً در تغییر است ، در حالی که شریعت خاتم قوانین ثابتی دارد ، آیا این قوانین ثابت می تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان در طول زمان بوده باشد ؟

این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می‌توان به خوبی پاسخ گفت و آن این که :
اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملاً مشخص و
جزئی تعیین کرده بود جای این سؤال بود ، اما با توجه به این که در دستورهای اسلام یک
سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می‌تواند بر نیازهای متغیر منطبق
شود و پاسخگوی آن‌ها باشد ، دیگر جایی برای این ایراد نیست .

فی‌المثل با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسان‌ها
پیدا می‌شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت مثلاً در آن زمان چیزی به نام
« بیمه » با شاخه‌های متعددش به هیچ وجه موجود نبود .

و همچنین انواع شرکت‌هایی که در عصر و زمان ما برحسب احتیاجات روز به وجود
آمده ، ولی با این حال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان لزوم
وفای به عهد و عقد : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید به
قراردادهای خود وفا کنید » آمده است و همه این قراردادها را می‌تواند زیر پوشش خود قرار

دهد ، البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آن‌ها را نیز باید در نظر گرفت .

بنابراین قانون کلی در این زمینه ثابت است ، هرچند مصداق‌های آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیدا شود .

مثال دیگر این‌که ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لا ضَرَرَ که به وسیله آن می‌توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت و بسیاری از نیازها را از این طریق بر طرف نمود .

گذشته از این مسأله « لزوم حفظ نظام جامعه » و « وجوب مقدمه واجب » و مسأله « تقدیم اَهمّ بر مُهمّ » نیز می‌تواند در موارد بسیار گسترده‌ای حلال مشکلات گردد .

علاوه بر همه این‌ها اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق « ولایت فقیه » واگذار شده به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکل‌ها در چارچوب اصول کلی اسلام می‌دهد .

البته بیان هریک از این امور مخصوصاً با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به

معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی (نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می‌سازد ، ولی با این حال آنچه در این جا به طور اشاره آوردیم می‌تواند پاسخ‌گوی اشکال فوق باشد .

﴿ ۴۱ ﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بسیار یاد کنید .

﴿ ۴۲ ﴾ **وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا**

و صبح و شام او را تسبیح نمایید .

آری چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان و تیرهای وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می‌گردد برای مبارزه با آن راهی جز « ذکر کثیر » نیست « ذکر کثیر » به معنی واقعی کلمه یعنی « توجه باتمام وجود به خداوند » نه تنها بازبان و لقلقه لسان ذکر کثیری که در همه اعمال انسان پرتو افکن باشد و نور و روشنایی بر آن‌ها بیاشد . به این ترتیب قرآن همه مؤمنان را در این آیه موظف می‌کند که در همه حال به یاد خدا باشید.

ذکر کثیر معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات به تسبیح حضرت فاطمه (۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله) و در کلمات بعضی از مفسران به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آن چه شایسته او نیست یا مانند آن تفسیر شده ، همه از قبیل بیان ذکر مصداق روشن است ، نه محدود ساختن مفهوم آیه به خصوص این مصادیق است .

همان گونه که از سیاق آیات به خوبی بر می آید منظور از « تسبیح خداوند در هر صبح و شام » همان دوام تسبیح است و ذکر خصوص این دو وقت به عنوان آغاز و پایان روز می باشد و این که بعضی آن را به نماز صبح و عصر یا مانند آن تفسیر کرده اند باز از قبیل ذکر مصداق است .

به این ترتیب « ذکر کثیر خداوند و تسبیح او هر صبح و شام » جز به تداوم توجه به پروردگار و تنزیه و تقدیس مداوم او از هر عیب و نقص حاصل نمی گردد و می دانیم که یاد خدا برای روح و جان انسان هم چون غذا و آب است برای تن ، در آیه ۲۸ سوره رعد

آمده است « أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : آگاه باشید تنها با یاد خدادلها آرامش می‌یابد » .
 آرامش و اطمینان دل نیز نتیجه‌اش همان است که در آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره فجر آمده است :
 « يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً - فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي :
 ای نفس مطمئنه مطمئن و آرام به سوی پروردگارت بازگرد ، در حالی که هم تو از او خوشنود هستی و هم او از تو
 خوشنود است ، سپس در زمره‌بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو » .

﴿ ۲۳ ﴾ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت
 می‌کنند) تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوی) رهنمون
 گردد، او نسبت به مؤمنان مهربان است .

رحمت و درود خدا و فرشتگان راه‌گشای مؤمنان

« يُصَلِّي » از ماده « صَلَاة » در این جا به معنی توجه و عنایت مخصوص است ، این

عنایت در مورد خداوند همان نزول رحمت است و در مورد فرشتگان استغفار و تقاضای رحمت می باشد ، چنان که در آیه ۷ سوره غافر می خوانیم : « وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا : حَامِلَانِ عَرْشِ خُدا برای مؤمنان استغفار می کنند » .

این آیه بشارت بزرگ و نوید عظیمی برای مؤمنانی که همواره به یاد خدا هستند دربر دارد ، چرا که با صراحت می گوید آن ها در سیر خود به سوی الله تنها نیستند ، بلکه به مقتضای « يُصَلِّي » که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد همواره زیر پوشش رحمت خداوند و فرشتگان او قرار دارند ، در سایه این رحمت پرده های ظلمت شکافته می شود و نور علم و حکمت و ایمان و تقوا را بر قلب و جان آن ها می پاشد .

این آیه تضمینی است برای همه مجاهدان راه «الله» که سوگند شیطان در زمینه اغوای فرزندان آدم دامان آن ها را نمی گیرد ، چرا که در زمره خالصان و مخلصان قرار دارند و شیطان از همان روز نخست از گمراه ساختن آن ها اظهار عجز و ناتوانی کرده و گفته است « فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ » : به عزت سوگند همه را گمراه می کنم جز بندگان مخلصت را « (۸۲ و ۸۳/ص) .

جمله « وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً » با توجه به این که « كَانَ » فعل ماضی است و دلیل بر این است که همیشه خداوند نسبت به مؤمنان رحمت خاصی داشته ، تأکید مجددی است بر آنچه در آغاز این آیه آمده است .

آری این رحمت خاص خدا است که مؤمنان را از ظلمات اوهام و شهوات و وساوس شیطانی بیرون می آورد و به نور یقین و اطمینان و تسلط بر نفس رهنمون می گردد که اگر رحمت او نبود این راه پر پیچ و خم هرگز پیموده نمی شد .

﴿ ۴۴ ﴾ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً

تجیت آنان در روزی که او را دیدار می کنند سلام است و برای آنها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است .

« تَحِيَّتٌ » از ماده « حیات » به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است (برای توضیح بیشتر به جلد ۴ صفحه ۴۲ مراجعه فرمایید) .

این سلامی است که نشانه سلامت از عذاب و از هرگونه درد و رنج و ناراحتی است ،

سلامی است توأم با آرامش و اطمینان .

گرچه بعضی از مفسران معتقدند که معنی « تَحِيَّتُهُمْ » اشاره به درود و تحیت مؤمنان به یکدیگر می‌باشد ، ولی با توجه به آیات قبل که در آن سخن از صلاة و رحمت الهی و ملائکه در این جهان بود ظاهر این است که این تحیت نیز از ناحیه فرشتگانش در آخرت است ، چنان‌که در آیه ۲۳ سوره رعد می‌خوانیم : « وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ : آن روز فرشتگان از هر دری بر مؤمنان وارد می‌شوند و به آنها می‌گویند سلام بر شما به خاطر صبر و شکیبایتان » .

از آن‌چه گفتیم ضمناً روشن شد که مراد از جمله « يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ » همان روز قیامت است که « روز لقاء الله » نامیده شده و معمولاً این تعبیر در آیات قرآن در همین معنی به کار می‌رود . بعد از این تحیت که در حقیقت مربوط به آغاز کار است اشاره به پایان کار آنها کرده ، می‌فرماید : « وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا » .

جمله‌ای که در عین اختصار همه چیز در آن جمع است و همه نعمت‌ها و مواهب در آن نهفته است .

توضیحی درباره « لقاء الله »

این تعبیر در قرآن مجید معمولاً اشاره به قیامت است و از آن جاکه ملاقات حسی در مورد پروردگار مفهوم ندارد، چراکه او نه جسم است و نه دارای عوارض جسم، بعضی از مفسران ناچار شده‌اند به اصطلاح مضافی در این جا در تقدیر بگیرند و بگویند منظور « لِقَاءُ ثَوَابِ اللَّهِ » یا « ملاقات فرشتگان خدا » است .

اما « لقاء » را می‌توان در این جا به معنی لقای حقیقی و با چشم دل گرفت چراکه در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشن تر جلوه می‌کند و گفتار بعضی از مفسران که این تعبیر را اشاره به لحظه مرگ و ملاقات با فرشته مرگ دانسته‌اند مناسب آیات مورد بحث نیست .

پاداش‌های مؤمنان هم اکنون آماده است

جمله « أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا » که نشان می‌دهد هم اکنون بهشت و نعمت‌هایش آفریده شده و در انتظار مؤمنان است این سؤال را ممکن است برانگیزد که آماده ساختن در مورد کسانی

شایسته است که قدرتشان محدود باشد و گاه نتوانند به هنگام نیاز آن چه را می خواهند فراهم سازند ، ولی در برابر قدرت نامحدود پروردگار که هر لحظه چیزی را اراده کند فرمان می دهد « موجود شو » آن نیز فوراً موجود می شود ، چنین نیازی احساس نمی گردد ، پس تکیه روی « آماده سازی » در این آیه و سایر آیات قرآن برای چه منظوری است . اما توجه به یک نکته ، مشکل را حل می کند و آن این که : آماده ساختن چیزی همیشه برای محدود بودن قدرت نیست ، بلکه گاه برای دل گرمی و اطمینان خاطر بیشتر و گاه برای احترام و اکرام فزون تر می باشد ، لذا اگر ما مهمانی را دعوت کنیم و از مدتی قبل مشغول آماده ساختن وسایل پذیرایی او باشیم احترام و اهمیت بیشتری برای او قایل شده ایم ، به عکس اگر در همان روز و همان ساعت ورودش دست به کار وسایل پذیرایی شویم این خود یک نوع بی اعتنائی و کم احترامی محسوب می شود . در عین حال این سخن مانع از آن نخواهد بود که هر قدر افراد با ایمان تلاش و کوشش بیشتری در خودسازی و معرفت و پاکی عمل کنند پاداش های آماده شده الهی تکامل

بیشتری پیدا کند و به موازات آن به سوی کمال پیش رود .

﴿ ۴۵ ﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده .
او از یک سو گواه اعمال امت است ، چرا که اعمال آنها را می بیند چنان که در جای دیگر می خوانیم : « وَقُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ : بگو عمل کنید خداوند و رسول او و مؤمنان (امامان معصوم) اعمال شما را می بینند » (۱۰۵ / توبه) و این آگاهی از طریق مسأله عرضه اعمال امت بر پیامبر و امامان تحقق می پذیرد که شرح آن ذیل همان آیه (جلد هشتم صفحه ۱۲۴) آمده است .

و از سوی دیگر شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آنها خود گواه امت خویش بودند « فَكَيفَ إِذْ اجْتَنَّا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بَشِيرًا وَنَذِيرًا عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا : حال آنها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه بر اعمال این ها قرار خواهیم داد » (۴۱ / نساء) .
و از سوی سوم وجود تو با اوصاف و اخلاقت با برنامه های سازنده ات

با سوابق درخشان و با عملکردت شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است .
 سپس می‌فرماید : « وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا » .
 بشارت دهنده نیکوکاران به پاداش بی‌پایان پروردگار ، به سلامت و سعادت جاودان به پیروزی و موفقیت پر افتخار .
 و انذار کننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی ، از خسارت تمام سرمایه‌های وجودی و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت .
 بشارت و انذار همه جا باید توأم باهم و متعادل بایکدیگر باشد چراکه نیمی از وجود انسان را علاقه جلب منفعت و نیم دیگری را دفع مضرت تشکیل می‌دهد، «بشارت» انگیزه بخش اول است و «انذار» انگیزه بخش دوم و آن‌ها که در برنامه‌های خود تنها روی یک قسمت تکیه می‌کنند

انسان را به حقیقت نشناخته‌اند و انگیزه‌های حرکت او را مورد توجه قرار نداده‌اند. (۱)

﴿۴۶﴾ وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا

و تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او قرار دادیم و چراغ روشنی بخش .

ای پیامبر تو چراغ فروزانی

دعوت به سوی خداوند مرحله‌ای است بعد از بشارت و انذار، چرا که بشارت و انذار وسیله‌ای است برای آماده ساختن افراد به منظور پذیرش حق ، هنگامی که از طریق تشویق و تهدید آمادگی پذیرش حاصل شد ، دعوت به سوی خداوند شروع می‌شود ، تنها در این جا است که دعوت مؤثر خواهد افتاد .

با این‌که همه کارهای پیامبر به اذن فرمان خدا است در این جا تنها برنامه دعوت

۱- در جلد اول « تفسیر نمونه » ذیل آیه ۱۱۹ سوره بقره بحث مشروحی در این زمینه تحت عنوان

دو اصل مهم تربیتی مطرح شده است .

مقید به اذن پروردگار شده و این به خاطر آن است که مشکل‌ترین و مهم‌ترین کار پیامبران همان دعوت به سوی خدا است چرا که باید مردم را در مسیری برخلاف هوس‌ها و شهوات سیر دهد و در این مرحله باید اذن و فرمان و یاری خدا باشد تا به انجام رسد، ضمناً روشن شود که پیامبر از خود چیزی ندارد و آنچه می‌گوید به اذن خدا است.

«سِرَاجٌ مُنِيرٌ» بودن پیامبر با توجه به این‌که «سراج» به معنی «چراغ» و «منیر» به معنی «نور افشان» است اشاره به معجزات و دلایل حقانیت و نشانه‌های صدق دعوت پیامبر است، او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است، تاریکی‌ها و ظلمات را می‌زداید و چشم‌ها و دل‌ها را به سوی خود متوجه می‌کند و همان‌گونه که آفتاب آمد دلیل آفتاب وجود او نیز دلیل حقانیت او است.

قابل توجه این‌که در قرآن مجید چهار بار واژه «سِرَاج» آمده که در سه مورد به معنی «خورشید» است، از جمله در سوره نوح آیه ۱۶ می‌فرماید: «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا»: خداوند ماه را نور آسمان‌ها و خورشید را چراغ فروزنده آن قرارداد.»

گفتیم «سراج» در اصل به معنی چراغ است که در سابق با استفاده از فتیله و «روغن قابل اشتعال» و امروز با نیروی برق و مانند آن منبع نور و روشنایی است، ولی به گفته «راغب» در «مفردات» این کلمه تدریجاً به هر منبع نور و روشنایی اطلاق شده است و اطلاق آن به خورشید به خاطر آن است که نور آن از درویش می‌جوشد و هم‌چون ماه اکتساب نور از منبع دیگری نمی‌کند.

وجود پیامبر هم‌چون خورشید تابانی است که ظلمت‌های جهل و شرک و کفر را از افق آسمان روح انسان‌ها می‌زداید ولی همان‌گونه که نابینایان از نور آفتاب استفاده نمی‌کنند و خفاشانی که چشمشان توانایی دیدن این نور را ندارد خود را از آن پنهان می‌دارند، کوردلان لجوج نیز از این نور هرگز استفاده نکرده و نمی‌کنند و ابوجهل‌ها دست در گوش می‌کردند که آهنگ قرآن او را نشنوند.

همیشه ظلمت و تاریکی مایه اضطراب و وحشت است و نور سبب آرامش، دزدان از تاریکی شب استفاده می‌کنند و حیوانات درنده بیابان غالباً در تاریکی شب از لانه خود بیرون می‌آیند.

تاریکی مایه پراکندگی است و نور سبب جمعیت و اجتماع است به همین دلیل اگر چراغی را در یک شب تاریک در میان بیابانی روشن کنیم در مدت کوتاهی انواع حشرات دور آن جمع می‌شوند.

روشنایی و نور مایه نمو درختان، پرورش گل‌ها، رسیدن میوه‌ها و خلاصه تمام فعالیت‌های حیاتی است و تشبیه وجود پیامبر به یک منبع نور همه این مفاهیم را در ذهن تداعی می‌کند.

وجود پیامبر مایه آرامش و فرار دزدان دین و ایمان و گرگان بی‌رحم ستمگر جامعه‌ها و موجب جمعیت خاطر و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق و خلاصه مایه حیات و جنبش و حرکت است و تاریخ زندگی او شاهد و گواه زنده این موضوع است. ﴿۴۷﴾ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا و مؤمنان را بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است. اشاره به این‌که مسأله «تبشیر» پیامبر تنها محدود به پاداش اعمال نیک مؤمنان

نمی‌شود ، بلکه خداوند آن‌قدر از فضل خود به آن‌ها می‌بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می‌زند ، چنان‌که آیات دیگر قرآن شاهد گویای این مدعا است .
در یک جا می‌فرماید : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا : کسی که کار نیکی کند ده برابر به او پاداش داده می‌شود » (۱۶۰ / انعام) .

و در جای دیگر می‌گوید : « مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ » (۲۴۱ / بقره) .
و گاه از این هم فراتر می‌رود و می‌گوید : « فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ : هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌هایی که موجب روشنایی چشم‌ها است برای او پنهان داشته شده » (۱۷ / الم سجده) .

و به این ترتیب ابعاد فضل کبیرالهی را ازان‌چه در وهم و تصور بگنجد دورتر و فراتر می‌برد .
﴿ ۴۸ ﴾ وَلَا تَطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذْيَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزارهای آن‌ها اعتنا منما ، بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد .

بدون شک رسول خدا هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت ، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تأکیدی برای شخص پیامبر و هشدار و سرمشقی برای دیگران ، روی این موضوع مخصوصاً تکیه کند ، چه این که از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرارداد به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید و گاه از طریق دادن امتیازات ، زمینه های آن فراهم می شود ، تا آن جا که گاهی انسان به اشتباه می افتد و گمان می کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است ، همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش عقیم ماندن همه تلاش ها و کوشش ها و خنثی شدن همه مجاهدات است . تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و یا گروه هایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام را به چنین موضعی بکشانند ، گاه پیشنهاد کردند که نام بت ها را به بدی نبرد و از آن ها انتقاد نکند و گاه گفتند اجازه ده یک سال معبود تو را بپرستیم و یک سال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می گفتند به ما مهلت ده تا یک سال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم ، گاه پیشنهاد کردند تهی دستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود

دور کن تا ما ثروتمندان متنفذ با تو هم صدا شویم و گاه اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا و مانند آن کردند .

مسلم است همه این‌ها دام‌های خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه‌کن شدن کفر، و نفاق و اگر پیامبر اکرم در برابر یکی از پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می‌داد پایه‌های انقلاب اسلامی فرو می‌ریخت و تلاش‌ها هرگز به نتیجه نمی‌رسید . سپس می‌گوید : « وَدَعْ أَذْيَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا » .

این قسمت از آیه نشان می‌دهد که آن‌ها برای تسلیم ساختن پیامبر او را سخت در فشار قرار داده بودند و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت و چه از طریق آزار بدنی و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می‌داشتند ، البته در دوران مکه به صورتی و در دوران مدینه به صورت دیگر ، زیرا «أَذَى» واژه‌ای است که همه انواع آزار را شامل می‌شود .

«راغب» در « مفردات » می‌گوید : « أَذَى به معنی هرگونه ضرری است که به یک موجود

زنده برسد ، چه در جان ، یا در جسم ، یا وابستگان به او ، خواه دنیوی یا اخروی .
البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص « ایذاء زبانی » به کار رفته ، مانند آیه ۶۱
سوره توبه : « وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ : بعضی از آنها پیامبر را ایذاء می کنند و
می گویند او آدم خوش باوری است و به حرف هر کس گوش می دهد » .

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته ، مانند آیه ۱۶ سورة نساء :
« وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا : مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می کنند
آنها را آزار دهید (و حد شرعی را بر آنها جاری نمایید) » .

تاریخ می گوید پیامبر و مؤمنان نخستین هم چون کوه در مقابل انواع آزارها
ایستادگی به خرج دادند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.
دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود ، خدایی که
همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است و « اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ، نبرد
رگی تا نخواهد خدای » آری کافی است که پشتیبان و پناه گاه انسان چنین خدایی باشد .

دستورالعمل پنج‌گانه برای رهروان راه حق

دستورهای پنج‌گانه فوق که در دو آیه اخیر آمده مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند ، بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان ، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان ، بی‌اعتنایی به آزارهای آنها و توکل بر خدا مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که راه‌وصول به مقصد در آن نهفته است و دستورالعمل جامعی برای همه رهروان راه حق است.

﴿۴۹﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعِيَّوهُنَّ وَسَرَاجُهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که زنان با ایمان را ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عده‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواید حساب آنرا نگاه‌دارید، آن‌ها را باهدیه مناسبی بهره‌مندسازید و به طرز شایسته‌ای آن‌ها را رها کنید.

گوشه‌ای از احکام طلاق و جدایی شایسته

« سَرَاحٌ جَمِيلٌ » به معنی رها ساختن توأم با محبت و احترام و ترک هرگونه خشونت و

ظلم و ستم و بی‌احترامی است .

در این جا خداوند استثنایی برای حکم عده زنان مطلقه بیان فرموده که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست و از این تعبیر به دست می‌آید که قبل از این آیه حکم عده بیان شده بوده است .

تعبیر به « مؤمنات » دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است ، بلکه ممکن است اشاره به اولویت آن‌ها بوده باشد ، بنابراین با روایت و فتاوی مشهور فقها که ازدواج موقت با زنان کتابیه را مجاز می‌شمرد منافاتی ندارد . ضمناً از تعبیر « لَكُمْ » و همچنین جمله « نَعْتَدُوْنَهَا » (عده را محاسبه کنید) استفاده می‌شود که عده نگهداشتن زن یک نوع حق برای مرد محسوب می‌شود و باید چنین باشد ، زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد و ترک عده و ازدواج با مرد دیگر سبب می‌شود که وضع فرزند نامشخص گردد و حق مرد در این زمینه پایمال شود ، گذشته از این که نگهداشتن عده فرصتی به مرد و زن می‌دهد که اگر تحت تأثیر هیجانات عادی حاضر به

طلاق شده باشند مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند و این حق است هم برای زن و هم برای مرد .

و اما این که بعضی ایراد کرده اند که اگر عده حق مرد باشد ، باید بتوان آن را اسقاط نمود درست نیست ، زیرا در فقه حقوق زیادی داریم که قابل اسقاط نیست ، مانند حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند و یا حقی که فقراء در زکات دارند هیچ یک را نمی توان با اسقاط کردن ساقط نمود .

سپس به حکم دیگری از احکام « زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته اند » می پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده است ، می فرماید : « فَمَتَّعُوهُنَّ » . بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد ، همان گونه که در آیه ۲۳۶ سوره بقره آمده است : « لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ : گاهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به علی) طلاق دهید ، ولی در این موقع آن ها را (با هدیه ای مناسب) بهره مند سازید » .

بنابراین آیه مورد بحث گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده هر دو را شامل می‌شود، ولی به قرینه آیه سورة بقره آیه مورد بحث را محدود به موردی می‌کنیم که مهری تعیین نشده باشد، زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول پرداختن نصف مهر واجب است (همان‌گونه که در آیه ۲۳۷ سورة بقره آمده).

این احتمال را نیز بعضی از مفسران و فقها داده‌اند که حکم «پرداختن هدیه‌ای مناسب» در آیه مورد بحث عام است، حتی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می‌شود. در این که مقدار این «هدیه» چه اندازه باید باشد؟ قرآن مجید در سورة بقره آن را اجمالاً بیان کرده و فرموده است: «مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ: هدیه‌ای مناسب و متعارف» (۲۳۶ / بقره) و باز در همان آیه می‌گوید: «عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ: آن‌کس که توانایی دارد به اندازه توانایش و آن‌کس که تنگدست است به اندازه خودش».

بنابراین اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه، خادم، لباس و مانند آن ذکر شده بیان مصداق‌هایی از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شؤون زن تفاوت می‌کند.

آخرین حکم آیه مورد بحث این است که «زنان مطلقه را به طرز شایسته‌ای رها کنید و به صورت صحیحی از آن‌ها جدا شوید» «وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً». همان‌گونه که در آیه ۲۹ سوره بقره آمده است یا باید همسر را به طور شایسته نگاهداشت و یا با نیکی و احترام رها کرد «فَامْسَأْكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ». هم ادامه زوجیت باید توأم با معیارهای انسانی باشد و هم جدا شدن، نه این‌که هرگاه شوهر تصمیم بر جدایی گرفت هرگونه بی‌مهری، ظلم، بدگویی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعاً غیر اسلامی است.

بعضی از مفسران «سَرَّاحَ جَمِيل» را به معنی انجام طلاق طبق سنت اسلامی گرفته‌اند و در روایتی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» و «عیون الاخبار» آمده نیز این معنی منعکس است، ولی مسلم است که «سَرَّاحَ جَمِيل» محدود در این معنی نیست هرچند یکی از مصادیق روشن آن همین است.

درباره اصل معنی «سَرَّاح» و ریشه لغوی آن و این‌که چرا در اطلاقات متعارف به معنی

رها ساختن به کار می‌رود ، شرحی در ذیل آیه ۲۸ همین سوره « احزاب » داشتیم .

﴿ ۵۰ ﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ اللَّاتِي اتَّبَعْتَ أَجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ
 مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ
 اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ
 يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي
 أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
 ای پیامبر ! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم و هم‌چنین
 کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده‌ای و دختران عموی
 تو و دختران عمه‌ها و دختران دایی تو و دختران خاله‌ها که با تو مهاجرت کردند ، هرگاه
 زن بالیمانی خود را به پیامبر بخشد (و مهری برای خود قایل نشود) چنان‌چه پیامبر بخواهد
 می‌تواند با او ازدواج کند ، اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه سایر مؤمنان ،
 مایه دانیم برای آن‌ها در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته‌ایم (و مصالح

آنها چه ایجاب می‌کند) این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

ای پیامبر با این زنان می‌توانی ازدواج کنی

در این جا روی سخن را به شخص پیامبر کرده و موارد هفت گانه‌ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده شرح می‌دهد:

❧ ۱ - نخست می‌گوید: «ای پیامبر! ما همسران تو را که مهر آنها را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي أَتَيْتَ أُجُورَهُنَّ».

منظور از این زنان به قرینه جمله‌های بعد زنانی هستند که با پیامبر رابطه خویشاوندی نداشتند و با او ازدواج کردند و شاید مسأله پرداختن مهریه نیز به خاطر همین باشد، زیرا مرسوم بوده است که به هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان مهریه را نقداً پرداخت می‌کردند، به علاوه تعجیل در پرداختن مهر، مخصوصاً در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد، بهتر است، ولی به هر حال این کار جزء واجبات نیست و با توافق

طرفین ممکن است مهر به صورت ذمه در عهده زوج کلاً یا بعضاً بماند .
 ﴿۲-﴾ «کیزانی را که از طریق غنایم و انفال، خدا به تو بخشیده است: «وَمَا مَلَکَتْ يَمِیْنُکَ مِنْمَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلَیْکَ» .

« اَفَاءَ اللّٰهُ » از ماده «فَیء» (بر وزن شَیء) به اموالی گفته می شود که بدون مشقت به دست می آید ، لذا به غنایم جنگی و همچنین انفال (ثروت های طبیعی که مالک مشخص ندارد) اطلاق می شود .

«راغب» در « مفردات » می گوید : «فَیء» به معنی بازگشت و رجوع به حالت نیک است و اگر به «سایه» فِیء گفته می شود به خاطر این است که حالت برگشت دارد سپس می افزاید به اموال بی دردسر نیز فِیء می گویند ، چون با تمام حسنی که دارد باز هم مثل سایه عارضی و از بین رفتنی است .

درست است که در غنایم جنگی گاهی دردسر فراوان است ولی از آنجا که باز با مقایسه به اموال دیگر دردسر کمتری دارد و گاه اموال هنگفتی در یک حمله به دست می آید ،

«فیء» به آن اطلاق شده است .

در این که آیا این حکم در مورد کدام یک از همسران پیامبر اکرم مصداق داشته ؟ بعضی از مفسران گفته اند : یکی از زنان پیامبر به نام « ماریه قبطیه » از غنایم و دو همسر دیگر به نام « صفیه » و « جویریہ » از انفال بود که پیامبر آنها را از قید بردگی آزاد کرد و به همسری خود پذیرفت و این خود جزیی از برنامه کلی اسلام برای آزادی تدریجی بردگان و بازگرداندن شخصیت انسانی به آنها بوده است .

﴿ ۳ - دختران عموی تو و دختران عمه ها و دختران دایی تو دختران خاله هایی که با تو مهاجرت کرده اند این ها نیز بر تو حلالند : وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ 》 .

به این ترتیب از میان تمام بستگان تنها ازدواج با دختر عموها و دختر عمه ها و دختر دایی ها و دختر خاله ها با قید این که با پیامبر مهاجرت کرده باشند مجاز و مشروع بوده است . انحصار در این چهار گروه روشن است ، ولی قید مهاجرت به خاطر آن است که در آن

روز هجرت دلیل بر ایمان بوده و عدم مهاجرت دلیل بر کفر و یا به خاطر این است که هجرت امتیاز بیشتری به آنها می‌دهد و هدف در آیه بیان زنان با شخصیت و با فضیلت است که مناسب همسری پیامبر می‌باشند.

« ما می‌دانیم برای آن‌ها در مورد همسران و کتیزانشان چه حکمی مقرر داشته‌ایم و مصلح آن‌ها چه ایجاب می‌کرده است: «قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» .

بنابراین اگر در مسایل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیتی قایل شده‌ایم روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها و تو حاکم بوده و هیچ‌یک از این احکام و مقررات بی‌حساب نیست.

سپس می‌افزاید: «این به خاطر آن است که مشکل و حرجی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد» و بتوانی در انجام این وظیفه مسؤولیت‌های خود را ادا کنی: «لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ».

«و خداوند آمرزنده و رحیم است: وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً».

در مورد گروه اخیر (زنان بدون مهر) به نکات زیر باید توجه داشت:

۱- بدون شک اجازه «گرفتن همسر بدون مهر» از مختصات پیامبر بود و آیه نیز صراحت در این مسأله دارد و به همین جهت از مسلمات فقه اسلام است، بنابراین هیچ‌کس حق ندارد همسری را بدون مهر (کم باشد یا زیاد) ازدواج کند، حتی اگر نام مهر به هنگام اجرای صیغه عقد برده نشود و قرینه تعیین کننده‌ای نیز در کار نباشد، باید «مهرالمثل» پرداخت، منظور از «مهرالمثل» مهریه‌ای است که زنانی با شرایط و

خصوصیات او معمولاً برای خود قرار می‌دهند .

﴿ ۲ - از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که اجرای صیغه ازدواج با لفظ « هبه » تنها مخصوص پیامبر بوده و هیچ فرد دیگری نمی‌تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند ، ولی اگر اجرای عقد با لفظ ازدواج و نکاح انجام گیرد جایز است هرچند نامی از مهر برده نشود ، زیرا همان‌گونه که گفتیم در صورت عدم ذکر مهر باید مهرالمثل پرداخت (در حقیقت همانند آن است که تصریح به مهرالمثل باشد) .

گوشه‌ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر

جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبرگرمی اسلام است ، این جمله می‌گوید : پیامبر اکرم شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است .
به تعبیر روشن‌تر می‌گوید : هدف این بوده که قسمتی از محدودیت‌ها و مشکلات از دوش پیامبر از طریق این احکام برداشته شود .

و این تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد ازدواج پیامبر با زنان متعدد و مختلف برای حل یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی در زندگی او بوده است. زیرامی دانیم هنگامی که پیامبر ندای اسلام را بلند کرد تک و تنها بود و تاملات و تاخیرها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاورند، او برضد تنهامعتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد و به همه اعلان جنگ داد، طبیعی است که همه اقوام و قبایل آن محیط برضد او بسیج شوند. و باید از تمام وسایل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبایل مختلف بود، زیرا محکم‌ترین رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می‌شد و داماد قبیله را همواره از خود می‌دانستند و دفاع از او را لازم و تنها گذاشتن او را گناه می‌شمردند. قراین زیادی در دست داریم که نشان می‌دهد ازدواج‌های پیامبر لااقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است. و بعضی ازدواج‌های او مانند ازدواج با «زینب»، برای شکستن سنت جاهلی بوده که

شرح آن در ذیل آیه ۳۷ همین سوره بیان کردیم .
 بعضی دیگر برای کاستن از عداوت ، یا طرح دوستی و جلب محبت
 اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است .
 روشن است کسی که در سن ۲۵ سالگی که عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل
 ساله ای ازدواج می کند و تا ۵۳ سالگی تنها به همین یک زن بیوه قناعت می نماید و به این
 ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به سن کهولت می رسد و بعد به ازدواج های
 متعددی دست می زند حتماً دلیل و فلسفه ای دارد و با هیچ حسابی آن را نمی توان به
 انگیزه های علاقه جنسی پیوند داد ، زیرا با این که مسأله ازدواج متعدد در میان عرب در آن
 روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاهی همسر اول به خواستگاری همسر دوم می رفته و هیچ گونه
 محدودیتی برای گرفتن همسری قایل نبودند برای پیامبر از ازدواج های متعدد در سنین
 جوانی نه مانع اجتماعی داشت و نه شرایط سنگین مالی و نه کمترین نقصی محسوب می شد .
 جالب این که در تواریخ آمده است پیامبر تنها با یک زن « باکره » ازدواج کرد و او

عایشه بود ، بقیه همسران او همه زنان بیوه بودند که طبعاً نمی توانستند از جنبه های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند .^(۱)

حتی در بعضی از تواریخ می خوانیم که پیامبر با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد و هرگز آمیزش با آنها نکرد ، حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبایل قناعت کرد .^(۲)

و آنها به همین قدر خوشحال بودند و مباهات می کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر نامیده شده و این افتخار برای آنها حاصل گشته است و به این ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر محکم تر و در دفاع از او مصمم تر می شدند . از سوی دیگر با این که پیامبر مسلماً مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به

۱- «بحارالانوار» ، جلد ۲۲ ، صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲ .

۲- «بحارالانوار» ، جلد ۲۲ ، صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲ .

یادگار ماند ، درحالی که اگر این ازدواج ها به خاطر جذبه جنسی این زنان انجام می شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد .

و نیز قابل توجه است که بعضی از این زنان مانند عایشه هنگامی که به همسری پیامبر در آمد بسیار کم سن و سال بود و سال ها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد، این نشان می دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه های دیگری داشته و هدف اصلی همان ها بوده است که در بالا اشاره کردیم .

گرچه دشمنان اسلام خواسته اند ازدواج های متعدد پیامبر اسلام را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند و از آن افسانه های دروغین بسازند ، ولی سن بالای پیامبر به هنگام این ازدواج های متعدد از یک سو و شرایط خاص سنی و قبیله ای این زنان از سوی دیگر و قراین مختلفی که در بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم از سوی سوم حقیقت را آفتابی می کند و توطئه های مغرضان را فاش می سازد .

﴿ ۵۱ ﴾ تَرْجَىٰ مِنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُتَوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ تَشَاءُ وَ مِنْ ابْتِغَايَتِ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا

جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا

(موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی به تأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی
نزد خود جای دهی و هرگاه از آنها را که برکنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی
گاهی بر تو نیست، این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و این که غمگین نباشند و به
آنچه در اختیار همه آنان می گذاری راضی شوند نزدیک تر است و خدا آنچه را در
قلوب شما است می داند و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان باخبر است و در
عین حال حلیم است و در کفر آنها عجله نمی کند.
«تُرْجِي» از ماده «إِزْجَاء» به معنی تأخیر و «تُؤَي» از ماده «إِسْوَاء»
به معنی کسی را نزد خود جای دادن است.

رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر

یک رهبر بزرگ الهی هم چون پیامبر آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت

گرفتار است و توطئه‌های خطرناکی از داخل و خارج برای او می‌چینند ، نمی‌تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصیش کند ، باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حل انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر پردازد .

آشفته‌گی زندگی شخصی و دل مشغول بودن او به وضع خانوادگی در این لحظات بحرانی و طوفانی سخت خطرناک است .

با این‌که طبق بحث‌های گذشته و مدارکی که در شرح آیه پیش آوردیم ازدواج‌های متعدد پیامبر غالباً جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و عاطفی داشته و در حقیقت جزئی از برنامه انجام رسالت الهی او بوده ، ولی در عین حال گاه اختلاف میان همسران و رقابت‌های زنانه متداول آن‌ها ، طوفانی در درون خانه پیامبر برمی‌انگیخته و فکر او را به خود مشغول می‌داشته است .

این‌جا است که خداوند یکی دیگر از ویژگی‌ها را برای پیامبرش قایل

شده و برای همیشه به این ماجراها و کشمکش‌ها پایان داد و پیامبر را از این نظر آسوده خاطر و فارغ‌البال کرد .

و چنان‌که در آیه مورد بحث می‌خوانیم فرمود : « می‌توانی (موعد) هریک از این زنان را بخواهی به تأخیر بیندازی و به وقت دیگری موکول کنی و هرکدام را بخواهی نزد خود جای دهی : تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُنَوِّى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ » .

می‌دانیم یکی از احکام اسلام در مورد همسران متعدد آن است که شوهر اوقات خود را در میان آن‌ها به طور عادلانه تقسیم کند ، اگر یک شب نزد یکی از آن‌ها است ، شب دیگر نزد دیگری باشد تفاوتی در میان زنان از این نظر وجود ندارد و این موضوع را در کتب فقه اسلامی به عنوان « حق قَسَم » تعبیر می‌کنند .

یکی از خصایص پیامبر این بود که به خاطر شرایط خاص زندگی طوفانی و بحرانش مخصوصاً در زمانی که در مدینه بود و در هر ماه تقریباً یک جنگ بر او تحمیل می‌شد و در همین زمان همسران متعدد داشت ، رعایت حق قَسَم به حکم آیه فوق از او

ساقط بود و می توانست هرگونه اوقات خود را تقسیم کند هرچند او با این حال حتی الامکان مساوات و عدالت را ، چنانکه در تواریح اسلامی صریحاً آمده است ، رعایت می کرد . ولی وجود همین حکم الهی آرامشی به همسران پیامبر و محیط زندگی داخلی او می داد .

سپس می افزاید : « هرگاه بعضی از آنها را کنار بگذاری بعداً بخواهی او را نزد خود جای دهی گاهی بر تو نیست : وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ » .

به این ترتیب نه تنها در آغاز، اختیار با تو است ، در ادامه کار نیز این تخییر برقرار است و به اصطلاح این تخییر « تخییر استمراری » است نه « ابتدایی » و با این حکم گسترده و وسیع هرگونه بهانه ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد و می توانی فکر خود را متوجه مسئولیت های بزرگ و سنگین رسالت کنی .

و برای این که همسران پیامبر نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می کنند با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر یک نوع

ایثار و فداکاری از خود نشان داده و به هیچ وجه عیب و ایرادی متوجه آنها نیست، چراکه در برابر حکم خدا تسلیم شده‌اند اضافه می‌کند :

« این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و این که غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می‌گذاری گردند نزدیک‌تر است: ذَلِكْ اٰذْنٰی اَنْ تَقَرَّ اَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَخْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا اَنْتَ اَعِيْنُهُنَّ كُلُّهُنَّ » .

زیرا اولاً این یک حکم عمومی درباره آنها است و تفاوتی در کار نیست و ثانیاً حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمی تشریع شده ، بنابراین آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند و نه تنها نگران نباشند بلکه خوشنود گردند .

ولی در عین حال همان‌گونه که در بالا نیز اشاره کردیم پیامبر اسلام حتی الامکان تساوی را در تقسیم اوقات خود رعایت می‌کرد جز در مواردی که شرایط خاصی عدم مساوات را ایجاب می‌کرد و این خود مطلب دیگری بود که موجب خوشنودی آنها می‌شد ، زیرا مشاهده می‌کردند که پیامبر با این که مخیر است سعی در برقراری مساوات دارد .

در پایان آیه مطلب را با این جمله ختم می کند : « وَاللّٰهُ يَغْلِبُ مَا فِیْ قُلُوْبِكُمْ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَلِیْمًا » .

آری خدا می داند شما در برابر کدامین حکم قلباً رضا و تسلیم دارید و در برابر کدامین ناخشنود هستید .

او می داند شما به کدام یک از همسرانتان تمایل بیشتر دارید و به کدام کمتر و حکم خدا را در برخورد با این تمایلات چگونه رعایت می کنید.

همچنین او می داند چه کسانی در گوشه و کنار می نشینند و به این گونه احکام الهی در مورد شخص پیامبر خرده گیری می کنند و در دل نسبت به آن معترضند و چه کسانی با آغوش باز همه را پذیرا می شوند .

بنابراین تعبیر « قُلُوْبِكُمْ » تعبیر گسترده ای است که هم پیامبر گرامی اسلام و همسران او را شامل می شود و هم همه مؤمنان را که در ارتباط با این احکام از در رضا و تسلیم وارد می شوند ، یا اعتراض و انکار می کنند هر چند آن را آشکار نسازند .

آیا حکم «تقسیم اوقات» در حق همه همسران پیامبر اسلام بود؟
 در فقه اسلامی در باب خصایص پیامبر این مسأله مورد بحث واقع شده است که
 آیا تقسیم اوقات به طور مساوی در میان همسران متعدد همان گونه که بر عموم
 مسلمانان واجب است بر پیامبر نیز واجب بوده یا این که پیامبر حکم استثنایی
 «تخییر» را داشته است؟

مشهور و معروف در میان فقهای ما و جمعی از فقهای اهل سنت این است که او در این
 حکم مستثناء بوده و دلیل آن را آیه فوق می‌شمرند که می‌گوید: «تُرْجَىٰ مِنْ تَتْنَاءِ مِنْهُنَّ
 وَتُؤَىٰ إِلَيْكَ مِنْ تَتْنَاءٍ: هر کدام را بخواهی به تأخیر می‌اندازی و هر یک را بخواهی نزد خود نگاه می‌داری».
 زیرا قرار گرفتن این جمله بعد از بحث درباره همه زنان پیامبر چنین ایجاب
 می‌کند که ضمیر جمع «هُنَّ» به تمام آن‌ها باز گردد و این مطلبی است که از طرف فقها و
 بسیاری از مفسران پذیرفته شده است.

﴿٥٢﴾ لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا

مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا

بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی) هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود مگر آنچه که به صورت کنیز در ملک تو درآید و خداوند ناظر و مراقب هر چیز است (و به این ترتیب فشار قبایل را در اختیار همسر از آنها، از تو برداشتیم). مفسران و فقهای اسلام در تفسیر این آیه بحث های فراوانی دارند و روایات مختلفی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده است، ما قبلاً آنچه را که از ظاهر آیه در ارتباط با آیات گذشته و آینده، قطع نظر از گفته های مفسران به نظر می رسد ذکر می کنیم بعد به سراغ مطالب دیگر می رویم.

ظاهر تعبیر « مِنْ بَعْدُ » این است که بعد از این، ازدواج مجدد برای تو حرام است، بنابراین « بعد یا به معنی » بعد زمانی است یعنی بعد از این زمان دیگر همسری انتخاب مکن، یا بعد از آن که همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته مخیر در میان زندگی

ساده در خانه تو و یا جدا شدن کردی و آنها با میل و رغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند ، دیگر بعد از آنها نباید با زن دیگری ازدواج کنی .
و نیز نمی توانی بعضی از آنها را طلاق داده و همسر دیگری به جای او برگزینی ، به تعبیر دیگر نه بر تعداد آنها بیفزای و نه افراد موجود را عوض کن .

فلسفه حکم محدودیت ازدواج پیامبر

این محدودیت برای شخص پیامبر نقضی محسوب نمی شود و حکمی است که فلسفه بسیار حساب شده ای دارد زیرا :
طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می شود پیامبر گرامی اسلام از ناحیه افراد و قبایل مختلف تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد و هریک از قبایل مسلمان افتخار می کردند که زنی از آنها به همسری پیامبر در آید ، حتی چنان که گذشت بعضی از زنان بدون هیچ گونه مهریه ، حاضر بودند خود را به عنوان « هبه » در اختیار آن حضرت بگذارند و بی هیچ قید و شرط با او ازدواج کنند.

البته پیوند زناشویی با این قبایل و اقوام تا حدی برای پیامبر گرامی و اهداف اجتماعی و سیاسی او مشکل گشا بود ، ولی طبیعی است اگر از حد بگذرد ، خود مشکل آفرین می شود و هر قوم و قبیله ای چنین انتظاری را دارد و اگر پیامبر بخواهد به انتظارات آنها پاسخ گوید و زنانی را هرچند به صورت عقد و نه به صورت عروسی ، در اختیار خود گیرد ، دردسرهای فراوانی ایجاد می شود .

لذا خداوند حکیم با یک قانون محکم جلو این کار را گرفت و او را از هرگونه ازدواج مجدد و یا تبدیل زنان موجود نهی کرد .

در این وسط شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند و درمیان آنها زنان مسنی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند ، شایسته است که با زنی صاحب جمال ازدواج کنی قرآن مخصوصاً روی این مسأله نیز تکیه و تأکید می کند که حتی اگر زنان صاحب جمالی نیز باشند حق ازدواج با آنها نخواهی داشت .

به علاوه حق شناسی ایجاب می‌کرد که بعد از وفاداری همسرانش با او و ترجیح دادن زندگی ساده معنوی پیامبر را بر هر چیز دیگر، خداوند برای حفظ مقام آن‌ها چنین دستوری را به پیامبر بدهد.

و اما در مورد کنیز که مجاز شده به خاطر آن است که مشکل و گرفتاری پیامبر از ناحیه زنان آزاد بود، لذا ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود هرچند پیامبر گرامی از این استثناء نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نکرد.

این چیزی است که از ظاهر آیه به نظر می‌رسد.

آیا قبل از ازدواج می‌توان به همسر آینده نگاه کرد؟

جمعی از مفسران جمله «وَلَوْ أَغْنَبَكَ حُسْنُهُنَّ» را دلیل به حکم معروفی گرفته‌اند که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده و آن این که کسی که می‌خواهد با زنی ازدواج کند می‌تواند قبلاً به او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه و اندام او را برای وی مشخص کند.

فلسفه این حکم این است که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند و از

ندامت و پشیمانی‌های آینده که پیمان زناشویی را به خطر می‌افکند جلوگیری شود ، چنان‌که در حدیثی از پیامبر اسلام آمده است که به یکی از یاران خود که می‌خواست با زنی ازدواج کند فرمود : « اُنْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ يَدُومَ بَيْنَكُمَا : قَبْلًا بِهِ أَوْ نَگَاحًا كُنْ كَمَا »^(۱) این سبب می‌شود مودت و الفت میان شما پایدار شود .»

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که : آیا مرد می‌تواند به هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی او را به دقت بنگرد و به صورت و پشت سر او نگاه کند ؟ فرمود : « نَعَمْ لَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا يَنْظُرُ إِلَى خَلْفِهَا وَإِلَى وَجْهِهَا : أَرَى مَانَعِيَ نَدَارَ هُنَا كَمَا كُنْتُ مَرْدِي بِخَوَافِهَا بِزَنِي »^(۲) ازدواج کند به او نگاه کند و به صورت و پشت سر او بنگرد .»

۱- « تفسیر قرطبی » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۳۰۳ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، ابواب مقدمات نکاح باب ۳۶ ، حدیث ۳ .

البته احادیث در این زمینه فراوان است ولی در بعضی از آنها تصریح شده که نباید در این هنگام نگاه از روی شهوت و به قصد لذت بردن باشد .

این نیز روشن است که این حکم مخصوص مواردی است که انسان به راستی می خواهد درباره زنی تحقیق نماید که اگر شرایط در او جمع بود با او ازدواج کند ، اما کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته ، تنها به احتمال ازدواج ، یا به عنوان جستجوگری ، نمی تواند به زنان نگاه کند .

﴿۵۳﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرٍ إِنِّيهِ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

ای کسانی که ایمان آورده اید ! در بیوت پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه برای

صرف غذا داده شود (مشروط بر این که قبل از موعد نیاید و) در انتظار وقت غذا ننشینید، اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذایی خورید پراکنده شوید و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید، این عمل پیامبر را ناراحت می کرد ولی از شما شرم می کند، اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی (به عنوان عاریت) از آنها (همسران پیامبر) می خواهید از پشت پرده بخواهید، این کار دل های شما و آنها را پاک تر می دارد و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا عظیم است . «إِنَّهُ» از ماده «أَنَّى يَأْنِي» به معنی فرا رسیدن وقت چیزی است و در این جا به معنی آمادگی غذا برای تناول نمودن است .

باز روی سخن در این آیه به مؤمنان است و بخشی دیگر از احکام اسلام مخصوصاً آنچه مربوط به آداب معاشرت با پیامبر و خانواده نبوت بوده است ضمن جمله های کوتاه و گویا و صریح بیان می کند .

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگز در اطاق‌های پیامبر سرزده داخل نشوید، مگر این‌که برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن‌هم مشروط به این‌که به موقع وارد شوید، نه این‌که از مدتی قبل بیایید و در انتظار وقت غذا بنشینید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنِّيهِ».

و به این ترتیب یکی از آداب مهم معاشرت را در آن محیطی که این آداب کمتر رعایت می‌شد بیان می‌کند، گرچه سخن درباره خانه پیامبر است، ولی مسلماً این حکم اختصاص به او ندارد، در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانه کسی شد (چنان‌که در سوره نور آیه ۲۷ نیز آمده است) حتی در حالات پیامبر می‌خوانیم که وقتی می‌خواست وارد خانه دخترش فاطمه شود بیرون در می‌ایستاد و اجازه می‌گرفت و یک‌روز «جابر بن عبدالله» با او بود پس از آن‌که برای خود اجازه گرفت برای «جابر» نیز اجازه گرفت^(۱).

۱- «فروع کافی»، جلد ۵، صفحه ۵۲۸.

به علاوه به هنگامی که دعوت به طعام می‌شوند باید وقت‌شناس باشند و مزاحمت بی‌موقع برای صاحب‌خانه فراهم نکنند.

سپس به دومین حکم پرداخته می‌گوید: «ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و هنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید: وَلَکِنْ اِذَا دُعِیْتُمْ فَادْخُلُوْا فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوْا». این حکم در حقیقت تأکید و تکمیلی بر حکم گذشته است، نه بی‌موقع به خانه‌ای که دعوت شده‌اید وارد شوید و نه اجابت دعوت را نادیده بگیرید و نه پس از صرف غذا برای مدتی طولانی درنگ کنید.

بدیهی است تخلف از این امور موجب زحمت و دردسر برای میزبان است و با اصول اخلاقی سازگار نیست.

درسومین حکم می‌فرماید: «پس از صرف غذا مجلس انس و گفتگو در خانه پیامبر (هیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید: وَ لَا مُسْتَأْنِسِیْنَ لِحَدِیْثٍ». البته ممکن است میزبان خواهان چنین مجلس انسی باشد در این صورت مستثنا است،

سخن از جایی است که تنها دعوت به صرف غذا شده ، نه تشکیل مجلس انس ، در چنین جایی باید پس از صرف غذا مجلس را ترک گفت ، به خصوص این که خانه ای هم چون بیت پیامبر باشد که کانون بزرگترین رسالت های الهی است و باید امور مزاحم ، وقت او را اشغال نکند .

سپس علت این حکم را بیان می کند : « این کار پیامبر را آزار می داد ، اما او از شما شرم می کرد ، ولی خداوند از بیان حق شرم نمی کند و ابا ندارد : إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ » .

البته پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد ولی بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست اما از ناحیه کسان دیگر جالب و زیبا است و در مورد آیه نیز از این قبیل است ، اصول اخلاقی ایجاب می کرد پیامبر به دفاع از خود نپردازد ، بلکه خداوند به دفاع از او پردازد . سپس چهارمین حکم را در زمینه « حجاب » چنین بیان می دارد : « هنگامی که چیزی از متاع

و وسایل زندگی از همسران پیامبر اسلام بخوانید از پشت حجاب (پرده) بخوانید: **وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَلُّوهُنَّ مِنْ وَزَاءِ حِجَابٍ** .

این امر در میان اعراب و بسیاری مردم دیگر معمول بوده و هست که به هنگام نیاز به بعضی از وسایل زندگی موقتاً از همسایه به عاریت می گیرند، خانه پیامبر نیز از این قانون مستثنا نبوده و گاه و بی گاه می آمدند و چیزی از همسران پیامبر اکرم به عاریت می خواستند، روشن است قرار گرفتن همسران پیامبر در معرض دید مردم (هرچند با حجاب اسلامی باشد) کار خوبی نبود لذا دستور داده شده که از پشت پرده یا پشت در بگیرند. نکته ای که در این جا باید مورد توجه قرار گیرد این است که منظور از «حجاب» در این آیه پوشش زنان نیست، بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر بوده و آن این که مردم موظف بودند به خاطر شرایط خاص همسران پیامبر هرگاه می خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در این گونه موارد ظاهر نشوند، البته این حکم درباره زنان دیگر

وارد نشده و در آن‌ها تنها رعایت پوشش کافی است .
 شاهد این سخن آن‌که کلمه «حجاب» هرچند در استعمال‌های روزمره به معنی پوشش زن به کار می‌رود ، ولی در لغت چنین مفهومی را ندارد و نه در تعبیرات فقه‌های ما .
 «حجاب» در لغت به معنی چیزی است که در میان دو شیء حایل می‌شود^(۱) به همین جهت پرده‌ای که در میان امعاء و قلب و ریه کشیده شده «حِجَابُ حَاجِرٍ» نامیده شده است .
 در قرآن مجید نیز این کلمه همه جا به معنی پرده یا حایل به کار رفته است ، مانند آیه ۴۵ سوره اسراء «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» : مادر میان تو و کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند پرده پوشیده‌ای قرار دادیم .
 در آیه ۳۲ سوره ص نیز می‌خوانیم : «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» : تا موقعی که خورشید در پشت پرده افق پنهان شد .

۱- «لسان العرب» ماده «حجب» .

در کلمات فقها از قدیمی ترین ایام تاکنون نیز در مورد پوشش زنان معمولاً کلمه «ستر» به کار رفته و در روایات اسلامی نیز همین تعبیر یا شبیه آن وارد شده است و به کار رفتن کلمه «حجاب» در پوشش زنان اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده و اگر در تواریخ و روایات پیدا شود بسیار کم است .

گواه دیگر این که در حدیثی از «انس بن مالک» خادم مخصوص پیامبر می خوانیم که می گوید : « من از همه آگاه تر به این آیه حجابم ، هنگامی که زینب با پیامبر ازدواج کرد و با او در خانه بود غذایی درست فرمود و مردم را دعوت به میهمانی نمود ، اما جمعی پس از صرف غذا هم چنان نشسته بودند و سخن می گفتند ، در این هنگام آیه " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ - تَامِنْ وُزَاءِ حِجَابٍ " نازل شد ، در این هنگام پرده ای افکنده شد و جمعیت برخاستند ^(۱) . در روایت دیگری می خوانیم که «انس» می گوید : « أَرَجَى السُّتْرِ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ : پیامبر

پرده را میان من و خود افکند و جمعیت هنگامی که چنین دیدند برخاستند و متفرق شدند» (۱).
 بنابراین اسلام به زنان مسلمان دستور پرده‌نشینی نداده و تعبیر «پردگیان» در مورد زنان و تعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد، آنچه درباره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامی است، ولی زنان پیامبر به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیب جویان مغرض چون ممکن بود در معرض تهمت‌ها قرار گیرند و دستاویزی به دست سیاه‌دلان بیفتد این دستور خاص به آن‌ها داده شد و یا از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند.
 مخصوصاً تعبیر به «وَرَاء» (پشت) گواه این معنی است.
 لذا قرآن بعد از این دستور فلسفه آن را چنین بیان می‌فرماید: «این برای پاکی دل‌های شما و آتان بهتر است: ذَلِكْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ».
 پنجمین حکم را به این صورت بیان می‌فرماید: «شما حق ندارید

۱- «صحیح بخاری»، جلد ۶، صفحه ۱۴۹.

رسول خدا را آزار دهید: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» .
 گرچه عمل ایذایی در خود این آیه منعکس است و آن بی‌موقع به خانه پیامبر رفتن و پس از صرف غذا نشستن و مزاحم شدن و در روایات شأن نزول نیز آمده که بعضی از کوردلان سوگند یاد کرده بودند که بعد از پیامبر با همسران او ازدواج کنند ، این سخن نیز ایذاء دیگری بود، ولی به هر حال مفهوم آیه عام است و هرگونه اذیت و آزار را شامل می‌شود.
 سرانجام ششمین و آخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او چنین بیان می‌کند : « شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش در آورید که این کار در نزد خدا عظیم است: «وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» .
 در این جا سؤالی پیش می‌آید که چگونه خداوند همسران پیامبر را که بعضی به هنگام وفات او نسبتاً جوان بودند از حق انتخاب همسر محروم ساخته است ؟
 پاسخ این سؤال با توجه به فلسفه این تحریم روشن است .
 زیرا اولاً چنان که از شأن نزول آیه دانستیم ، بعضی به عنوان انتقام‌جویی و

توهین به ساحت مقدس پیامبر چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه می‌خواستند ضربه‌ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند .

ثانیاً اگر این مسأله مجاز بود جمعی به عنوان این‌که همسر پیامبر را بعد از او در اختیار خود گرفته‌اند ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا کنند و یا به عنوان این‌که آگاهی خاص از درون خانه پیامبر و تعلیمات و مکتب او دارند به تحریف اسلام پردازند و یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر باشد .

این خطر هنگامی ملموس تر می‌شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند بعضی آن را به زبان آورده و بعضی شاید تنها در دل داشتند .

از جمله کسانی را که بعضی از مفسران اهل سنت در این جا نام برده‌اند طلحه است . (۱)

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۳۱۰ .

خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار آگاه است برای برهم زدن این توطئه زشت یک حکم قاطع صادر فرمود و جلو این امور را به کلی گرفت و برای تحکیم پایه‌های آن به همسران پیامبر لقب اُمُّ الْمُؤْمِنِین داد تا بدانند ازدواج با آن‌ها هم‌چون ازدواج با مادر خویش است .

با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که چرا همسران پیامبر لازم بود از این محرومیت استقبال کنند ؟

در طول زندگی انسان گاه مسایل مهمی مطرح می‌شود که به خاطر آن‌ها باید فداکاری و از خود گذشتگی نشان داد و از بعضی از حقوق حقه خود چشم پوشید، به خصوص این‌که همیشه افتخارات بزرگ مسئولیت‌های سنگینی نیز همراه دارد، بدون شک همسران پیامبر افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با پیامبر کسب کردند ، داشتن چنین افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد .

به همین دلیل زنان پیامبر بعد در میان امت اسلامی بسیار محترم می‌زیستند و از وضع

خود بسیار راضی و خشنود بودند و آن محرومیت را در برابر این افتخارات ناچیز می شمردند.

﴿۵۴﴾ **إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تَخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**

اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید خداوند از همه چیز آگاه است.

گمان نکنید خدا از برنامه های ایدایی شما نسبت به پیامبرش با خبر نیست، چه آن هایی که بر زبان جاری کردند و چه آن ها که در دل تصمیم داشتند همه را به خوبی می داند و با هر کس متناسب کار و نیتش رفتار می کند.

﴿۵۵﴾ **لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ**

أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا

بر آن ها (همسران پیامبر) گناهی نیست که با پدران و فرزندان و برادران و فرزندان برادران

و فرزندان خواهران خود و زنان مسلمان و بردگان خویش (بدون حجاب و پرده تماس

بگیرند) و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است.

مواردی که از این قانون حجاب مستثنی است

از آنجا که در آیه گذشته حکم مطلقى درباره حجاب در مورد همسران پیامبر آمده بود و اطلاق این حکم این توهم را به وجود می آورد که محارم آنها نیز موظف به اجرای آن هستند و تنها از پشت پرده باید با آنها تماس بگیرند ، آیه فوق نازل شد و حکم این مسأله را شرح داد .

به تعبیر دیگر محارم آنها که منحصر در این شش گروه هستند مستثنی می باشد و اگر گفته شود افراد دیگری نیز جزء محارم هستند که در این شش گروه نامی از آنها به میان نیامده مانند عموها و دایی ها در پاسخ باید گفت :

از آنجا که قرآن فصاحت و بلاغت را در عالی ترین شکلش رعایت می کند و یکی از اصول فصاحت این است که هیچ کلمه اضافی در سخن نباشد لذا در این جا از ذکر «عموها» و «دایی ها» خودداری کرده ، چرا که با ذکر فرزندان برادر و فرزندان خواهر ، محرمیت عموها و دایی ها روشن می شود ، زیرا محرمیت همواره دو جانبه است ، همانگونه که فرزند

برادر نسبت به انسان محرم است ، او هم نسبت به فرزند برادرش محرم خواهد بود (و می‌دانیم چنین زنی عمه محسوب می‌شود) و نیز همان‌گونه که فرزند خواهر بر او محرم است او نیز به فرزند خواهر محرم می‌باشد (و می‌دانیم چنین زنی خاله محسوب می‌شود). هنگامی که عمه و خاله نسبت به پسر برادر و پسر خواهر محرم باشد عمو و دایی نیز نسبت به دختر برادر و دختر خواهر محرم خواهد بود (چرا که میان «عمو» و «عمه» و نیز «دایی» و «خاله» هیچ تفاوتی نیست) و این یکی از ریزه‌کاری‌های قرآن است . در این جا سؤال دیگری مطرح می‌شود که «پدر شوهر» و «پسر شوهر» نیز جزء محارم زن محسوب می‌شود ، چرا ذکری از این‌ها در این جا به میان نیامده ؟ در حالی که در آیه ۳۱ سوره «نور» آن‌ها نیز به عنوان محارم مطرح شده‌اند .

پاسخ این سؤال نیز روشن است ، زیرا در این آیه منحصرأً سخن از حکم همسران پیامبر در میان است و می‌دانیم پیغمبر در زمان نزول این آیات نه پدرش در حیات بود و نه اجدادش و نه فرزند پسری داشت .

عدم ذکر برادران و خواهران «رضاعی» و مانند آن نیز به خاطر آن است که آن‌ها در حکم برادر و خواهر و سایر محارم محسوب می‌شوند و نیاز به ذکر مستقل ندارند . و در پایان آیه لحن سخن را از «غایب» به «خطاب» تغییر داده ، همسران پیامبر را مخاطب ساخته می‌گوید : « وَ اتَّقِیْنَ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیداً » . چه جالب این که حجاب و پرده و مانند این‌ها همه وسایلی برای حفظ از گناه بیش نیست، ریشه اصلی همان تقواست که اگر نباشد حتی این وسایل نیز سودی نخواهد بخشید . ذکر این نکته نیز در این جا لازم به نظر می‌رسد که «یَسْأَلْنَ» (زنان آن‌ها) اشاره به زنان هم کیش و مسلمان است ، زیرا همان‌گونه که در تفسیر سوره «نور» گفتیم برای زنان مسلمان شایسته نیست که در برابر زنان غیر مسلمان بدون پوشش باشند، چرا که آن‌ها ممکن است مطالب را برای شوهرانشان توصیف کنند .^(۱)

۱- به جلد ۱۴ «تفسیر نمونه» ، صفحه ۴۵۱ مراجعه شود .

و اما جمله « وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ » همان گونه که در تفسیر سوره « نور » نیز گفتیم مفهوم وسیعی دارد هم کنیزان را شامل می شود و هم غلامان را ، اما طبق بعضی از روایات اسلامی اختصاص به کنیزان دارد و بنابراین ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلی ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیر مسلمان را نیز شامل می شود .

﴿ ۵۶ ﴾ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ، ای کسانی که ایمان آوردید بر او درود فرستید و سلام گوید و تسلیم فرمائش باشید .

سلام و درود بر پیامبر

« صَلَّات » و « صَلَوَات » که جمع آن است هرگاه به خدا نسبت داده شود به معنی فرستادن رحمت

است و هرگاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب گردد به معنی طلب رحمت می باشد. (۱)
 تعبیر به «يُصَلُّونَ» به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار است یعنی پیوسته خداوند
 و فرشتگان رحمت و درود بر او می فرستند ، رحمت و درودی پیوسته و جاودانی .
 در این که میان « صَلُّوا » و « سَلِّمُوا » چه فرقی است ؟ مفسران بحث های مختلفی دارند ،
 آن چه مناسب تر با ریشه لغوی این دو کلمه و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد این است که
 « صَلُّوا » امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است ، اما « سَلِّمُوا » یا به معنی
 تسلیم در برابر فرمان های پیامبر گرامی اسلام است چنان که در آیه ۶۵ سوره نساء آمده :
 « ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » : مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو
 قن دهند و حتی در دل از قضاوت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند .
 چنان که در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « ابوبصیر » از محضرش سؤال کرد

۱- « واغلب » در « مفردات » همین معنی را به عبارت دیگری آورده است .

منظور از «صلوات» بر پیامبر اسلام را فهمیده‌ایم ، اما معنی تسلیم بر او چیست ؟ امام فرمود : «هُوَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي الْأُمُورِ : منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است » . (۱)

و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر به عنوان «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» و مانند آن می‌باشد ، که محتوایش تقاضای سلامت بر پیامبر از پیشگاه خدا است .

کیفیت صلوات بر پیامبر اکرم

درباره کیفیت صلوات بر پیامبر در روایات بی‌شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت رسیده صریحاً آمده‌است که «آل محمد» را به هنگام صلوات بر «محمد» بیفزایید . در «درالمنثور» از صحیح «بخاری» و «مسلم» و «ابوداود» و «ترمذی» و «نسائی» و «ابن ماجه» و «ابن مردویه» و روات دیگری از «کعب بن عجره» نقل شده که مردی خدمت پیامبر عرض کرد: «أَمَّا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَلِمْنَا فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ : سلام بر تو را ما می‌دانیم

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

چگونه است ، اما صلات بر شما باید چگونه باشد ؟ پیامبر فرمود : بگو : اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ ، اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ وَ اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ .

نامبرده (نویسنده در المتنور) علاوه بر حدیث فوق ، هیجده حدیث دیگر نقل کرده ، که همگی تصریح شده که «آل محمد» را باید به هنگام صلوات ذکر کرد .

این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه از جمله «ابن عباس» و «طلحه» و «ابو سعید خدری» و «ابوهریره» و «ابومسعودانصاری» و «بریده» و «ابن مسعود» و «کعب بن عجره» و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده است .^(۱)

این نکته نیز قابل توجه است که در بعضی از روایات اهل سنت و بسیاری از روایات شیعه حتی کلمه «علی» میان «محمد» و «آل محمد» جدایی نمی افکند بلکه کیفیت صلاة به

۱- «المیزان» ، جلد ۱۶ ، صفحه ۳۶۵ و ۳۶۶ .

این صورت است «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» .

این بحث را با حدیث دیگری از پیغمبرگرامی اسلام پایان می‌دهیم: «ابن حجر» در «صواعق» چنین نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «لَا تُصَلُّوا عَلَى الصَّلَاةِ الْبَنَرَاءِ فَقَالُوا وَمَا الصَّلَاةُ الْبَنَرَاءُ؟ قَالَ تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَتُفْسِكُونَ، بَلْ قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ: هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این که فقط بگویید "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ" و ادامه ندهید، بلکه بگویید "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ". (۱) و به خاطر همین روایات است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه «آل محمد» را بر نام آن حضرت در تشهد نماز واجب می‌شمرند. آیا فرستادن صلوات بر پیامبر واجب است یا نه؟ و اگر واجب است در کجا واجب است؟ این سؤال است که فقها به آن پاسخ می‌گویند:

۱- «صواعق» ، صفحه ۱۴۴ .

تمام فقهای اهل بیت آن را در تشهد اول و دوم نماز واجب می دانند و در غیر آن مستحب و علاوه بر احادیثی که از طرق اهل بیت در این زمینه رسیده در کتب اهل سنت نیز روایاتی که دالّ بر وجوب است کم نیست .

از جمله در روایت معروفی ، عایشه می گوید : « سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : لَا يَقْبَلُ صَلَاةٌ إِلَّا بِطَهْوٍ وَ بِالصَّلَاةِ عَلَى : نماز بدون طهارت و درود بر من قبول نخواهد شد » .

از فقهای اهل سنت «شافعی» آن را در تشهد دوم واجب می داند و «احمد» در یکی از دو روایت که از او نقل شده و جمعی دیگر از فقهاء، ولی بعضی مانند «ابوحنیفه» آن را واجب نشمرده اند.^(۱)

﴿٥٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا

آن ها که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آن ها را از رحمت خود در دنیا و آخرت

دور می‌سازد و برای آنان عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است. در این که منظور از «ایذاء پروردگار» چیست؟ بعضی گفته‌اند همان کفر و الحاد است که خدا را به خشم می‌آورد، چراکه آزار در مورد خداوند جز ایجاد خشم مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که ایذاء خداوند همان ایذاء پیامبر و مؤمنان است و ذکر خداوند برای اهمیت و تأکید مطلب است.

و اما ایذاء پیامبر اسلام مفهوم وسیعی دارد و هرگونه کاری که او را آزار دهد شامل می‌شود، اعم از کفر و الحاد و مخالفت دستورهای خداوند، هم‌چنین نسبت‌های ناروا و تهمت و یا ایجاد مزاحمت به هنگامی که آن‌ها را دعوت به خانه خود می‌کند همان‌گونه که در آیه ۵۳ همین سوره گذشت «إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ: این کار شما پیامبر را آزار می‌دهد». و یا موضوعی که در آیه ۶۱ سوره توبه آمده که پیامبر را به خاطر انعطافی که در برابر سخنان مردم نشان می‌داد به خوش باوری و ساده دلی متهم می‌ساختند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ

يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ: گروهی از آنها پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش باوری است که گوش به حرف هر کس می‌دهد» مانند این‌ها .

حتی از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده چنین استفاده می‌شود که آزار خاندان پیامبر مخصوصاً علی علیه السلام و دخترش فاطمه زهرا نیز مشمول همین آیه بوده است ، در صحیح « بخاری » جزء پنجم چنین آمده است که : رسول خدا فرمود : « فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي : فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم در آورده است » .

همین حدیث در صحیح « مسلم » به این صورت آمده « إِنَّ فَاطِمَةَ بِضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا أَذَاهَا : فاطمه پاره تن من است هر چه او را آزار دهد مرا می‌آزارد » . (۱)

شبیبه همین معنی درباره علی علیه السلام از پیامبر اسلام نقل شده است . (۲)

۱- « صحیح مسلم » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۹۰۳ ، (باب فضایل فاطمة) .

۲- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

و اما «لَعْنٌ» در آیه فوق به معنی دوری از رحمت خدا است و این درست نقطه مقابل رحمت و صلوات است که در آیه قبل آمده بود .

در حقیقت لعن و طرد از رحمت آن‌هم از سوی خداوندی که رحمتش گسترده و بی‌پایان است بدترین نوع عذاب محسوب می‌شود ، به خصوص که این طرد از رحمت هم در دنیا باشد و هم در آخرت (چنان‌که در آیه مورد بحث این‌گونه است) .

و شاید به‌همین جهت مسأله «لعن» قبل از «عذاب مهین» ذکر شده است .

تعبیر به «اعد» (آماده کرده‌است) دلیل بر تأکید و اهمیت این عذاب است .

و الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا
فَقَدْ اِخْتَلَوْا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِينًا

و آن‌ها که مردان و زنان باایمان را به‌خاطر کاری که انجام نداده‌اند آزار می‌دهند متحمل بهتان و گناه آشکاری شده‌اند .

تعبیر «بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا» اشاره به این است که آن‌ها مرتکب گناهی نشده‌اند که موجب

ایذاء و آزار باشد و از این جا روشن می شود که هرگاه گناهی از آنان سرزند که مستوجب حد و قصاص و تعزیر باشد اجرای این امور در حق آنها اشکالی ندارد .
مقدم داشتن «بهتان» بر «اثم مبین» به خاطر اهمیت آن است ، چرا که بهتان از بزرگ ترین ایذاءها محسوب می شود و جراحت حاصل از آن حتی از جراحات نیزه و خنجر سخت تر است .

در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به این مطلب داده شده است ، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم خداوند عزوجل می فرماید : « لَيَأْذَنُ بِحَرْبٍ مِّنِّي مَنْ اِذَا عِبْدِي الْمُؤْمِنُونَ : آن کسی که بنده مؤمن مرا بيازارد اعلان جنگ با من می دهد» .^(۱)

در حدیث دیگر از «امام علی بن موسی الرضا» از جدش پیامبر نقل کرده چنین آمده است : « مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ

نَارِ حَتَّىٰ يَخْرُجَ مِنْهَا قَالَهُ فِيهِ : کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند یا درباره او سخنی بگوید که در او نیست خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می دهد تا از عهده آن چه گفته بر آید» . (۱)

﴿۵۹﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَا بِيِبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

ای پیامبر ! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو جلبابها (روسری های بلند) خود را بر خویش فروافکنند ، این کار برای این که (از کنیزان و آلودگان) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و (اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده) خداوند همواره غفور و رحیم است .

در این که منظور از شناخته شدن چیست ؟ دو نظر در میان مفسران وجود دارد که منافاتی با هم ندارند .

نخست این‌که در آن زمان معمول بوده است که کنیزان بدون پوشیدن سر و گردن از منزل بیرون می‌آمدند و از آن‌جا که از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند گاهی بعضی از جوانان هرزه مزاحم آن‌ها می‌شدند، در این‌جا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شد که حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند و بهانه‌ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند.

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که اوباش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند. دیگر این‌که هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب سهل انگار و بی‌اعتنا نباشند مثل بعضی از زنان بی‌قید و بار که در عین داشتن حجاب آن چنان بی‌پروا و لاپالی هستند که غالباً قسمت‌هایی از بدن‌های آنان نمایان است و همین معنی توجه افراد هرزه را به آن‌ها جلب می‌کند.

در این‌که منظور از «جلباب» چیست؟ مفسران و ارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده‌اند:

۱ - ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سر و گردن و سینه‌ها را می‌پوشاند .

۲ - مقنعه و خمار (روسری) .

۳ - پیراهن گشاد . (۱)

گرچه این معانی با هم متفاوتند ولی قدر مشترک همه آنها این است که بدن را به وسیله آن بپوشاند (ضمناً باید توجه داشت "جلباب" به کسر و فتح جیم و هردو قرائت می‌شود) . اما بیشتر به نظر می‌رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگ‌تر و از چادر کوچک‌تر است چنان‌که نویسنده «لسان العرب» روی آن تکیه کرده است . و منظور از «یدنین» (نزدیک کنند) این است که زنان «جلباب» را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد ، نه این‌که آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و

۱- «لسان العرب» .

بی‌گاه کنار رود و بدن آشکار گردد و به تعبیر ساده خودمان لباس خود را جمع و جور کنند . اما این که بعضی خواسته‌اند از این جمله استفاده کنند که صورت را نیز باید پوشانید هیچ دلالتی بر این معنی ندارد و کمتر کسی از مفسران پوشاندن صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته‌اند .^(۱)

به هر حال از این آیه استفاده می‌شود که حکم « حجاب و پوشش » برای آزاد زنان قبل از این زمان نازل شده بود ، ولی بعضی روی ساده‌اندیشی درست مراقب آن نبودند آیه فوق تأکید می‌کند که در رعایت آن دقیق باشند .

۱- درباره فلسفه حجاب و اهمیت آن و همچنین استثناء وجه و کفین (صورت و دست‌ها تا مچ) در جلد ۱۴ تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۰ و ۳۱ ، سوره نور (صفحه ۴۴۲ به بعد) بحث مشروحی داشته‌ایم .

اصلاحات را از خود شروع کن

در دستوری که در آیه مورد بحث در زمینه رعایت حجاب اسلامی به طور کامل آمده است به پیامبر می‌فرماید: این دستور را ابلاغ کن، نخست همسران پیامبر مطرح شده‌اند، سپس دختران او و بعد زنان با ایمان، اشاره به این که هرگونه اصلاحی را باید از خود و خانواده خود شروع کنی و این برنامه‌ای است برای همه اصلاح‌گران بشری. و در میان همسران و دختران نخست همسران را عنوان می‌کند، چرا که آن‌ها به مرد نزدیک‌ترند، زیرا دختران همسر می‌گیرند و به خانه‌های همسران خود منتقل می‌شوند.

پیشگیری مفاسد اجتماعی از دوراه

مفاسد اجتماعی چون غالباً تک علتی نیست باید مبارزه با آن را از همه جوانب شروع کرد و جالب این‌که در آیات فوق برای جلوگیری از مزاحمت‌های افراد هرزه، نخست به زنان با ایمان دستور می‌دهد که بهانه‌ای به دست آن‌ها ندهند، سپس مزاحمین را با شدیدترین تهدید بر سر جای خود می‌نشاند.

و این نیز برنامه‌ای است برای همیشه و همگان ، هم دوست را باید اصلاح کرد و هم دشمن را با قدرت بر سر جای خود نشانید .

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٥﴾

اگر منافقین و آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است و (هم‌چون) آن‌ها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می‌کنند دست از کار خود برندارند تو را بر ضد آنان می‌شورانیم سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند .

اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان

« مُرْجِفُونَ » از ماده « اِرْجَفَ » به معنی اشاعه اباطیل به منظور غمگین ساختن دیگران است و اصل « اِرْجَفَ » به معنی اضطراب و تزلزل است و از آن‌جا که شایعات باطل ایجاد اضطراب عمومی می‌کند این واژه به آن اطلاق شده است .

« نُغْرِيَنَّكَ » از ماده « اِغْرَأَ » به معنی دعوت به انجام کار یا گرفتن چیزی توأم با تشویق و

تحریض است .

از لحن آیه چنین استفاده می شود که سه گروه در مدینه مشغول خراب کاری بودند ، هرکدام به نحوی اغراض شوم خود را پیاده می کردند و این به صورت یک برنامه و جریان درآمده بود و جنبه شخصی و فردی نداشت .

نخست « منافقین » بودند که با توطئه های ضد اسلامی برای براندازی اسلام می کوشیدند .

دوم اراذل و اوباش که قرآن از آنها تعبیر به بیمار دلان کرده « الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ » همان گونه که این تعبیر در آیه ۳۲ همین سوره احزاب در مورد افراد هوس باز و شهوت ران نیز آمده است : « فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ : ای همسران پیامبر هنگامی که سخن می گوید بانزمش سخن مگوئید مبادا بیمار دلان در شما طمع کنند » .

گروه سوم کسانی بودند که با پخش شایعات در مدینه مخصوصاً به هنگامی که پیامبر و ارتش اسلام به غزوات می رفتند به تضعیف روحیه بازماندگان می پرداختند و خبرهای دروغین

از شکست پیامبر و مؤمنین می دادند و به گفته بعضی از مفسران این گروه همان یهود بودند. و به این ترتیب هر سه گروه را قرآن مورد تهدید شدید قرار داده است. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که برنامه های تخریبی سه گانه فوق همگی کار منافقان بوده و جدا ساختن آنها از یکدیگر جداسازی اوصاف است نه اشخاص. به هر حال قرآن می گوید: اگر این ها به اعمال زشت و ننگین خود ادامه دهند دستور حمله عمومی و یورش به آنها را صادر خواهیم کرد، تا با یک حرکت مردمی مؤمنان، همه را از مدینه ریشه کن سازیم و آنها نتوانند دیگر در این شهر بمانند.

﴿۶۱﴾ **مَلْعُونِينَ اَيْنَمَا تَقِفُوا اُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا**

و از همه جا طرد می شوند و هر جا یافته شوند دستگیر خواهند شد و به قتل خواهند رسید. «تَقِفُوا» از ماده «تَقَفَ» و «تَقَات» به معنی دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت است و اگر به علم و فرهنگ، ثقافت گفته می شود نیز به همین جهت است.

اشاره به این که بعد از این حمله عمومی در هیچ جا در امان نخواهند بود و آنها را با

دقت جستجو و پیدا می‌کنند و به دیار عدم فرستاده می‌شوند .
 در این‌که آیا منظور از این آیه این است که آن‌ها را در بیرون مدینه جستجو می‌کنند و به قتل می‌رسانند ؟ یا اگر در داخل مدینه بعد از حکم تبعید عمومی بمانند گرفتار چنین سرنوشتی می‌شوند ؟ دو احتمال وجود دارد و در عین حال منافاتی بین این دو نیست ، به این معنی که پس از سلب مصونیت از این « توطئه گران بیمار دل شایعه ساز و مخرب » و حکم اخراج آن‌ها از مدینه ، چه آن جا بمانند و چه بیرون روند از دست مسلمانان شجاع و جان پرکف در امان نخواهند بود .

﴿ ۶۲ ﴾ سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَتْدِيلًا

این سنت خداوند در اقوام پیشین است و برای سنت الهی هیچ‌گونه تغییری نخواهی یافت.
 این تعبیر در حقیقت جدی بودن این تهدید را مشخص می‌کند که بدانند مطلب کاملاً قطعی و ریشه‌دار است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد ، یا باید به اعمال ننگین خود پایان دهند و یا در انتظار چنین سرنوشت دردناکی باشند .

﴿ ۶۳ ﴾ يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ
لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً

مردم از تو درباره (زمان قیام) قیامت سؤال می کنند ، بگو علم آن تنها نزد خدا است و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد ؟

آیات گذشته سخن از توطئه های منافقان و اشرار می گفت ، در آیات ۶۳ تا ۶۸ اشاره به یکی دیگر از برنامه های مخرب آن ها شده است که گاه به عنوان استهزاء و یا به منظور ایجاد شک و تردید در قلوب ساده دلان این سؤال را مطرح می کردند که قیامت با آن همه اوصافی که محمد از آن خبر می دهد کی بر پا می شود ؟

در همین زمینه در سوره شوری آمده است : « تو نمی دانی شاید قیامت نزدیک باشد اما کسانی که به آن ایمان ندارند برای آن عجله می کنند ، ولی مؤمنان از آن بیم ناکند و می دانند حق است » . (۱۸ و ۱۷ / شوری)
سپس به آن ها چنین پاسخ می گوید : « قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ » .
حتی پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب نیز از آن بی خبر هستند .

و به دنبال آن می‌افزاید: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا». بنابراین همیشه برای استقبال از قیام قیامت باید آماده بود و اصولاً فلسفه مخفی بودنش همین است که هیچ‌کس خویش را در امان نبیند و قیامت را دور نپندارد و خود را از عذاب و مجازات الهی برکنار نداند.

﴿۶۴﴾ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا

خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشته) و برای آنها آتش سوزاننده‌ای آماده نموده است.

این آیه به تهدید کافران و گوشه‌ای از مجازات دردناک آنها پرداخته است.

﴿۶۵﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

همواره در آن تا ابد خواهند ماند و ولی و یابوری نخواهند یافت.

تفاوت میان «وَلِي» و «نَصِير» در این جا است که «وَلِي» انجام تمام کار را بر عهده می‌گیرد ولی «نَصِير» کسی است که انسان را کمک می‌دهد تا به مقصود خود برسد، اما این

کافران در قیامت نه ولی دارند و نه نصیری .

﴿۶۶﴾ **يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ**

در آن روز که صورت های آنها در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد (از کار خود پشیمان

می شوند و) می گویند ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم .

این دگرگونی یا از نظر رنگ چهره ها است که گاه سرخ و کبود می شود و گاه زرد و

پژمرده و یا از نظر قرار گرفتن بر شعله های آتش است که گاه این سمت صورت آنها بر آتش

قرار می گیرد و گاه سمت دیگر (نعوذ بالله) .

این جا است که فریادهای حسرت بارشان بلند می شود و می گویند : « ای کاش خدا

و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم » .

که اگر اطاعت می کردیم چنین سرنوشت دردناکی در انتظار ما نبود .

﴿۶۷﴾ **وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ**

و می گویند: پروردگارا! ما از رؤسا و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند .

« سَادَة » جمع « سَید » به معنی مالک بزرگی است که تدبیر شهرهای مهم و یا کشوری را بر عهده دارد و « کُبَرَاء » جمع « کبیر » به معنی افراد بزرگ است خواه از نظر سن ، یا علم ، یا موقعیت اجتماعی و یا مانند آن .

به این ترتیب « سَادَة » اشاره به رؤسای بزرگ محیط است و « کُبَرَاء » کسانی هستند که زیر نظر آنها به اداره امور می پردازند و معاون و مشاور آنها محسوب می شوند ، در حقیقت اطاعت سَادَة را به جای اطاعت خدا قرار دادیم و اطاعت کبراء را به جای اطاعت پیامبران و لذا گرفتار انواع انحرافات و انواع بدبختی ها شدیم .

بدیهی است معیار « سیادت » و « بزرگی » در میان آنها همان معیارهای زور و قلدری و مال و ثروت نامشروع و مکر و فریب بود و انتخاب این دو تعبیر در این جا شاید برای این است که تاحدی عذر خود را موجه جلوه دهند و بگویند ما تحت تأثیر ظاهری آنها قرار گرفته بودیم .

﴿ ۶۸ ﴾ رَبَّنَا أَتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُّهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا

پروردگارا ! آنها را از عذاب ، دوچندان ده و آنها را لعن بزرگی فرما .

مسلمانان آنها مستحق عذاب و لعن هستند ولی «عذاب مضاعف» و «لعن کبیر» به خاطر تلاش و کوششی است که برای گمراه کردن دیگران داشته‌اند.

جالب این‌که در سوره اعراف هنگامی که این پیروان گمراه تقاضای عذاب مضاعف برای پیشوایان و سردمداران خود می‌کنند گفته می‌شود «لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ»: هم برای آنها عذاب مضاعف است و هم برای شما، ولی نمی‌دانید» (۳۸ / اعراف).

مضاعف بودن عذاب ائمه کفر و ضلال روشن است، اما مضاعف بودن مجازات این پیروان گمراه چرا؟

دلیلش این است که یک عذاب به خاطر گمراهی دارند و عذاب دیگری به خاطر تقویت و کمک ظالمان، زیرا ظالمان به تنهایی نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، بلکه آنها آتش بیاران معرکه و گرم کنندگان تنور داغ ظلم و کفرشانند، هرچند بدون شک باز در مقایسه با یکدیگر عذاب پیشوایان سخت‌تر و دردناک‌تر است.

در تفسیر آیه ۳۰ همین سوره بحث مشروح‌تری در این زمینه داشته‌ایم.

﴿ ۶۹ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حق او می‌گفتند مبرا ساخت و او نزد خداوند آبرو مند و (گران قدر) بود.

چه نسبت‌های ناروایی به موسی (علیه السلام) دادند؟

انتخاب موسی از میان تمام پیامبرانی که مورد ایذاء قرار گرفتند به خاطر آن است که موزیان بنی اسرائیل بیش از هر پیامبری او را آزار دادند و به علاوه آزارهایی بود که بعضاً شباهت به ایذاء منافقان نسبت به پیامبر اسلام داشت.

در این‌که منظور از ایذاء موسی (علیه السلام) در این‌جا چیست؟ و چرا قرآن آن را به صورت سربسته بیان کرده، در میان مفسران گفتگو است و احتمالات گوناگونی در تفسیر آیه داده‌اند. اما آن‌چه نزدیک‌تر به معنی آیه است این است که آیه شریفه یک حکم کلی و جامع را بیان می‌کند، زیرا بنی اسرائیل از جنبه‌های مختلف موسی (علیه السلام) را ایذاء کردند، ایذاءهایی

که بی شباهت به آزار بعضی از مردم مدینه نسبت به پیامبر اسلام نبود و مانند پخش شایعات و نقل اکاذیب و نسبت ناروایی که به همسر پیامبر دادند که شرح آن در تفسیر سورة نور (جلد ۱۴ ذیل آیات ۱۱ تا ۲۰) گذشت و خرده گیری هایی که در خانه او و یا به هنگام صدا زدن نامؤدبانه نسبت به پیامبر ایجاد می کردند .

و اما نسبت دادن سحر و جنون و مانند این ها و یا عیوب بدنی هرچند در مورد موسی بوده ، اما تناسبی با خطاب « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » در مورد پیامبر اسلام ندارد، زیرا نه موسی علیه السلام و نه پیامبر اسلام را مؤمنان متهم به « سحر » و « جنون » نکردند و هم چنین اتهام به عیوب بدنی به فرض که در مورد موسی علیه السلام بوده و خداوند او را مبرا ساخت در مورد پیامبر اسلام مصداقی در تاریخ نداشته است .

به هر حال از این آیه می توان استفاده کرد که هرگاه کسی در پیشگاه خدا وجیه و صاحب قدر و منزلت باشد خدا به دفاع از او در برابر افراد موذی که نسبت های ناروا به او می دهند می پردازد ، تو پاک باش و وجاهت خود را در پیشگاه خدا حفظ کن ، او نیز به موقع پاکی تو

را برملا می‌سازد هرچند بدخواهان در متهم ساختن تو بکوشند .
 نظیر این معنی را در داستان یوسف صدیق پاک دامن می‌خوانیم که چگونه خدا او را از
 تهمت بزرگ و خطرناک همسر عزیز مصر میرا ساخت .
 و هم‌چنین در مورد مریم مادر عیسی علیه السلام که نوزاد
 شیرخوارش به پاکی او گواهی داد و زبان بدخواهان بنی‌اسرائیل را
 که سعی در متهم ساختن او داشتند بست .
 ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که این خطاب مخصوص مؤمنان زمان پیامبر
 نبود ، ممکن است کسانی بعد از او قدم به عرصه وجود بگذارند اما کاری کنند که روح
 مقدسش آزرده شود ، آیین او را کوچک بشمرند ، زحمات او را برباد دهند ، مواریث او را
 به فراموشی سپارند آن‌ها نیز مشمول این آیه خواهند بود .
 لذا در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت وارد شده می‌خوانیم: « آن‌ها که علی علیه السلام

و فرزندان او را آزار دادند مشمول این آیه‌اند» . (۱)

آخرین سخن در تفسیر آیه این‌که با توجه به حالات پیامبران بزرگ که از زخم‌زبان جاهلان و منافقان در امان نبودند نباید انتظار داشت که افراد پاک و مؤمن هرگز گرفتار این‌گونه اشخاص نشوند ، چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌گوید : « إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ وَالسِّنْتَهُمْ لَا تُضْبَطُ : خوشودی همه مردم را نمی‌شود به دست آورد و زبان مردم را نمی‌توان بست ... » امام در پایان این حدیث می‌افزاید : « آیا موسی را متهم به عیوبی نکردند ؟ و آزار ندادند ؟ تا این‌که خداوند او را برتره کرد » . (۲)

﴿ ۷۰ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پرهیزید و سخن حق و درست بگویید .

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۳۰۸ . ۲- «نور الثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۳۰۹ .

﴿ ۷۱ ﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً

تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامرزد و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری (و پیروزی) عظیمی نایل شده است .

سخن حق بگوید تا اعمالتان اصلاح شود

قول « سَدِّدِ » از ماده « سَدَّ » به معنی « محکم و استوار » و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است ، سخنی است که هم چون یک سد محکم جلو امواج فساد و باطل را می گیرد و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی « صواب » و بعضی به معنی « خالص بودن از کذب و لغو » یا « هماهنگ بودن ظاهر و باطن » و یا « صلاح و رشاد » و مانند آن تفسیر کرده اند همه به معنی جامع فوق برمی گردد.

آیه ۷۱ نتیجه « قول سدید » و سخن حق را بیان می کند ، در حقیقت تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است و گفتار حق یکی از عوامل مؤثر اصلاح اعمال و اصلاح

اعمال سبب آمرزش گناهان است ، چرا که « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ : اعمال نیک گناهان را از بین می‌بندد » (۱۱۴ / هود).

علمای اخلاق گفته‌اند : زبان پربرکت‌ترین عضو بدن و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است و در عین حال خطرناک‌ترین و پرگناه‌ترین عضو بدن محسوب می‌شود ، تا آن‌جا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می‌گردد .

« غزالی » در « احیاء العلوم » بیست گناه کبیره یا انحراف را که از زبان سر می‌زند برشمرده است که عبارتند از : ۱ - دروغ ۲ - غیبت ۳ - سخن چینی ۴ - نفاق در سخن (دُواللِّسَانِینِ بودن) ۵ - مدح بی جا ۶ - بد زبانی و دشنام ۷ - غنا و اشعار نادرست ۸ - افراط در مزاح ۹ - سخریه و استهزاء ۱۰ - افشاء اسرار دیگران ۱۱ - وعده خلاف ۱۲ - لعن نابجا ۱۳ - خصومت و نزاع ۱۴ - جدال و مرء ۱۵ - گفتگو در امور باطل ۱۶ - پرحرفی ۱۷ - گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست ۱۸ - وصف مجالس شراب و قمار و گناه ۱۹ - سؤال و جستجو از مسایلی که از عهده درک انسان بیرون است ۲۰ - تَصْنُوع و

تَكَلُّف در سخن و ماده موضوع مهم دیگر نیز بر آن افزوده‌ایم :

۱- تهمت زدن ۲- شهادت باطل ۳- اشاعه فحشا و نشر شایعات بی‌اساس
 ۴- خودستایی ۵- اصرار بی جا ۶- خشونت در سخن ۷- ایذاء با زبان ۸- مذمت از
 کسی که مستحق ذم نیست ۹- کفران نعمت به وسیله زبان ۱۰- تبلیغ باطل .

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام می‌خوانیم : « لَا يَسْتَقِيمُ اِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ : ايمان هیچ بنده‌ای از بندگان خدا به راستی نمی‌گراید مگر این که قلبش مستقیم گردد و قلبش مستقیم نمی‌شود مگر این که زبانش درست شود» . (۱)

جالب این که در حدیث دیگری از امام سجاد علیه السلام آمده است که « زبان هر انسانی همه روزه صبح از اعضای دیگر احوال‌پرسی می‌کند و می‌گوید : كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ ؟ چگونه صبح کردید ؟ » همه آن‌ها در پاسخ این اظهار محبت زبان می‌گویند : « بِخَيْرٍ اِنْ تَرَكْتُنَا : حال ما خوب

۱- «بحارالانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۷۸.

است اگر تو بگذاری » .

سپس اضافه می کنند : تو را به خدا سوگند ما را رعایت کن ، « إِنَّمَا نُنَابِئُكَ وَنُعَاقِبُكَ : مَابِهِ وَسِيلَهُ تَوْ ثَوَابٍ مِی یَنِیمِمْ وَ یَا مَجَازَاتٍ مِی شَوِیمِمْ » . (۱)

در این زمینه روایات بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق العاده نقش زبان و اصلاح آن در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است و به همین دلیل در حدیثی می خوانیم : « مَا جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى هَذَا الْمُنْبَرِ قَطُّ إِلَّا تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا : هرگز پیامبر بر منبرش ننشست مگر این که این آیه را تلاوت فرمود : ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگویید » . (۲)

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۱ ، صفحه ۲۷۸ .

۲- « درالمشور » ، (طبق نقل تفسیر المیزان ، جلد ۱۶ ، صفحه ۳۷۶) .

در پایان آیه می‌افزاید: «هرکس خدا و پیامبرش را اطاعت کند به فوز عظیمی نایل شده است: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً».

چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا روسفید گردد؟

﴿۷۲﴾ **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**

ما امانت (تعهد، تکلیف، مسؤولیت و ولایت الهیه) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم آن‌ها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را بر دوش کشید، او بسیار ظالم و جاهل بود (قدر این مقام عظیم را شناخت و به خود ستم کرد).

حمل امانت الهی بزرگ‌ترین افتخار بشر

مفسران بزرگ اسلام پیرامون این آیه سخن بسیار گفته‌اند و برای شکافتن حقیقت معنی «امانت» تلاش بسیار کرده‌اند و نظرات گوناگونی ابراز داشته‌اند که بهترین آن‌ها را با

جستجوی قرآینی که در خود آیه نهفته است برمی‌گزینیم .

اساساً در این آیه پرمحتوا روی پنج نقطه باید تکیه کرد :

❧ ۱- منظور از « امانت » امانت الهی چیست ؟

❧ ۲- عرضه داشتن آن‌ها بر آسمان و زمین و کوه‌ها چه معنی دارد ؟

❧ ۳- چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت ابا کردند ؟

❧ ۴- چگونه انسان حامل این بار امانت شد ؟

❧ ۵- چرا و چگونه او « ظَلُوم » و « جَهْلُول » بود ؟

برای به دست آوردن پاسخ جامع در مورد « امانت » باید نظری به انسان

بیفکنیم بینیم او چه دارد که آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها فاقد آن هستند .

انسان موجودی است با استعداد فوق‌العاده که می‌تواند با استفاده

از آن مصداق اتم « خلیفه الله » شود ، می‌تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس و

کمالات به اوج افتخار برسد و از فرشتگان آسمان هم بگذرد .

این استعداد توأم است با آزادی اراده و اختیار یعنی این راه را که از صفر شروع کرده و به سوی بی‌نهایت می‌رود با پای خود و با اختیار خویش طی می‌کند .

آسمان و زمین و کوه‌ها دارای نوعی معرفت الهی هستند ، ذکر و تسبیح خدا را نیز می‌گویند ، در برابر عظمت او خاضع و ساجدند ولی همه این‌ها به صورت ذاتی و تکوینی و اجباری است و به همین دلیل تکاملی در آن وجود ندارد .

تنها موجودی که قوس صعودی و نزولیش بی‌انتهاست و به طور نامحدود قادر به پرواز به سوی قله تکامل است و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام می‌دهد «انسان» است و این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سرباز زدند و انسان به میدان آمد و یک تنه آن را بر دوش کشید .

لذا در آیه بعد می‌بینیم انسان‌ها را به سه گروه تقسیم می‌کند، مؤمنان ، کفار و منافقان .

بنابراین در یک جمله کوتاه و مختصر باید گفت : امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود ، آمیخته با اراده و اختیار و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و

پذیرش ولایت الهیه است .

اما چرا از این امر تعبیر به «امانت» شده با این که هستی ما و همه چیز ما، امانت خدا است؟ این به خاطر اهمیت این امتیاز بزرگ انسان ها است و گرنه باقی مواهب نیز امانت های الهی هستند ، ولی در برابر آن اهمیت کمتری دارند . در این جا می توان با تعبیر دیگری از این امانت یاد کرد و گفت امانت الهی همان «تعهد و قبول مسؤولیت» است .

بنابراین آن ها که امانت را صفت اختیار و آزادی اراده دانستند به گوشه ای از این امانت بزرگ اشاره کرده اند ، همان گونه آن ها که آن را تفسیر به «عقل» یا «اعضاء پیکر» و یا «امانت های مردم نسبت به یکدیگر» و یا «فرائض و واجبات» و یا «تکالیف به طور کلی» تفسیر نموده اند هر کدام دست به سوی شاخه ای از این درخت بزرگ پر بار دراز کرده و میوه ای چیده اند . اما منظور از عرضه کردن این امانت به آسمان ها و زمین چیست ؟ آیا منظور این است که خداوند سهمی از عقل و شعور به آن ها بخشید ، سپس حمل این

امانت بزرگ را به آن‌ها پیشنهاد کرد ؟

و یا این‌که منظور از عرضه کردن همان مقایسه نمودن است ؟ یعنی هنگامی که این امانت با استعداد آن‌ها مقایسه شد آن‌ها به زبان حال و استعداد عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت بزرگ اعلام کردند . البته معنی دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد ، به این ترتیب آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها همه با زبان حال فریاد کشیدند که حمل این امانت از عهده ما خارج است . و از این‌جا پاسخ سؤال سوم نیز روشن شد که چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت بزرگ ابا کردند و ترس آمیخته با احترام نشان دادند . و از همین‌جا کیفیت حمل این امانت الهی از ناحیه انسان روشن می‌شود ، چرا که انسان آن‌چنان آفریده شده بود که می‌توانست تعهد و مسؤولیت را بر دوش کشد و ولایت الهیه را پذیرا گردد و در جاده عبودیت و کمال به سوی معبود لایزال سیر کند و این راه را با پای خود و با استمداد از پروردگارش بسپرد .

اما این‌که در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده این امانت الهی به « قبول

ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندش « تفسیر شده ، به خاطر آن است که ولایت پیامبران و امامان شعاعی نیرومند از آن ولایت کلیه الهیه است و رسیدن به مقام عبودیت و طی طریق تکامل جز با قبول ولایت اولیاء الله امکان پذیر نیست .

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که : هنگامی که از تفسیر آیه « عرض امانت » سؤال کردند فرمود : « الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ ، مَنْ ادَّعَاهَا بَغَيْرِ حَقِّ كَفَرَ : امانت همان ولایت است که هرکس به ناحق ادعا کند از زمره مسلمانان بیرون می رود » .^(۱)

در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد فرمود : « الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ وَ الْإِنْسَانُ هُوَ أَبُو الشُّرُورِ الْمُنَافِقُ : امانت همان ولایت است و انسانی که توصیف به ظلم و جهول شده کسی است که صاحب گناهان بسیار و منافق است » .^(۲)

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۳ ، ذیل آیه مورد بحث (صفحه ۳۴۱) .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۳ ، ذیل آیه مورد بحث (صفحه ۳۴۱) .

نکته دیگری که اشاره به آن در این جا لازم به نظر می‌رسد این است که در ذیل آیه (۱۷۲ / اعراف) در مورد عالم ذر گفتیم چنین به نظر می‌رسد که گرفتن پیمان الهی بر توحید از طریق فطرت و استعداد و نهاد آدمی بوده و عالم ذر نیز همین عالم استعداد و فطرت است . در مورد پذیرش امانت الهی نیز باید گفت که این پذیرش یک پذیرش قراردادی و تشریفاتی نبوده، بلکه پذیرشی است تکوینی برحسب عالم استعداد .

تنها سؤالی که باقی می‌ماند مسأله « ظلم » و « جهول » بودن انسان است . آیا توصیف انسان به این دو وصف که ظاهر آن نکوهش و مذمت او است به خاطر پذیرش این امانت بوده ؟ مسلماً پاسخ این سؤال منفی است ، چرا که پذیرش این امانت بزرگ‌ترین افتخار و امتیاز انسان است ، چگونه ممکن است به خاطر قبول چنین مقام بلندی او را مذمت کرد ؟ یا این که این توصیف‌ها به خاطر فراموش‌کاری غالب انسان‌ها و ظلم کردن بر خودشان و عدم آگاهی از قدر و منزلت آدمی است ، همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله « قایل » و خط قابلیان شروع شد و هم اکنون نیز ادامه دارد .

انسانی که او را از «کنگره عرش می‌زنند صغیر» ، بنی آدمی که تاج «کَرَمْنَا» بر سرشان نهاده شده ، انسان‌هایی که به مقتضای «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» نماینده خدا در زمین هستند ، بشری که معلم فرشتگان بود و مسجود ملائیک آسمان شد ، چه‌قدر باید «ظلوم» و «جهول» باشد که این ارزش‌های بزرگ و والا را به دست فراموشی بسپارد و خود را در این خاکدان اسیر سازد و در صف شیاطین قرار گیرد و به اسفل السَّافِلِينَ سقوط کند ؟

آری پذیرش این خط انحرافی که متأسفانه رهروان بسیاری از آغاز داشته و دارد بهترین دلیل بر ظلوم و جهول بودن انسان است و لذا حتی خود آدم که در آغاز این سلسله قرار داشت و از مقام عصمت برخوردار بود اعتراف می‌کند که بر خویشتن ستم کرده است «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲۳ / اعراف) .

در حقیقت همان ترک اولی که از او سرزد ناشی از فراموش کردن گوشه‌ای از عظمت این امانت بزرگ بود . و به هر حال باید اعتراف کرد که انسان به ظاهر کوچک و ضعیف اعجوبه جهان خلقت است که توانسته است بار امانتی را بر دوش کشد که آسمان‌ها و زمین‌ها

از حمل آن عاجز شده‌اند ، اگر مقام خود را فراموش نکند .

﴿ ۷۳ ﴾ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً

هدف این بود که مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک (صفوفشان از مؤمنان مشخص گردد و آنها را عذاب کند و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان بالیمان بفرستد خداوند همواره غفور و رحیم است .

در این که «لام» در «لِيُعَذِّبَ» از نظر ادبیات عرب ، کدام لام است دو احتمال وجود دارد: نخست این که «لام غایت» است که برای بیان سرانجام چیزی ذکر می شود بنابراین مفهوم آیه چنین است : « سرانجام حمل این امانت این شد که گروهی راه نفاق بپویند و گروهی راه شرک و به خاطر خیانت در این امانت الهی به عذاب او گرفتار شوند و گروهی اهل ایمان به خاطر ادای این امانت و قیام به وظیفه خود در برابر آن ، مشمول رحمتش گردند. دیگر این که «لام علت» است و جمله ای در تقدیر می باشد ، بنابراین تفسیر آیه چنین

است : « هدف از عرض امانت این بوده که همه انسان‌ها در بوتۀ آزمایش قرار گیرند و هرکس باطن خود را ظاهر کند و بر طبق استحقاق خود کیفر و پاداش بیند .
پروردگارا ! ما را از کسانی قرار ده که « مخلصانه » امانت تو را پذیرا شدند و « عاشقانه » از آن پاسداری کردند و به وظایف خویش در برابر آن قیام نمودند .
خداوندا ! ما را از مؤمنانی قرار ده که مشمول غفران و رحمت تو شده‌اند نه از منافقان و مشرکانی که به خاطر « ظُلوم » و « جَهْل » بودنشان مستحق عذاب گشتند .
خداوندا ! در این عصر و زمان که « احزاب » کفر بار دیگر گرداگرد مدینه « اسلام » را گرفته‌اند ، طوفان سهمگین خشم و غضبت را بر آن‌ها بفرست و کاخ‌هایشان را بر سرشان ویران کن و به ما استقامت و پایداری عطا فرما که در این لحظات حساس هم‌چون کوه بایستیم و از مدینه اسلام پاسداری کنیم .
پایان سورة احزاب

سورة سبأ

فضیلت تلاوت سورة «سبأ»

درباره فضیلت این سوره از امام صادق چنین نقل شده است: «کسی که دو سوره‌ای را که با حمد آغاز می‌شود (سوره سبأ و فاطر) در یک شب بخواند، تمام آن شب را در حفظ و حراست الهی خواهد بود و اگر آن دو را در روز بخواند هیچ مکروهی به او نمی‌رسد و آن قدر از خیر دنیا و آخرت به او داده می‌شود که هرگز به قلبش خطور نکرده و فکر و آرزویش به آن نرسیده است».^(۱) همان‌گونه که در آغاز هر سوره‌ای یادآور شده‌ایم، مسلماً این پادشاه‌های عظیم نصیب کسانی نمی‌شود که تنها به خواندن و لقلقهٔ زبان قناعت کنند، بلکه خواندن باید مقدمه‌ای باشد، برای اندیشیدن که آن نیز انگیزهٔ عمل است.

۱- «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۷۵، آغاز سورة «سبأ».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿١﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آن چه در آسمان ها و زمین است از
آن اوست و حمد و (ستایش) برای او است در سرای آخرت و اودانا و آگاه است.

او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است

پنج سوره از سوره های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می شود که در سه سوره آن
حمد و ستایش خداوند به خاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است
(سورة سبأ، سورة فاطر و سورة انعام).

و در یک سوره (سورة كهف) این حمد و ستایش به خاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر
می باشد. در حالی که در سورة حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را دربر می گیرد

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» .

﴿ ۲ ﴾ يَخْلُقُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ

آنچه را در زمین فرومی‌رود و آن چه را از آن برمی‌آید، می‌داند و (همچنین) آن چه از آسمان نازل می‌شود و آن چه بر آن بالا می‌رود و او مهربان و آمرزنده است. آری او از تمام قطرات باران و امواج سیلاب که در اعماق زمین فرو می‌روند و به طبقه نفوذ ناپذیر می‌رسند و در آن جا متمرکز و برای انسان‌ها ذخیره می‌شوند، آگاه است. او از دانه‌های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در پهنه زمین پراکنده می‌شوند و در زمین فرومی‌روند و روزی به درخت سر سبز یا گیاه پرطراوتی تبدیل می‌گردند، با خبر است. از ریشه‌های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیشروی می‌کنند. از امواج الکتریسته، از گازهای مختلف و ذرات هوا که داخل زمین نفوذ می‌کنند، از جاندارانی که در زمین فرو می‌روند و به آن حیات می‌بخشند و نیز از گنج‌ها و دفینه‌ها و

اجساد مردگان اعم از انسان‌ها و غیر انسان‌ها که در این زمین گسترده دفن می‌شوند، آری از همه این‌ها با خبر است. همچنین از گیاهانی که از زمین خارج می‌شوند، از انسان‌ها که از آن برخاسته‌اند، از چشمه‌هایی که از آن می‌جوشد، از گازهایی که از آن بر می‌خیزد، از آتش‌فشان‌هایی که از آن زبانه می‌کشد و از حشراتی که در درون زمین لانه دارند و از آن سر برمی‌دارند و خلاصه از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می‌ریزند، اعم از آن چه ما می‌دانیم و نمی‌دانیم، او از همه آن‌ها مطلع و آگاه است. سپس می‌افزاید: «وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَا يَنْزِلُ فِيهَا».

از دانه‌های باران، از اشعه حیات‌بخش خورشید، از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی، از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت یا انجام مأموریت‌های دیگر به زمین نزول می‌کنند، از اشعه کیهانی که از ماوراء جو به زمین نازل می‌شود، از شهاب‌ها و سنگ‌ریزه‌های سرگردان فضا که به سوی زمین جذب می‌شوند، او از همه این‌ها مطلع است. و نیز از اعمال عباد که به آسمان عروج می‌کنند، از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود به

آسمان باز می‌گردند، از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمان‌ها می‌روند، از شاخه‌های درختان برومندی که سر به آسمان بر می‌کشند، از بخارهایی که از دریا برمی‌خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می‌دهند، از آهی که از دل مظلومی برمی‌خیزد و به آسمان صعود می‌کند، آری از همه این‌ها آگاه است. آیا هیچ کس جز او از این امور آگاهی دارد؟ آیا علم همه دانشمندان بشر به گوشه‌ای از این معلومات احاطه پیدا می‌کند؟

﴿۳﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

کافران گفتند: قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد، بگو آری به پروردگارم سوگند که به سراغ همه شما خواهد آمد، خداوندی که از غیب آگاه است و به اندازه سنگینی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم او دور نخواهد ماند و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر، مگر این که در کتاب مبین ثبت است.

به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد

«يَعْزُبُ» از ماده «عُزُبَ» در اصل به معنی دور شدن از خانواده برای به دست آوردن مرتع است، سپس به هر نوع پنهان شدن و غایب گشتن اطلاق شده است و به همین مناسبت به مردان یا زنانی که از همسر خود دور مانده‌اند، «عَزَبَ» یا «عَزَبَةً» گفته می‌شود. آن‌ها می‌خواستند از نفی قیامت طریق آزادی عمل پیدا کنند و هر کاری از دستشان ساخته است، به این امید که حساب و کتاب و عدل و دادی در کار نیست، انجام دهند. اما از آن‌جا که دلایل قیامت روشن است، قرآن با یک جمله قاطع و به صورت بیان نتیجه به پیامبر می‌گوید: «قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ».

تکیه روی کلمه «رَبِّ» به خاطر این است که قیامت از شؤن ربوبیت است، چگونه ممکن است خداوند مالک و مربی انسان‌ها باشد و آن‌ها را در مسیر تکامل پیش ببرد، اما نیمه‌کاره رها کند و با مرگ همه چیز پایان گیرد و زندگی او بی‌هدف و آفرینش وی هیچ و پوچ شود؟

و از آنجا که یکی از اشکالات مخالفان معاد، این بوده که به هنگام خاک شدن بدن انسان و پراکنده شدن اجزای آن در اطراف زمین، چه کسی می‌تواند آن‌ها را بشناسد و جمع کند و به زندگی نوین بازگرداند؟ از سوی دیگر چه کسی می‌تواند حساب این همه اعمال بندگان را در نهان و آشکار و درون و برون نگاه دارد و به موقع به این حساب‌ها برسد؟ لذا در دنباله آیه اضافه می‌کند: «و از تمام امور پنهانی باخبر است و به اندازه سنگینی ذره‌ای نه در تمام آسمان‌ها و نه در زمین از حوزه علم بی‌پایان او بیرون نخواهد بود» (عَالِمِ الْغَيْبِ... مُبِينٍ). به این ترتیب نه پراکندگی ذرات بدن انسان‌ها در زمین و نه آمیختن آن با موجودات دیگر و نه حتی ورود این اجزاء در بدن سایر انسان‌ها، از طریق مواد غذایی هیچ یک مشکلی برای اعاده آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

اعمال آن‌ها نیز در این جهان باقی می‌ماند، هر چند تغییر شکل می‌دهد و او از تمام آن‌ها به خوبی آگاه است.

در این که منظور از «کتاب مبین» چیست؟ بسیاری از مفسران گفته‌اند: همان

«لوح محفوظ» است، ولی این سؤال مطرح می‌شود که «لوح محفوظ» چیست؟ نزدیک‌ترین تفسیری که برای «لوح محفوظ» می‌توان بیان کرد همان لوح «علم بی‌پایان پروردگار» است، آری در این لوح همه چیز ثبت و ضبط است و هیچ‌گونه تغییر و دگرگونی در آن راه ندارد.

جهان پهناور هستی نیز انعکاس از این لوح محفوظ است، چرا که همه ذرات وجود ما و همه گفته‌ها و اعمال ما در آن محفوظ می‌ماند، هر چند ظاهراً چهره عوض می‌کند، اما هرگز از میان نمی‌رود.

﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^(۴)
 هدف این است آن‌ها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، پاداش می‌دهد و برای آن‌ها آمرزش و رزق پرارزشی است. «رِزْقٌ كَرِيمٌ» به معنی هر روزی ارزشمندی است و گستردگی مفهوم آن به حدی است که همه مواهب الهی را شامل می‌شود، حتی «نعمتهایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ

گوشی نشنیده و از فکر کسی نگذشته است».

و به تعبیر دیگر بهشت با تمام نعمت‌های معنوی و مادیش در این کلمه جمع است. آیا اگر مؤمنان صالح‌العمل به پاداش خود نرسند، اصل عدالت که از اساسی‌ترین اصول خلقت است، تعطیل نمی‌گردد؟ آیا عدالت پروردگار بدون آن مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ در حالی که در این جهان بسیاری از این‌گونه افراد را می‌بینیم که هرگز به جزای اعمال نیک خود نمی‌رسند، بنابراین باید جهان دیگری باشد تا این اصل در آن‌جا محقق شود. ﴿۵﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ کسانی که سعی در (تکذیب) آیات ما داشتند و گمان کردند می‌توانند از حوزه قدرت ما بگریزند، عذابی بد و دردناک خواهند داشت.

«سَعَوْا» از ماده «سَعَى» به معنی هرگونه تلاش و کوشش است و در این‌جا منظور کوشش برای تکذیب و انکار آیات حق و بازداشتن مردم از گرایش به آیین پروردگار است. «مُعَاجِزِينَ» از ماده «مُعَاجَزَة» به معنی عاجز کردن است و در این‌گونه موارد به کسانی

اطلاق می‌شود که از دست کسی بگریزند، به طوری که او نتواند بر آن‌ها سلطه یابد، بدیهی است این توصیف برای مجرمان به خاطر پنداری است که آن‌ها عملاً نشان می‌دادند، کار آن‌ها به کسانی شباهت داشت که تصور می‌کردند، می‌توانند هر جنایتی می‌خواهند، بکنند و سپس از حوزه قدرت خداوند فرار نمایند.

«رَجَزٌ» در اصل به معنی اضطراب و عدم قدرت بر حفظ تعادل است، لذا هنگامی که شتر بیمار و ناتوان می‌شود و مجبور است به هنگام حرکت گام‌های خود را کوتاه بردارد تا بتواند تعادل خود را کمی حفظ کند، عرب به این حالت «رَجَزٌ» می‌گوید، سپس به هرگونه گناه و پلیدی اطلاق شده است. در آیه قبل سخن از «رِزْقِ کریم» بود و در این جا از «رَجَزِ الْیَمِّ» است. اطلاق کلمه «رَجَزٌ» به اشعار مخصوص جنگی نیز به خاطر آن است که مقطع‌های کوتاه و نزدیک هم دارد. به هر حال منظور از «رَجَزٌ» در این جا بدترین انواع عذاب است که با ذکر کلمه «الیم» نیز تأکید شده است و انواع مجازات‌های دردناک جسمانی و روحانی را شامل می‌شود.

﴿ ٦ ﴾ وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

آنها که دارای علمند، آن چه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق می دانند و
هدایت کننده به راه خداوند عزیز و حمید.

عالمان دعوت تو را حق می دانند

منظور از «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» با توجه به جمله «يَرَى» (می بینند) که فعل مضارع است و با
توجه به گسترش مفهوم «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» همه دانشمندان و اندیشمندان در هر عصر و هر
زمان و هر مکان می باشند. امروز کتاب های مختلفی از سوی دانشمندان غربی و شرقی
درباره اسلام و قرآن تألیف یافته که در آنها اعترافات بسیار گویا و روشنی بر عظمت
اسلام و صدق آیه فوق دیده می شود.

تعبیر به «هُوَ الْحَقُّ» تعبیر جامعی است که بر تمام محتوای قرآن تطبیق می کند، چرا که
«حق» همان واقعیت عینی و وجود خارجی است، یعنی محتوای قرآن هماهنگ با قوانین

آفرینش و واقعیت‌های عالم هستی و جهان انسانیت است. و چون چنین است هدایت‌گر به سوی راه خداست، خداوندی که هم «عزیز» است و هم «حمید» یعنی در عین توانایی و شکست‌ناپذیر بودن، شایسته هرگونه ستایش است، نه همچون قدرتمندان بشر که چون بر تخت قدرت نشینند، راه زورگویی و تجاوز و ستمگری و انحصارطلبی را پیش می‌گیرند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْبِكُمْ إِذَا مَرَقتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می‌دهد هنگامی که (مردید و خاک شدید و) سخت از هم متلاشی شدید (بار دیگر) آفرینش تازه‌ای خواهید یافت. به نظر می‌رسد اصرار آن‌ها بر مسأله انکار معاد از دو امر سرچشمه گرفته: نخست این که چنین می‌پنداشتند، معادی که پیامبر اسلام مطرح می‌کرد (معاد جسمانی) مطلبی است آسیب‌پذیر که می‌توانستند توده مردم را نسبت به آن بدبین

کنند و آن را به آسانی نفی نمایند.

دیگر این که اعتقاد به معاد و یا حتی قبول احتمالی آن به هر حال در انسان ایجاد مسؤولیت و تعهد می‌کند و او را به اندیشه و جستجوگری حق وادار می‌سازد و این مطلبی بود که برای سردمداران، کفر سخت خطرناک محسوب می‌شد، لذا اصرار داشتند به هر طریقی شده، فکر معاد و پاداش کیفر اعمال را از مغز مردم بیرون کنند. می‌گفتند: مگر امکان دارد این استخوان‌های پوسیده، این خاک‌های پراکنده که تند باد ذرات آن را به هر سو می‌برد، روزی جمع شود و لباس حیات بر آن بیوشاند؟ و یا این که آن‌ها از پیامبر تعبیر به «رجل» آن هم به صورت نکره می‌کردند، به منظور تحقیر بود. ولی آن‌ها فراموش کرده بودند که ما در آغاز نیز اجزاء پراکنده‌ای بودیم، هر قطره‌ای از آب‌های موجود در بدن ما در گوشه اقیانوس یا چشمه‌ای بود و هر ذره‌ای از ماده‌آلی و معدنی جسم ما در گوشه‌ای از زمین افتاده بود، همان گونه که در آغاز خداوند این‌ها را جمع کرد، در پایان نیز قدرت بر این امر دارد.



أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ

آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا به نوعی جنون گرفتار است؟ (چنین نیست) بلکه آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند (و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید آنها است).

چه گمراهی از این آشکارتر که انسان منکر معاد شود، معادی که همه سال در برابر چشمان خود نمونه آن را در عالم طبیعت و زنده شدن زمین‌های مرده می‌بیند، معادی که اگر نباشد زندگی این جهان نامفهوم و بی‌محتوا است و بالاخره معادی که انکار آن مساوی است با انکار قدرت عدل و حکمت پروردگار.

اما چرا می‌گویند: آنها اکنون در عذاب و ضلالتند؟ این به خاطر آن است که در زندگی مشکلات و حوادثی وجود دارد که بدون ایمان به آخرت انسان نمی‌تواند آنها را تحمل کند. به راستی اگر زندگی محدود به همین چند روز عمر دنیا بود، تصور مرگ برای هر انسانی

کابوس وحشتناکی می‌باشد، به همین دلیل منکران معاد همیشه در یک نوع نگرانی جانکاه و عذاب الیم به سر می‌برند، در حالی که مؤمنان معاد مرگ را دریچه‌ای به سوی جهان بقا و وسیله‌ای برای شکسته شدن قفس و آزادی از این زندان می‌شمرند.

آری ایمان به معاد به انسان آرامش می‌بخشد، مشکلات را قابل تحمل می‌کند و ایثار و فداکاری و جانبازی را برای بشر آسان می‌سازد.

﴿۹﴾ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشْأَ نَحْسِفَ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ

آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نکردند (تا به قدرت

خدا بر همه چیز واقف شوند) اگر ما بخواهیم آن‌ها را (با یک زمین لرزه) در زمین فرو می‌بریم،

یا قطعات سنگ‌هایی از آسمان را بر آن‌ها فرو می‌ریزیم، در این نشانه

روشنی (بر قدرت خداست) برای هر بنده توبه کار.

این آسمان با عظمت با این همه عجایب، با این همه اختران، ثابت و سیار و نظاماتی که

حاکم بر آن است و همچنین این زمین با تمام شگفتی‌ها و انواع موجودات زنده و برکات و مواهبش، گویاترین دلیل بر قدرت پروردگار است.

آیا کسی که قدرت بر این همه امور دارد از بازگرداندن انسان بعد از مرگ به عالم حیات و زندگی عاجز است؟

این همان «برهان قدرت» است که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده، از جمله آخر سوره یس (آیه ۸۲) و آیه ۹۹ سوره اسراء و آیات ۶ و ۷ سوره «ق». هر کسی در زندگانی خود نمونه‌هایی از زلزله و خسف و فرو رفتن در زمین را دیده یا شنیده است و نیز سقوط سنگ‌های آسمانی را از بالای جو، یا بر اثر ریزش کوه‌ها، بر اثر صاعقه‌ها یا آتشفشان‌ها و مانند آن دیده یا شنیده است، هر انسان عاقلی می‌داند که وقوع این امور در هر لحظه و هر مکان امکان‌پذیر است، اگر زمین آرامشی دارد و آسمان برای ما امن و امان است، به قدرت و فرمان دیگری است، ماکه از هرسو در قبضه قدرت او قرار داریم، چگونه می‌توانیم تواناییش را بر معاد انکار کنیم و یا چگونه می‌توانیم از حوزه حکومت او فرار نماییم؟

﴿۱۰﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوْبَيْ مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ النَّارُ لَهُ الْحَدِيدَ

ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم، (ما به کوه‌ها و پرندگان) گفتیم: ای کوه‌ها و ای پرندگان با او هم آواز شوید (و همراه او تسبیح خدا گوید) و آهن را برای او نرم کردیم.

مواهب بزرگ خدا بر داود

کلمه «أَوْبَيْ» در اصل از «تَأْوِيب» به معنی ترجیع و گرداندن صدا در گلو است، این ماده گاهی به معنی توبه نیز استعمال می‌شود، به خاطر این که حقیقت آن بازگشت به سوی خداست.

واژه «فَضْل» مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهی را که خدا به داود ارزانی داشته بود، شامل می‌شود و ذکر آن به صورت «نکره» دلیل بر عظمت آن است.

حضرت داود مشمول مواهب بسیاری چه در جنبه معنوی و چه در جنبه مادی از سوی پروردگار شده بود که آیات قرآن گویای آن است.
در یک جا می‌گوید: «ما به او و فرزندش علم وافر دادیم» (۱۵/نمل).

در جایی دیگر مخصوصاً روی آگاهی از سخن گفتن حیوانات تکیه شده است (۱۶/نمل).

معجزات مختلفی که در ذیل آیه مورد بحث از آن سخن به میان خواهد آمد، بخشی از آن فضایل است و نیز صورت و آهنگ بسیار زیبا و قدرت بر قضاوت عادلانه که در سورة «ص» به آن اشاره شده، بخشی دیگر از این فضل الهی محسوب می شود و از همه مهم تر فضیلت نبوت و رسالت بود که خدا در اختیار داود گذاشت. گرچه همه ذرات جهان ذکر و تسبیح و حمد خدا می گویند، خواه داودی با آنها هم صدا بشود یا نشود، ولی امتیاز داود این بود که به هنگام بلند کردن صدا و سر دادن نغمه تسبیح، آن چه در درون این موجودات بود، آشکار می گشت و زمزمه درونی به نغمه برونی تبدیل می شد، همان گونه که در مورد تسبیح «سنگ ریزه» در دست پیامبر اسلام نیز در روایات آمده است.

در روایتی از امام صادق می خوانیم: «داود به سوی دشت و بیابان خارج شد و هنگامی که

زبور را تلاوت می‌کرد، هیچ کوه و سنگ و پرنده‌ای نبود مگر این که با او هم صدا می‌شد»^(۱)
 بعد از ذکر این فضیلت معنوی به ذکر یک فضیلت مادی پرداخته
 می‌گوید: «وَالثَّالِثَةُ الْحَدِيدَ».

ممکن است گفته شود خداوند به صورت اعجازمانندی روش نرم کردن آهن را به داود
 تعلیم داد، آن چنان که بتواند از آن مقتول‌های نازک و محکمی برای بافتن زره بسازد و یا
 گفته شود که قبل از داود برای دفاع در جنگ‌ها از صفحات آهن استفاده می‌شد که هم
 سنگین بود و هم اگر آن را به خود می‌بستند، چنان خشک و انعطاف‌ناپذیر بود که
 جنگجویان را سخت ناراحت می‌کرد.

نرم شدن آهن در دست داود به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام می‌گرفت، چه
 مانعی دارد همان کسی که به کوره داغ خاصیت نرم کردن آهن را داده، همین خاصیت را به

شکل دیگر در پنجه‌های داود قرار دهد، در بعضی از روایات اسلامی نیز به همین معنی اشاره شده است.^(۱)

به هر حال داود از این توانایی که خدا به او داده بود، در بهترین طریق یعنی ساختن وسیله جهاد، آن هم وسیله حفاظت در برابر دشمن، استفاده می‌کرد و هرگز از آن در وسایل عادی زندگی بهره‌گیری ننمود و تازه از درآمد آن، طبق بعضی از روایات، علاوه بر این که زندگی ساده خود را اداره می‌کرد، چیزی هم به نیازمندان انفاق می‌نمود^(۲)، علاوه بر همه این‌ها فایده دیگر این کار آن بود که معجزه‌ای گویا برای او محسوب می‌شد.

﴿ ۱۱ ﴾ اِنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَ قَدِرْ فِي السَّرْدِ وَاَعْمَلُوا صَالِحاً اِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
(و دستور دادیم) زره‌های کامل و فراخ بساز و حلقه‌ها را به اندازه و متناسب کن و عمل

۱- «تفسیر برهان»، جلد ۳، صفحه ۳۴۳ و «نور الثقلین» جلد ۴، صفحه ۳۱۵.

۲- «تفسیر ابوالفتوح رازی»، جلد ۹، صفحه ۱۹۲.

صالح به جا آورید، که من به آن چه انجام می‌دهید، ینا هستم. «سَابِغَات» جمع «سَابِغَة» به معنی زره کامل و فراخ است و «اِسْبَاغِ نَعْمَت» نیز به معنی فراخی نعمت است.

«سَرْد» در اصل به معنی بافتن اشیاء خشن همانند زره است، جمله «وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ» مفهومش همان رعایت کردن اندازه‌های متناسب در حلقه‌های زره و طرز بافتن آن است. در واقع خداوند به داود دستوری می‌دهد که باید سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان جهان باشد، دستور محکم‌کاری و رعایت دقت در کیفیت و کمیت در مصنوعات، آن چنان که مصرف‌کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند و از استحکام کامل برخوردار باشند.

به داود می‌گوید: زره را گشاد و راحت درست کن، تا جنگجو به هنگام پوشیدن در زندان گرفتار نشود، نه حلقه‌ها را بیش از اندازه کوچک و باریک کن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد و نه زیاد درشت و بی‌قواره که گاه نوک شمشیر و خنجر و نیزه و تیر از آن

بگذرد، همه چیزش به اندازه و متناسب باشد.

خلاصه این که: خداوند هم «ماده» اصلی را به مقتضای «وَاللَّائِي لَهُ الْحَدِيدُ» در اختیار داود گذاشت و هم طرز صورت بخشیدن و ساختن زره را به او آموزش داد، تا محصولی کامل از این «ماده» و «صورت» فراهم گردد.

و در پایان آیه داود و خاندانش را مخاطب ساخته ، می گوید : «وَأَعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». مخاطب در آغاز آیه تنها داود است و در پایان او و خاندانش یا او و قومش می باشد، چرا که همه این مسائل مقدمه برای عمل صالح است، هدف ساختن زره و کسب درآمد نیست، هدف عمل صالح است و این ها وسیله ای است در آن مسیر که هم داود از آن بهره می گرفت و هم خاندانش. و یکی از شؤون عمل صالح آن است که در صنایع دقت کافی را از هر جهت رعایت کنند و محصول کامل و مفیدی ارائه دهند و از هرگونه بدکاری و کم کاری بپرهیزند.

﴿١٢﴾ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ

مَنْ يَعْمَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نَذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ

و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار کار می کردند و هر کدام از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد، او را از عذاب آتش سوزان می چشانیدیم.

حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز

«عُدُو» (بر وزن عُلُو) به معنی طرف صبح است، در مقابل «رَوَاح» که طرف غروب را می گویند، که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود بازمی گردند، ولی از قراین برمی آید که در آیه مورد بحث، «عُدُو» به معنی نیم اول روز است و «رَوَاح» نیم دوم و مفهوم آیه این است که سلیمان از صبح تا به ظهر با این مرکب راهوار به اندازه یک ماه مسافران آن زمان راه می رفت و نیم دوم روز نیز به همین مقدار راه می پیمود.

«أَسْلَمْنَا» از ماده «سَلَّان» به معنی جاری ساختن است و «قَطْر» به معنی مس می باشد و

منظور این است که ما این فلز را برای او ذوب کردیم و همچون چشمه آب روان گردید. بعضی «قطر» را به معنی انواع مختلف فلزات یا به معنی «روی» دانسته‌اند و به این ترتیب برای پدر، آهن نرم شد و برای پسر فلزات ذوب گردید (ولی معروف همان معنی اول است). جالب این که برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر می‌کند و برای فرزند موجود بسیار لطیف، ولی هر دو کارساز و اعجاز آمیز و مفیدند، جسم سخت را برای داود نرم می‌کند و امواج لطیف باد را برای سلیمان فعال و محکم. لطافت باد هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد، بادهای هستند که کشتی‌های عظیم را بر سطح اقیانوس‌ها به حرکت درمی‌آورند، سنگ‌های سنگین آسیا را می‌چرخانند و بالن‌ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت درمی‌آورند. آری خداوند این جسم لطیف را با این قدرت خیره‌کننده در اختیار سلیمان قرار داد. در این که باد چگونه دستگاه سلیمان (کرسی یا فرش او را) به حرکت درمی‌آورد، بر ما روشن نیست همین قدر می‌دانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی‌باشد، جایی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش

بالن‌ها و امروز هواپیماهای عظیم غول پیکر را با صدها مسافر و وسایل زیاد در اوج آسمان‌ها به حرکت درآورد، چگونه حرکت دادن بساط سلیمان به وسیله باد برای خداوند مشکل است؟

چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ می‌کرد؟ این نیز از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست، ولی می‌دانیم این‌گونه خارق عادت‌ها در تاریخ انبیاء فراوان بوده است، هر چند متأسفانه افراد نادان یا دشمنان دانا آن‌ها را آمیخته با خرافاتی کرده‌اند که چهره اصلی این مسائل را دگرگون و بد نما ساخته و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده، قناعت می‌کنیم.^(۱)

سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده، می‌گوید:

۱- در این باره در جلد ۱۳ «تفسیر نمونه»، صفحه ۴۷۲ ذیل ۸۱/انبیاء نیز بحث شده است.

«وَأَسْلَدْنَا لَهُ عَذِيبًا لَّعَلَّ الْفُطُورَ».

چگونه چشمه‌ای از مس مذاب یا فلزات دیگر در اختیار سلیمان قرار گرفت ؟ آیا خداوند طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده ، از طریق اعجاز و الهام به این پیامبر آموخت ؟

و یا چشمه‌ای از این فلز مایع شبیه همان چشمه‌هایی که به هنگام فعالیت کوه‌های آتشفشانی از دامنه آن‌ها سرازیر می‌شود، به صورت اعجاز آمیز در اختیار او قرار گرفت و یا به نحوی دیگر؟ دقیقاً بر ما روشن نیست، همین اندازه می‌دانیم این نیز از الطاف الهی درباره این پیامبر بزرگ بود.

و بالاخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته، چنین می‌گوید : «وَمِنَ الْجِنِّ».

«جنّ» چنان که از نامش نیز پیداست موجودی است مستور از حس ، دارای عقل و قدرت و چنان که از آیات قرآن استفاده می‌شود، مکلف به تکالیف الهی است.

درباره «جن» افسانه‌ها و داستان‌های خرافی بسیار ساخته‌اند، ولی اگر این خرافات را حذف کنیم، اصل وجود آن و صفات ویژه‌ای که در قرآن برای جن آمده است، مطلبی است که هرگز با علم و عقل مخالف نیست و شرح بیشتر این موضوع در تفسیر «سوره جن» به خواست خدا خواهد آمد. به هر حال از تعبیر آیه فوق استفاده می‌شود که تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان‌پروردگار بوده و هرگاه از انجام وظایفشان سربازمی‌زدند، مجازات می‌شدند. از آیات «سوره ص» نیز به خوبی استفاده می‌شود که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام می‌دادند و هرگاه تخلف می‌کردند، آن‌ها را به زنجیر می‌افکند: «وَالشَّيَاطِينُ كُلُّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ وَ الْآخِرِينَ مَقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (آیات ۳۷ و ۳۸/ص). قابل توجه این که برای اداره یک حکومت وسیع و کشور پهناوری همچون کشور سلیمان عوامل زیادی لازم است، ولی از همه مهم‌تر سه عامل است که در آیه فوق اشاره به آن‌ها شده:

نخست یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر است که رئیس حکومت بتواند با آن از

تمام جوانب کشورش آگاه گردد.

دوم مواد اولیه‌ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع مختلف، مورد استفاده قرار گیرد.

و سرانجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره‌گیری کافی کند و کیفیت لازم را به آن‌ها بدهد و نیازهای مختلف کشور را از این نظر برطرف سازد.

و می‌بینیم خداوند این هر سه موضوع را در اختیار سلیمان قرار داده بود و او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آن‌ها بهره می‌گرفت. این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجه به آن امروز و فردا و این‌جا و همه جا برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد.

﴿۱۳﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ
اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ

آن‌ها هر چه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند، معبدها، تمثال‌ها، ظروف بزرگ

غذا همانند حوض ها و دیگرهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود و به آنها گفتیم) ای آل داود شکر (این همه نعمت را) به جا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکر گذارند. «مُخَارِب» جمع «مِخْرَاب» در لغت به معنی «عبادت گاه» یا «قصرها و ساختمان های بزرگی» است که به منظور معبد ساخته می شود. گاهی نیز به قسمت صدر مجلس، یا صدر مسجد و معبد، نیز اطلاق می شود، آن چه امروز به آن محراب می گویند که همان محل امام جماعت است، در حقیقت تعبیر و معنی تازه ای است که از ریشه اصلی گرفته شده است. به هر حال از آن جا که این واژه از ماده «حَرْب» و به معنی جنگ است، عَلَت نام گذاری معابد را به «مِخْرَاب» این دانسته اند که محل محاربه و جنگ با شیطان و هوای نفس است.^(۱)

۱- «مفردات راغب»، ماده «حرب».

به هر حال این کارکنان فعال و چابک سلیمان ، معابد بزرگ و با شکوهی که درخور حکومت الهی و مذهبی او بود، برای او ترتیب می دادند، تا مردم بتوانند به راحتی به وظایف عبادی خود قیام کنند.

«تَمَثَّلُ» جمع «تَمَثَّلَ» هم به معنی نقش و عکس آمده و هم مجسمه، در این که این مجسمه ها یا نقش ها، صورت های چه موجوداتی بودند و به چه منظور سلیمان دستور تهیه آن ها را می داد، تفسیرهای مختلفی شده است:

ممکن است این ها جنبه تزیینی داشته ، همان گونه که در بناهای مهم قدیم بلکه جدید ما نیز دیده می شود.

و یا برای افزودن ابهت به تشکیلات او بوده است، چرا که نقش پاره ای از حیوانات چون شیر در افکار بسیاری از مردم ابهت آفرین است.

آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح در شریعت سلیمان مجاز بوده، هرچند در اسلام ممنوع است، یا این که مجسمه هایی که برای سلیمان می ساختند از جنس غیر

ذی روح بوده، مانند تمثال‌های درختان و کوه‌ها و خورشید و ماه و ستارگان. و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها می‌زدند که در ظریف کاری‌های آثار باستانی بسیار دیده می‌شود و می‌دانیم نقش و نگار هر چه باشد، برخلاف مجسمه حرام نیست. همه این‌ها محتمل است، چرا که ممکن است تحریم مجسمه‌سازی در اسلام به منظور مبارزه شدید با مسألة بت‌پرستی و ریشه کن کردن آن بوده و این ضرورت در زمان سلیمان تا این اندازه وجود نداشته و این حکم در شریعت او نبوده است.

ولی در روایتی که از امام صادق در تفسیر این آیه نقل شده، چنین می‌خوانیم: «وَاللّٰهُ مَا هِيَ تَمَاطِیْلُ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ لَكِنَّهَا الشَّجَرُ وَ شَبِیْهُهُ» به خدا سوگند تمثال‌های مورد درخواست سلیمان مجسمه مردان و زنان نبوده، بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است.^(۱) مطابق این روایت مجسمه سازی ذی روح در شریعت وی نیز حرام بوده. «جَفَان» جمع «جَفْنَة» به

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، «ابواب ما یکتسب» به حدیث ۱.

معنی ظرف‌های غذاخوری است و «جَوَاب» جمع «جَابِيَّة» به معنی حوض آب است و از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرف‌های بسیار عظیم غذاخوری که هر کدام همچون حوضی بود، برای سلیمان تهیه می‌دیدند تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند و اگر فراموش نکرده باشیم در زمان‌های کمی قدیم نیز بر سر سفره‌ها از مجموعه‌های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دسته جمعی استفاده می‌شد و در حقیقت سفره آن‌ها همان ظرف بزرگ بود و مثل امروز ظرف‌های مستقل و جدای از یکدیگر معمول نبود. «قُدُور» جمع «قَدْر» به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ می‌شود و «رَاسِيَات» جمع «رَاسِيَّة» به معنی پابرجا و ثابت است و در این جا منظور دیگرهایی است که از عظمت آن را از جا تکان نمی‌دادند. در پایان آیه، بعد از ذکر این مواهب، خداوند خطاب به دودمان حضرت داود می‌فرماید: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ». بدیهی است اگر منظور از شکرگزاری تنها شکر با زبان باشد، مسأله مشکلی نیست تا عاملان به آن قلیل بوده باشند، بلکه منظور «شکر در عمل» است، یعنی استفاده از مواهب در مسیر همان اهدافی که به

خاطر آن آفریده و اعطا شده‌اند و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموماً در جای خود به کار گیرند، اندکی بیش نیستند.

﴿۱۴﴾ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانَُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ

(با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، کسی آن‌ها را از مرگ وی آگاه نداشت، مگر جنبنده زمین (موریانه) که عصای او را می‌خورد (تاشکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد، جنان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی‌مانند.

«مِنْسَأَتُهُ» از ماده نَسَأَ (بر وزن نَسَخ) و نَسَبٍ (بر وزن نَصِيب) به معنی تأخیر است و از آن‌جا که به وسیله عصا اشیایی را به عقب می‌رانند و دور می‌کنند کلمه «مِنْسَأَتُهُ» به آن اطلاق شده است (یعنی وسیله عقب‌رانی).

از تعبیر آیه فوق و همچنین روایات متعدد استفاده می‌شود، به هنگامی که مرگ سلیمان

فرارسید، ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود، ناگهان مرگ گریبانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد، او در همان حال مدتی سر پا ماند تا این که موریانه که قرآن از آن به «دَابَّةُ الْأَرْضِ: جنبنده زمین» تعبیر کرده، عصای او را خورد و تعادل خود را از دست داد و روی زمین افتاد تا مردم از مرگ او آگاه شدند.

لذا بعد از آن می‌افزاید: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ..».

جمله «تَبَيَّنَتِ» از ماده «تَبَيَّنَ» معمولاً به معنی آشکار شدن است (فعل لازم) و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است (فعل متعدی) و این جا متناسب با معنی دوم است، یعنی تا آن زمان گروه جن از مرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند، در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی‌ماندند. تعبیر به «عَذَابٌ مُّهِينٌ» ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات برعهده گروهی از جن می‌گذارد و گرنه پیامبر خدا هرگز کسی را بی جهت در فشار و عذاب، آن هم «عذاب خوارکننده» قرار نمی‌دهد.

چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟

در این که چه مدت مرگ حضرت سلیمان بر کارکنان حکومتش مخفی ماند دقیقاً روشن نیست، یک سال؟ یک ماه؟ یا چند روز؟

مفسران در این باره نظر واحدی ندارند. آیا این کتمان از ناحیه اطرافیان او صورت گرفت که آگاهانه برای این که رشته امور کشور موقتاً از هم متلاشی نشود، مرگ او را مکتوم داشتند؟ و یا این که اطرافیان نیز از این امر آگاهی نداشتند.

بسیار بعید به نظر می رسد که برای یک مدت طولانی، حتی بیش از یک روز اطرافیان او آگاه نشوند، چرا که مسلماً افرادی مأمور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات را ببرند، آن ها از این ماجرا آگاه می شدند، بنابراین بعید نیست، همان گونه که بعضی از مفسران گفته اند، آن ها از این امر آگاهی یافتند، ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند، لذا در بعضی از روایات آمده است که در این مدت، «أصف بن برخیا» وزیر مخصوص او امور کشور را تدبیر می کرد.

آیا سلیمان در حال ایستاده، تکیه بر عصا کرده بود یا نشسته دست‌ها را بر عصا نهاده و سر را به روی دست تکیه داده بود و به همین حال قبض روح شد و مدتی باقی ماند؟ احتمالات مختلفی وجود دارد، هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می‌رسد. آیا اگر این مدت طولانی بوده، نخوردن غذا و ننوشیدن آب، مسأله‌ای برای بینندگان مطرح نمی‌کرده؟ از آن‌جا که همه کار سلیمان عجیب بوده، شاید این مسأله را نیز از عجایب او می‌شمردند، حتی در روایتی می‌خوانیم: کم‌کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که باید سلیمان را پرستش کرد، مگر نه این است که او مدتی بر جای خود ثابت مانده، نه می‌خوابد و نه غذا می‌خورد و نه آب می‌نوشد.^(۱) اما به هنگامی که عصا درهم شکست و فروافتاد، همه این رشته‌ها از هم گسست و خیالات آن‌ها نقش بر آب شد. ولی به هر حال هر چه بود، این تأخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت.

۱- «تفسیر برهان»، جلد ۳، صفحه ۳۴۵.

- ❧ ۱- بر همگان روشن شد که انسان اگر هم به اوج قدرت برسد، باز موجودی است ضعیف در برابر حوادث و همچون پر کاهی است در مسیر طوفان، به هر سو پرتاب می شود. امیر مؤمنان علی در یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید: «فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ الَّذِي سُجِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النَّبُوءَةِ وَعَظِيمِ الزُّلْفَةِ»^(۱) اگر کسی در این جهان نردبانی به عالم بقا می یافت و یا می توانست مرگ را از خود دور کند، سلیمان بود که حکومت بر جن و انس توأم با نبوت و مقام والا برای او فراهم شده بود».
- ❧ ۲- بر همه روشن شد که گروه جنّ از غیب آگاه نیستند و انسان های نادان و بی خبری که آنها را پرستش می کردند، سخت در اشتباه و خطا بودند.
- ❧ ۳- برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که چگونه ممکن است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیدا کند، با وجود آن پابرجا باشد و با فرو ریختنش

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۲.

فروریزد و در ماورای این امور قدرت بی‌انتهای پروردگار تجلی نماید.
 ﴿۱۵﴾ لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ
 وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ

برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه‌های فراوان، به آنها) گفتیم از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).
تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت

در این که «سَبَأُ» (بر وزن سبد) نام کیست و چیست؟ در میان مورخان گفتگوست، ولی معروف این است که «سبأ» نام پدر اعراب «یمن» است و طبق روایتی که از پیامبر گرامی نقل شده، مردی بود به نام «سبأ» که ده فرزند از او متولد شد و از هر کدام از آنها، قبیله‌ای

از قبایل عرب در آن سامان به وجود آمدند.^(۱) بعضی «سبأ» را نام سرزمین یمن یا منطقه‌ای از آن دانسته‌اند، ظاهر قرآن مجید در داستان «سلیمان» و «هدهد» در سوره «نمل» نیز نشان می‌دهد که «سبأ» نام مکانی بوده است، آن‌جا که می‌گوید: «وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ: من از سرزمین سبأ خبر قاطعی برای تو آوردم» (۲۲/نمل).

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث این است که سبأ قومی بوده‌اند که در آن منطقه می‌زیسته‌اند، زیرا ضمیر جمع مذکر «هُم» به آن‌ها بازگشته است.

ولی منافاتی میان این دو تفسیر نیست، زیرا ممکن است سبأ در ابتدا نام کسی بوده، سپس تمام فرزندان و قوم او به آن نام نامیده شده‌اند و بعد این اسم به سرزمین آن‌ها نیز منتقل گردیده. ماجرا چنین بود که قوم سبأ توانستند با سد عظیمی که در میان کوه‌های مهم آن ناحیه برپا ساختند، سیلاب‌های فراوانی را که موجب ویرانی می‌گشت یا لاقل در

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

بیابان‌ها بیهوده تلف می‌شد، در پشت آن سد عظیم ذخیره کنند و با ایجاد دریچه‌هایی در سد، استفاده از آن مخزن عظیم آب را تحت کنترل خود قرار دهند و به این ترتیب، سرزمین‌های وسیع و گسترده‌ای را زیر کشت درآورند. اشکالی را که «فخر رازی» در این جا نقل کرده، که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود و سپس به پاسخ آن پرداخته، به نظر ما اساساً قابل طرح نیست، چرا که آن‌ها دو باغ ساده و معمولی نبودند، بلکه یک رشته باغ‌های به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بود که از آن سد بزرگ آبیاری می‌شد و به قدری پر برکت بود که در تواریخ آمده، اگر کسی سیدی بر روی سر می‌گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می‌کرد، آن قدر میوه در آن می‌ریخت که بعد از مدت کوتاهی سبد پر می‌شد.

آیا سیلابی که مایه خرابی است، این چنین مایه آبادانی شود، عجیب نیست؟ آیا این آیت بزرگ خدای محسوب نمی‌شود؟ علاوه بر همه این‌ها امنیت فوق‌العاده‌ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که آن خود نیز از آیات حق محسوب می‌شد، چنان که قرآن بعداً به

آن اشاره خواهد کرد. سپس می‌افزاید: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ...». این جمله کوتاه مجموعه نعمت‌های مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس ساخته، از نظر نعمت‌های مادی سرزمین پاک و پاکیزه‌ای داشتند، پاک از آلودگی‌های گوناگون، از دزدان و ظالمان، از آفات و بلاها، از خشکسالی و قحطی، از ناامنی و وحشت و حتی گفته می‌شود از حشرات موذی نیز پاک بود. هوایی پاک و نسیمی فرح‌افزا داشت و سرزمینی حاصل‌خیز و درختانی پر بار و اما از نظر نعمت معنوی، غفران خداوند شامل حال آنها بود، از تقصیر و کوتاهی آنها صرف نظر می‌کرد و آنها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی‌ساخت.

﴿۱۶﴾ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَبِيلَ الْعَرَمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِیْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَجَرٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ

اما آنها (از خدا) روی گردان شدند و ماسیل ویران‌گر را بر آنها فرستادیم و دویاغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی‌ارزش) با میوه‌های تلخ و درختان شوره‌گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم.

«عَرِم» در اصل از «عَرَامَة» (بروزن علامه) به معنی خشونت و کج خلقی و سخت‌گیری است و توصیف سیلاب به آن، اشاره به شدت خشونت و ویران‌گری آن است و تعبیر به «سَنَيْلُ الْعَرِمِ» به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است. اما این ناسپاس مردم، قدر این همه نعمت را ندانستند، از بوثه آزمایش سالم بیرون نیامدند، راه کفران و اعراض را پیش گرفتند و خداوند نیز آن‌ها را سخت گوشمالی داد. نعمت‌های خدا را ناچیز شمردند، عمران و آبادی و امنیت را ساده انگاشتند، از یاد حق غافل شدند و مست نعمت گشتند، اغنیاء بر تهیدستان فخرفروشی کردند و آن‌ها را مزاحم حال خویش پنداشتند، که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد. این جا بود که شلاق مجازات بر پیکر آن‌ها نواخته شد.

«أَكُلُ» به معنی هر گونه ماده خوراکی است.

«حَفَظُ» به معنی گیاه تلخ است.

«أَثَلُ» به معنی درخت «شوره‌گز» است.

و به این ترتیب به جای آن همه درختان خرم و سرسبز، مشتی درخت بیابانی وحشی و بسیار کم ارزش که شاید مهم ترین آن‌ها همان درخت سدر بود، که آن‌هم به مقدار کم در میان آن‌ها وجود داشت، باقی ماند.

ممکن است بیان این سه نوع درخت که در آن سرزمین ویران باقی ماند، اشاره به سه گروه مختلف بوده باشد، که بخشی از این درختان زیان‌بخش بود و بعضی بی‌مصرف و بعضی بسیار کم منفعت بود.

﴿۱۷﴾ ذَٰلِكَ جَزَاؤُنَا لَهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ
این را به خاطر کفرشان به آن‌ها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می‌دهیم.

اما برای این که تصوّر نشود این سرنوشت مخصوص به این گروه بود، بلکه عمومیت آن نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند، مسلم است، می‌افزاید: «آیا جز کفر ان‌کنندگان را به چنین مجازاتی گرفتار می‌سازیم».



وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيَ اللَّي بَارَكْنَا فِيهَا قَرْيَ ظَاهِرَةً وَ قَدَّرْنَا فِيهَا
السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ

میان آن‌ها و سرزمین‌هایی که برکت داده بودیم، شهرها و آبادی‌های آشکار قرار دادیم
و فاصله‌های متناسب و نزدیک مقرر داشتیم (و به آن‌ها گفتیم) شب‌ها و روزها در این آبادی‌ها
در امنیت کامل مسافرت کنید.

در حقیقت در میان آن‌ها و سرزمین مبارک، آبادی‌های متصل و زنجیره‌ای وجود داشت
و فاصله این آبادی‌ها به اندازه‌ای کم بود که از هر یک دیگری را می‌دیدند (و این است
معنی «قَرْيَ ظَاهِرَةً» آبادی‌های آشکار).

ولی از آن‌جا که تنها عمران کافی نیست و شرط مهم و اساسی آن «سهولت دسترسی به آبادی‌ها
و امنیت آن‌ها» است، اضافه می‌کند: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ».
به این ترتیب آبادی‌ها فواصل متناسب و حساب شده‌ای داشت و از نظر حمله و حوش
و درندگان بیابان، یا سارقین و قطاع الطريق نیز در نهایت امنیت بود، به گونه‌ای که مردم

می‌توانستند بدون زاد و توشه و مرکب، بی آن که احتیاج به حرکت دسته جمعی و استفاده از افراد مسلح داشته باشند، بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه یا کمبود آب و آذوقه به مسیر خود ادامه دهند.

در این که جمله «سیرُوا فیها...» (در این آبادی‌ها سیر کنید...) به وسیله چه کسی به آن‌ها ابلاغ شد، دو احتمال وجود دارد: یکی این که به وسیله پیامبران آن‌ها به آن‌ها ابلاغ شد و دیگر این که زبان حال آن سرزمین آباد و جاده‌های امن و امان همین بود.

﴿۱۹﴾ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: پروردگارا میان سفرهای ما دوری بیفکن (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیاسفر کنند و به این طریق) آن‌ها به خویشتن ستم کردند و ما آن‌ها را اخبار و داستانی (برای دیگران) قرار دادیم و جمعیت‌شان را متلاشی ساختیم، در این ماجرا آیات و نشانه‌های عبرتی است، برای هر صابر شکرگزار.

قوم سبا را چنان متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند

منظورشان این بود که در میان این قریه‌های آباد، فاصله‌ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم درآمد همانند آنها سفر کنند و به هر جا می‌خواهند بی‌زاد و توشه و مرکب بروند. گویی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می‌بایست این امتیاز و برتری همیشه برای آنان ثبت شود. و یا این که راحتی و رفاه آنها را ناراحت کرده بود، همان‌گونه که بنی اسرائیل از «مَن» و «سَلَوٰی» (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند. آری، اگر فکر می‌کردند به دیگران ستم می‌کنند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سیئه خود را می‌شکافتند و دود همه این آتش‌ها در چشم خودشان فرورفت. قرآن به دنبال جمله‌ای که درباره سرنوشت دردناک آنها بیان می‌کند، می‌گوید: «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثًا وَ مَرْقَنًا هُمْ كُلٌّ مِّنْ ذُرِّيِّهِ». آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده، چیزی جز اخباری بر سر

زبان‌ها و یادی در خاطره‌ها و سطوری بر صفحات تاریخ‌ها باقی نماند. چنان سرزمین‌ان‌ها ویران گشت که توانایی اقامت از آنان سلب شد و برای ادامه زندگی مجبور شدند هرگروهی به سویی روی آورند و مانند برگ‌های خزان که بر سینه تندباد قرار گرفته، هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدند، آن چنان که پراکندگی آن‌ها به صورت «ضرب المثل» درآمد که هرگاه می‌خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند، می‌گفتند: «تَفَرَّقُوا أَيَادِي سَبَأٍ» (همانند قوم سبأ و نعمت‌های آن‌ها پراکنده شده‌اند).

﴿۲۰﴾ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (آری) به یقین ابلیس گمان خود را درباره آن‌ها محقق یافت که همگی از او پیروی کردند، جز گروه اندکی از مؤمنان.

پیش‌بینی ابلیس که بعد از سرپیچی از سجده برای آدم و طرد شدن از درگاه کبرایی خداوند، گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: به عزت سوگند

که همه آنها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد»^(۱) درباره این گروه درست از آب درآمد. گرچه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت، ولی همین گمان و تخمین، سرانجام به واقعیت پیوست و این سست اراده‌ها و ضعیف الایمان‌ها، گروه گروه به دنبال او حرکت کردند، تنها گروه اندکی از مؤمنین بودند که زنجیرهای وسوسه‌های شیطان را درهم شکستند و فریب دام‌های او را نخوردند، آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند، گرچه آنها از نظر عدد کم بودند، ولی از نظر ارزش هر کدام با جهانی برابری داشتند: «أُولَئِكَ هُمُ الْأَقْلُوهُ عَدَدًا وَالْأَكْثَرُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا».^(۲)

﴿۲۱﴾ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

او سلطه بر آنها نداشت (و آنها را بر پیروی خود مجبور نساخت) و هدف از آزادی شیطان

در وسوسه‌هایش این بود که مؤمنان به آخرت از آن‌ها که در شک هستند، شناخته شوند و پروردگار تو حافظ و نگهبان همه چیز است.

هیچ کس مجبور به پیروی از وسوسه‌های شیطان نیست

این ماهستیم که اجازه ورود به شیطان می‌دهیم و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می‌کنیم. این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می‌کند: «وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي: مَنْ سُلْطَانِي بِرِ شَمَا نَدَاشْتُمْ، جَزَ اِیْنِ کِه شَمَارَا دَعَوْتُ کَرْدَم وَ شَمَاهَم دَعَوْتُ مَرَا اِجَابَتِ نَمُودِد» (۲۲/ابراهیم). ولی پیدا است بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی‌ایمان و هوی‌پرست آرام نمی‌نشینند و پایه‌های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می‌کنند.

لذا در دنباله آیه می‌افزاید: «إِلَّا لِنَغْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ». بدیهی است خداوند از ازل به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می‌شود، آگاه است، بنابراین جمله «لِنَغْلَمَ» مفهومی این نیست که ما مؤمنان به آخرت را از آن‌ها که در شک و

تردیدند، نمی‌شناسیم، باید وسوسه‌های شیطان به میان آید، تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است، چراکه خداوند هرگز به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آنها کسی را مجازات نمی‌کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد و وسوسه‌های شیطان و هوای نفس شروع شود، تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود، استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی‌شود.

به تعبیر دیگر: تا آنچه بالقوه است فعلیت نیابد، تنها به حسن باطن یا سوء باطن، کسی را پاداش نمی‌دهند و مجازات نمی‌کنند.

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همهٔ بندگان می‌گوید:
«وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ».

تاپیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آنها در این جهان از بین می‌رود یا خداوند آنها را فراموش می‌کند، نه هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می‌نماید.

﴿۲۲﴾ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ
وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ

بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید (آنها هرگز گری از کار شما نمی‌کشند، چرا که) آنها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند و نه یاور او (در آفرینش) بوده‌اند.

اگر آنها قادر بر حل مشکلی باشند، باید یکی از این، سه وصف را دارا باشند، یا مالکیت مستقل چیزی در آسمان‌ها و زمین و یا لا اقل شرکت با خداوند در امر خلقت و یا دست آخر معاونت پروردگار در چیزی از این امور.

در حالی که روشن است واجب الوجود یکی است و بقیه همه ممکن الوجود و وابسته به اویند، که اگر لحظه‌ای نظر لطفش از آنها برداشته شود، راهی دیار عدم می‌شوند «اگر نازی کند یک دم، فروریزند قالب‌ها».

جالب این که می‌گوید: «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ» یعنی موجوداتی که به

اندازه سنگینی یک ذره بی مقدار مالک چیزی در این آسمان بیکران و زمین پهناور نیستند، چه مشکلی را از خود می توانند حل کنند تا از شما؟

﴿۲۳﴾ **وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ**

هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد، (در آنروز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دل های آنها زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود، در این هنگام مجرمان به شفیعان) می گویند: پروردگارتان چه دستوری داده؟ می گویند: حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد) و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه. «فُزِعَ» از ماده «فَزَعَ» هرگاه به وسیله «عَنْ» متعدی شود به معنی ازاله فزع و برطرف ساختن وحشت اضطراب است، این ماده حتی در صورتی که در شکل ثلاثی مجرد باشد و با عَنْ متعدی شود، نیز همین معنی را دارد.

در این که جمله «إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (مگر کسی که برای او اذن دهد) اشاره به شفیعان است یا

شفاعت شدگان؟ مفسران دو احتمال داده‌اند، اما به تناسب این که در آیه قبل سخن از بت‌ها مطرح بود و آن‌ها بت‌ها را شفیعان خود می‌پنداشتند، مناسب این است که اشاره به «شافعان» باشد.

آیا منظور از «شفاعت» در این جا شفاعت در دنیا است یا آخرت؟ هر دو محتمل است، ولی جمله‌های بعد نشان می‌دهد که نظر به شفاعت آخرت می‌باشد.

آن روز غوغایی برپاست، چشم شفاعت شونده‌گان به شافعان دوخته شده و با زبان حال، یا به زبان قال، ملتمسانه از آن‌ها تقاضای شفاعت می‌کنند.

اما شفاعت کنندگان نیز چشم به فرمان خدا دوخته‌اند. تا چگونه و درباره چه کسی اجازه شفاعت دهد؟ این وحشت و اضطراب عمومی و همگانی ادامه می‌یابد، تا فرمان شفاعت درباره کسانی که لایق آن هستند از طرف خداوند حکیم صادر شود.

در پایان آیه می‌گوید: «قَالُوا الْحَقُّ...».

حق همان اجازه شفاعت درباره آن‌ها که رابطه خود را به کلی از درگاه خدا قطع

نکرده‌اند، می‌باشد نه آلودگانی که تمام حلقه‌های ارتباطی را درهم شکستند و به کلی از خدا و پیامبر و دوستان او بیگانه شدند.

﴿۲۴﴾ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

بگو: چه کسی شمارا از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: الله و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

بدیهی است هیچ‌کس از آن‌ها نمی‌توانستند بگویند این بت‌های سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می‌کنند، گیاهان را از زمین می‌رویانند و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می‌گذارند.

جالب این‌که بدون آن‌که درانتظار پاسخ آن‌ها باشد، بلافاصله می‌فرماید: «بگو الله» (قُلِ اللَّهُ). بگو خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر هم صدا هستند،

چرا که حتی مشرکان خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند و برای بت‌ها تنها مقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که روزی‌های پروردگار که از ناحیه آسمان به انسان‌ها می‌رسد، منحصر به باران نیست، «نور و حرارت آفتاب» و «هوا» که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیات بخش باران نیز مهم تر است.

همان گونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست بلکه انواع منابع آب‌های زیر زمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت، همه در این عنوان جمعند.

در پایان آیه اشاره به مطلبی می‌کند که خود می‌تواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب، به گونه‌ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پایین آید و به اندیشه و فکر پردازد، می‌گوید: «وَإِنَّا أَقْبَلُكُمْ لَعَلَّيْ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». اشاره به این که عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنابراین ممکن نیست هر دو

حَقَّ باشد، چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتماً یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت. اکنون بیندیشید کدام یک هدایت یافته و کدام یک گمراه است؟ نشانه‌ها را در هر دو گروه بنگرید که با کدامین گروه نشانه‌های هدایت و با دیگری ضلالت است؟ و این یکی از بهترین روش‌های مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خودجوشی وا دارند و این که بعضی آن را یک نوع تَقِیَّه پنداشته‌اند، نهایت اشتباه است.

﴿۱۵﴾ قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بگو: شما از گناهی که ما کرده‌ایم، سؤال نخواهید شد (همان گونه که) ما

در برابر اعمال شما مسؤول نیستیم.

عجب این که در این جا پیامبر مأمور است در مورد خودش تعبیر به «جرم» کند و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام می‌دهند و به این ترتیب این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخ‌گوی اعمال و کردار خویش باشد، چرا که نتایج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او می‌رسد.

ضمناً اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار به راهنمایی شما داریم، نه به خاطر این است که گناه شما را پای ما می‌نویسند و یا شرک شما ضرری به ما می‌زند، ما روی دلسوزی و حق‌جویی و حق‌طلبی بر این کار اصرار می‌ورزیم.

﴿۲۶﴾ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ

بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می‌کند، سپس در میان ما به حق داوری می‌نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدایی‌سازد) و او است داور (و جداکننده) آگاه.

واژه «فَتَّح» به طوری که «راغب» در «مفردات» می‌گوید: در اصل به معنی ازبین بردن پیچیدگی و اشکال است و آن بر دوگونه است: گاهی با چشم دیده می‌شود، مانند گشودن قفل و گاه با اندیشه درک می‌شود، مانند گشودن پیچیدگی اندوه‌ها و غصه‌ها و یا گشودن رازهای علوم و همچنین داوری کردن میان دوکس و گشودن مشکل نزاع و مخاصمه آنها. بنابراین اگر در مورد جداسازی صفوف، مخصوصاً در آنجا که همه با هم آمیخته‌اند این واژه به کار رفته، به خاطر همین است، چراکه علاوه بر جداسازی، در میان آنها

قضاوت و داوری که یکی از معانی فتح است، نیز انجام می‌گیرد و هرکدام را به آن چه استحقاق دارد، جزا می‌دهد.

قابل توجه این که در بعضی از روایات روی ذکر «یا فَتَّاح» برای حل مشکلات تکیه شده است، چراکه این اسم بزرگ الهی که به صورت صیغه مبالغه از «فَتَح» آمده، بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل و از میان بردن هر اندوه و غم و فراهم ساختن اسباب هر فتح و پیروزی است، در واقع هیچ کس جز او «فَتَّاح» نیست و «مِفْتَاح» و کلید همه درهای بسته در دست قدرت اوست.

﴿۲۷﴾ قُلْ أُوْنِي الَّذِينَ الْحَقُّمُ بِهِ شُرَكَاءُ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

بگو: کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق ساخته‌اید، به من نشان دهید، هرگز

چنین نیست، (اوشریک و شبیهی ندارد) بلکه او خداوند عزیز و حکیم است.

آنها چه ارزشی و لیاقتی دارند؟ اگر منظورتان این یک مشت سنگ و چوب بی‌جان و خاموش است، زهی بدبختی و شرمساری که ساخته‌ها و پرداخته‌های

دست خود را از عالم جمادات که پایین‌ترین موجوداتند، بگیرید و همسان خداوند بزرگ پندارید.

و اگر این‌ها را سمبل ارواح و فرشتگان می‌دانید، باز مصیبت است و گمراهی، چرا که آن‌ها نیز مخلوق او هستند و سر به فرمان او. لذا به دنبال این جمله با یک کلمه خط بطلان بر همه این اوهام کشیده، می‌گوید: «نه هرگز چنین نیست» (کَلَّا).

این‌ها هرگز ارزش معبود بودن را ندارند و در این پندارهای شما چیزی از واقعیت نیست، پس است بیدار شوید، تا کی این راه نادرست را ادامه می‌دهید؟

راه تسخیر دل‌ها

بسیار دیده شده است افراد با فضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی به فنون بحث و استدلال و عدم رعایت جنبه‌های روانی، هرگز نمی‌توانند در افکار دیگران نفوذ کنند. به عکس افرادی را سراغ داریم که به آن حد از نظر علمی نیستند، ولی در جذب قلوب و

تسخیر دل‌ها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفقند.

علّت اصلی آن است که نحوه طرح بحث‌ها و طرز برخورد با طرف مقابل باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توأم باشد تا جنبه‌های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند و او را به لجاج و عناد و اداوار نسازد، بلکه به عکس وجدان او را بیدار کرده و روح حق طلبی و حق جویی را در او زنده کند. در این جا مهم این است که بدانیم انسان تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم گردد، بلکه علاوه بر آن مجموعه‌ای از «عواطف» و «احساسات» گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل می‌دهد، در وجود او نهفته است که باید آن‌ها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد. قرآن این راه و روش را به ما آموخته که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحث‌های منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آن‌ها نفوذ کند.

﴿ ۲۸ ﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
ما تورا جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آن‌ها را به پاداش‌های الهی) بشارت‌دهی و (از عذاب

او) بترسانی، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

ای پیامبر تو برای همه جهانیان مبعوث شده‌ای

«كَافَّةً» از ماده «كَفَّ» به همان معنی کف دست است و از آن‌جا که انسان با دست خود اشیاء را می‌گیرد، یا از خود دور می‌کند، این کلمه گاهی به معنی «جمع کردن» آمده است. روایات متعددی که در تفسیر آیه از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می‌کند. بنابراین محتوای آیه، همچون آیه ۱ سوره فرقان است که می‌گوید: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: جاوید و پر بركت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد، تا همه جهانیان را انذار کند». و همچون آیه ۱۹ سوره انعام که می‌گوید: «وَأَوْجِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آن‌ها می‌رسد، انذار کنم». در حدیثی که بعضی از مفسران به تناسب آیه فوق ذکر کردند، عمومیت دعوت پیامبر به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است، آن‌جا که می‌گوید: «پنج چیز خداوند به من مرحمت فرموده و این را از روی فخر و مباهات نمی‌گویم (بلکه به عنوان

شکر نعمت می‌گویم) من به تمام انسان‌ها از سفید و سیاه مبعوث شدم و زمین برای من پاک و پاک‌کننده و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده، غنیمت جنگی برای من حلال است، در حالی که برای هیچ کس قبل از من حلال نشده بود، من به وسیله رعب و وحشت در دل دشمنان یاری شده‌ام (و خداوند رعب ما را در دل خصم ما افکنده) به طوری که در پیشاپیش من به اندازه یک ماه راه طی طریق می‌کند و مقام شفاعت به من داده شده و من آن را برای اتم در قیامت ذخیره کرده‌ام»^(۱)

﴿۲۹﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده (دستاخیز) کی خواهد بود.
این سؤال را بارها منکران معاد از پیامبر اسلام یا سایر پیامبران می‌کردند که گاه برای درک مطلب بود و شاید غالباً از روی استهزاء که آخر این قیامت که شما مرتباً روی آن تکیه می‌کنید، اگر راست می‌گویید کی خواهد آمد؟

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

اشاره به این که آدم راست گو باید تمام جزئیات مطلبی را که خبر می دهد بداند، از کم و کیف و زمان و مکان آن آگاه باشد.

﴿۳۰﴾ قُلْ لَكُمْ مِيعَاتُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ

بگو: وعده شماروزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تأخیر می کنید و نه (بر آن)

پیشی خواهید گرفت.

این مخفی ماندن تاریخ قیام قیامت، حتی بر شخص پیامبر به خاطر آن است که خداوند می خواهد مردم یک نوع آزادی عمل توأم با حالت آماده باش دائمی داشته باشند، چرا که اگر تاریخ قیامت تعیین می شد، هرگاه زمانش دور بود همه در غفلت و غرور و بی خبری فرومی رفتند و هرگاه زمانش نزدیک بود، ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند و در هر دو صورت هدف های تربیتی انسان عقیم می ماند، به همین دلیل تاریخ قیامت از همه مکتوم است، همان گونه که تاریخ شب قدر، همان شبی که فضیلت هزارماه دارد و یا تاریخ قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

تعبیری که در آیه ۱۵ سوره طه آمده: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» رستاخیز به طور یقین خواهد آمد، من می‌خواهم آن را مخفی دارم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا داده شود» اشاره لطیفی به همین معنی دارد.

﴿۳۱﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْجَعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلُ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ

کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب دیگر که قبل از آن بوده، ایمان نخواهیم آورد، اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) بازداشت شده‌اند (از وضع آن‌ها تعجب می‌کنی) در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم. کلمه «لَنْ» برای نفی ابد است، بنابراین آن‌ها می‌خواهند، بگویند که اگر تا ابد هم تبلیغ کنید ما ایمان نخواهیم آورد و این دلیل بر لجاجت آن‌هاست، که تصمیم خود را برای ابد

گرفته بودند، در حالی که یک فرد حق طلب اگر به دلیلی قانع نشد، نمی تواند دلایل احتمالی آینده را نشنیده انکار کند و بگوید دلایل دیگر را نیز درست رد می کنم.

منظور از «الَّذِينَ كَفَرُوا» به قرینه آیات بعد که سخن از شرک می گوید، «مشرکان» است. منظور از «الَّذِينَ يَدْعُونَ» همان کتب آسمانی است که قبل از قرآن بر پیامبران دیگر نازل شده است، چرا که این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن به همین معنی، مخصوصاً بعد از ذکر قرآن، به کار رفته و این که بعضی احتمال داده اند منظور «معاد» و یا «محتوای قرآن» بوده، بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال انکار ایمان نسبت به کتب انبیای پیشین، شاید به این منظور بوده که قرآن روی این مطلب تکیه می کند که نشانه های پیامبر در تورات و انجیل به وضوح آمده است، آن ها برای نفی نبوت پیامبر اسلام، کتب آسمانی دیگر را نیز نفی می کنند و می گویند: نه به این کتاب ایمان می آوریم و نه به کتب پیش از آن.

سپس به وضع آن ها در قیامت پرداخته، روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذَا الظَّالِمُونَ...».

بار دیگر از آیه فوق استفاده می‌شود که یکی از مهم‌ترین مصداق‌های «ظلم» همان «شرک و کفر» است.

تعبیر به «عِنْدَ رَبِّهِمْ» اشاره به این است که آن‌ها در پیشگاه کسی حاضر می‌شوند که مالک و پروردگار آن‌ها بوده و چه شرمساری از این برتر و بالاتر که انسان نزد کسی احضار گردد که هرگز به او و فرمان‌هایش ایمان نیاورد. در حالی که تمام وجودش غرق نعمت‌های او بوده است.

در این حال «مستضعفین» همان افراد بی‌خبری که چشم و گوش بسته، دنباله‌رو دیگران بوده‌اند، به «مستکبرین» یعنی همان‌ها که راه کبر و غرور و سلطه‌جویی بر دیگران و دادن خط فکری شیطانی به آن‌ها را می‌پیمودند، چنین می‌گویند: «اگر شما نبودید، اگر وسوسه‌های فریبنده شیطننت آمیز شما نبود، ما در صف مؤمنان بودیم».

آن‌ها می‌خواهند به این وسیله تمام گناهان خویش را برگردن این «مستکبران» بی‌رحم

بیندازند، هرچند در دنیا حاضر نبودند چنین برخورد قاطعی با آنها داشته باشند، چراکه ضعف و زبونی بر وجودشان چیره شده بود و حریت خویش را از دست داده بودند، اما اکنون که آن مفاهیم کاذب که مستکبران را از آنها جدا می‌کرد، بر باد رفته و نتایج اعمال همه آشکارگشته، رو در روی آنها می‌ایستد و با صراحت سخن می‌گویند و پرخاش می‌کنند.

﴿۳۲﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا اَنْحُنَّ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِيْنَ

(۳۲) مستکبران به مستضعفان پاسخ می‌دهند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم، بعد از آن که به سراغ شما آمد (و آن را به خوبی دریافتید) بلکه شما خود مجرم بودید. ولی مستکبران خاموش نمی‌مانند، «در پاسخ به مستضعفین می‌گویند: آیا ما شما را از طریق هدایت بازداشتیم، بعد از آن که هدایت به سراغ شما آمد و به قدر کافی اتمام حجت شد و پیامبران گفتنی‌ها را گفتند». نه ما مسؤول نیستیم، «بلکه خود شما گنهکار بوده‌اید» که با داشتن آزادی اراده تسلیم سخنان بی‌اساس ما شدید، به کفر و الحاد روی آوردید و

سخنان منطقی انبیاء را به دست فراموشی سپردید.

درست است که مستکبران با وسوسه‌های خود مرتکب گناه بزرگی شده بودند، ولی این سخن آن‌ها نیز واقعیت دارد که این دنباله‌روان نباید چشم و گوش بسته، به دنبال آن‌ها می‌افتادند و از این نظر گناهشان به گردن خودشان است.

﴿۳۳﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مستضعفان به مستکبران می‌گویند: وسوسه‌های فریب‌کارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور می‌دادید که به خداوند کافر شویم و شریک‌هایی برای او قرار دهیم، آن‌ها هنگامی که عذاب (الهی) را می‌بینند، ندامت خود را کتمان می‌کنند (مبادا بیشتر رسوا شوند) و ما غل و زنجیر در گردن کافران می‌نهم، آیا جز آن چه عمل می‌کردند به آن‌ها جزا داده می‌شود؟

اما «مستضعفین» به این پاسخ قانع نمی‌شوند و بار دیگر برای اثبات مجرم بودن مستکبران به سخن می‌آیند و می‌گویند: آری شما بودید که دست از تبلیغات سوتان برنمی‌داشتید و هیچ فرصتی را از شب و روز برای پیشبرد اهداف شومتان از دست نمی‌دادید، درست است که ما در پذیرش آزاد بودیم و مقصر و گنهکار، ولی شما هم به عنوان عامل فساد مسؤولید و گنهکار، بلکه سنگ اول به دست ناپاک شما گذاشته شد، به خصوص این که همواره از موضع قدرت با ما سخن می‌گفتید (تعبیر به «تَأْمُرُونَنَا» گواه بر این مطلب است).

بدیهی است مستکبران نمی‌توانند پاسخی از این سخن داشته باشند و شرکت خود را در این جرم بزرگ انکار کنند.

لذا هر دو گروه از کرده خود پشیمان می‌شوند، مستکبران از گمراه ساختن دیگران و مستضعفان از پذیرش بی‌قید و شرط این وسوسه‌های شوم، گرچه کتمان کردن در آن جهان که «يَوْمُ الْبُرُوزِ» است و چیزی قابل مخفی کردن نیست، فایده‌ای ندارد، اما آن‌ها طبق

عادت دیرینه‌ای که در دنیا داشتند به پندار این که می‌توانند حال خود را مکتوم دارند، به پنهان کاری دست می‌زنند.

آری آن‌ها هر وقت در دنیا به اشتباه خود پی می‌بردند و نادم می‌شدند، شجاعت اظهار ندامت که مقدمه‌ای برای بازگشت و تجدیدنظر بود، نداشتند و همین خصیصه اخلاقی خود را در قیامت نیز به کار می‌گیرند، اما چه سود؟

به هر حال این‌ها نتیجه اعمال خودشان است که از پیش فراهم ساخته‌اند (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

آری این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت برگردن و دست و پای آن‌ها گذارده می‌شود، آن‌ها در این جهان نیز اسیر هوای نفس و زر و زور و پست و مقام بودند و در قیامت که تجسم اعمال صورت می‌گیرد، همان اسارت‌ها به شکل دیگری ظاهر می‌شود.

آیه فوق بار دیگر مسأله تجسم اعمال را روشن می‌سازد، زیرا سخن از این می‌گوید

که «جزای آن‌ها خود اعمال آن‌ها است» و چه تعبیری از این زنده‌تر و روشن‌تر برای تجسم اعمال.

تعبیر به «الَّذِينَ كَفَرُوا» دلیل بر این است که هم اغواگران مستکبر به این سرنوشت گرفتار می‌شوند و هم اغواشوندگان مستضعف و همه کافران و اصولاً ذکر این وصف اشاره به این است که علّت مجازات آن‌ها همان کفر آن‌ها است.

﴿۳۴﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ

ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذارکننده نفرستادیم، مگر این که مترفین آن‌ها (همان‌ها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آن چه شما فرستاده شده‌اید، کافر هستیم. «نَذِير» به معنی بیم‌دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج‌روی‌ها و بیدادگری‌ها و گناه و فساد بیم می‌دادند. «مُتْرَفُوهَا» جمع «مُتْرَف» از ماده «تَرَف» به معنی تنعم است و مترف به کسی می‌گویند که

فزونی نعمت و زندگی مرفه اورامست و مغرور و غافل کرده و به طغیان‌گری واداشته است. (۱)
 آری معمولاً کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند، این گروه مُتَرَف طغیان‌گر
 غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود
 می‌دیدند و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غضب حقوق آن‌ها به این زندگی پر
 زرق و برق رسیده بودند و از سوی سوم آن‌ها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت
 حکومت را یدک می‌کشیدند و پیامبران را در تمام این جهات در نقطهٔ مقابل خود می‌دیدند،
 لذا فوراً به مبارزه برمی‌خاستند.

﴿۳۵﴾ **وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ**

و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانهٔ علاقهٔ خدا به ماست) و ما هرگز
 مجازات نخواهیم شد.

خداوند به ما محبت دارد، هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده و هم نیروی انسانی بسیار و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما، در نزد او است «وما (نور چشمی ها) هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ).

مگر خداوند عزیزکرده‌های خود را هم مجازات می‌کند؟ اگر ما مطرود درگاه او بودیم، این همه نعمت چرا به ما می‌داد؟ خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست.

﴿۳۶﴾ قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
 بگو: پروردگار من، روزی را برای هر کس بخواهد، وسیع یا تنگ می‌کند (این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

کمی یا زیادی رزق و روزی طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می‌داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد.

بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد.

﴿ ۳۷ ﴾ وَ مَا مَوَالِكُمْ وَاَوَّلَا دُكُم بِاَلَّتِي تَقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ اِلَّا مَنْ اَمَنَ وَاَعْمَلَ صَالِحًا فَاُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ اٰمِنُونَ

اموال و فرزندان شما هرگز شمارا نزد ما مقرب نمی سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده اند و آنها در غرفه های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود.

مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست

«زُلْفَىٰ» و «زُلْفَه» به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است و به همین دلیل منازل شب را «زُلْفُ اللَّيْلِ» گویند.

«غُرَفَات» جمع «غُرْفَة» به معنی حجره هایی است در طبقه بالا قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر و هم از آفات به دور است، به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است.

این لغت در اصل از ماده «عَرَف» به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است.

این اشتباه بزرگی است که دامن‌گیر گروهی از عوام شده است که تصور می‌کنند، آن‌ها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند، مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آن‌ها که در رفاه نعمت غوطه‌ورند محبوب و مقبول او می‌باشند. چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می‌شوند و به برترین مقامات می‌رسند و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است.

مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحاً نمی‌گوید: «إِنَّمَا أَفْوَالُكُم وَ أَوْلَادُكُم فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»: اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است. این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای زندگی بردارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان‌ها در پیشگاه خدا نمی‌شود.

سپس به معیار اصلی ارزش‌های انسان‌ها و آنچه مایه تقرّب به درگاه خدا می‌شود پرداخته، می‌گوید: «إِلَّا مَنْ أَمَنَّ وَ عَمِلَ ضَالِحاً فَأُولَئِكَ لَهُمْ

جَزَاءُ الضَّعِيفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ.

بنابراین تمام معیارها به این دو امر باز می‌گردد: «ایمان» و عمل «صالح»، از هر کس و در هر زمان و در هر مکان و از هر قشر و هر گروه و تفاوت انسان‌ها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آن‌ها است و جز این چیز دیگری نیست. حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد، به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی‌افزاید.

﴿۳۸﴾ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ
و آن‌ها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند و می‌پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد، در عذاب (الهی) احضار می‌شوند.

آن‌ها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفقات خود به تکذیب انبیاء پرداخته‌اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن‌چنان مغرور بودند که گمان می‌کردند از چنگال عذاب الهی می‌گریزند، ولی همگی به فرمان خدا، در دل آتش سوزان دوزخ احضار می‌شوند.

جمله «اُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ» چون سخنی از زمان آینده در آن نیست، ممکن است اشاره به این معنی باشد که آن‌ها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که بامال و اولاد برای خود ساخته‌اند؟

تعبیر به «مُعَاجِزِينَ» به طوری که بعضی از ارباب لغت از جمله «مفردات راغب» گفته‌اند، به معنی این است که آن‌ها چنین می‌پندارند که می‌توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، درحالی که این پنداری باطل و بی‌اساس است.

﴿۳۹﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می‌دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی‌دهندگان است.

گرچه محتوای این آیه تأکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد:

نخست این که آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود، بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود، در حالی که تعبیر به «عیاد» (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می‌دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان، گاه روزی را گسترده می‌کند (آن‌جا که صلاح مؤمن باشد) و گاه روزی را تنگ و محدود می‌سازد (آنجا که مصلحتش ایجاب کند) و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیز نمی‌تواند باشد.

دیگر این که آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف بیان می‌کرد، در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد، که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است.

به علاوه آن چه در آغاز این آیه آمده، در حقیقت مقدمه‌ای است برای آن چه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است.

جمله «فَهُوَ يُخْلِفُهُ» (او جایش را پر می‌کند) تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد آن چه در راه خدا انفاق گردد، در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده

گرفته و می‌دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می‌گیرد، رعایت برابری و مساوات نمی‌کند، بلکه چند برابر و گاه صدچندان می‌کند. البته این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاق‌ها را به نحو احسن پر می‌کند.

وسعت مفهوم «انفاق»

برای این که بدانیم مفهوم «انفاق» تا چه حد در اسلام گسترده است، کافی است حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ كُتِبَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا وَقَى بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللَّهِ خَلْفُهَا، إِلَّا مَا كَانَ مِنْ نَفَقَةٍ فِي بُنْيَانٍ أَوْ مَغْصِنَةٍ: هر کار نیکی به هر صورت باشد، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می‌شود (و منحصر به انفاق‌های مالی نیست) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می‌کند، صدقه نوشته می‌شود و آن چه را که انسان، آبروی خود را با آن حفظ می‌کند، صدقه محسوب

می‌گردد و آن چه را که انسان در راه خدا اتفاق می‌کند، عوض آن را به او خواهد داد، مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف گردد»^(۱).

استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است، به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

﴿۴۰﴾ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْلُكُمْ أَهْلُكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ
به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آن‌ها را محشور می‌کند، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا این‌ها همه شما را پرستش می‌کردند؟

و از آنجا که این گروه از ثروتمندان ظالم و طاغی در زمره مشرکان بودند و ادعا می‌کردند که ما فرشتگان را می‌پرستیم و آن‌ها شفیعان ما در قیامت هستند، قرآن به پاسخ این ادعای بی‌اساس نیز پرداخته، چنین می‌گوید: «به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آن‌ها، چه

۱- «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۵۳۸۹، ذیل آیه مورد بحث.

عبادت کنندگان و چه عبادت شوندگان، را محشور می‌کند، سپس فرشتگان را مخاطب ساخته، می‌گوید: «آیا این‌ها شما را عبادت می‌کردند؟»

بدیهی است این سؤال، سؤالی نیست که مجهولی را برای ذات پاک خداوند کشف کند، چرا که او به همه چیز عالم است، هدف این است از بیان فرشتگان حقایق گفته شود، تا این گروه عبادت کننده، سرافکنده و شرمنده شوند و بدانند آن‌ها از عمل این‌ها کاملاً بیزارند و برای همیشه مأیوس شوند.

﴿۴۱﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ

آن‌ها می‌گویند: منزهی (از این نسبت‌های ناروا) تنها تویی ما هستی، نه آن‌ها (آنان ما را نمی‌پرستیدند) بلکه جن را پرستش می‌کردند و اکثرشان به آن‌ها ایمان داشتند. در این که مفهوم پاسخ فرشتگان چیست، در میان مفسران گفتگو است، اما آن چه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، این است که منظور از «جن» شیطان و سایر موجودات خبیثی است

که بت پرستان را به این عمل تشویق می کردند و آن را در نظرشان زینت می دادند، بنابراین مراد از عبادت جنّ همان اطاعت و پیروی از فرمان و پذیرش وسوسه های آنهاست. فرشتگان ضمن اظهار تنفر و بیزاری و اعلام عدم رضایت به این کار می گویند: عامل اصلی این فساد شیاطین بودند هر چند ظاهراً ما را پرستش می کردند.

و به این ترتیب عبادت کنندگان را به تمام معنی از خود می رانند و نومید می کنند.

﴿۴۲﴾ **فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ**

امروز هیچ یک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زانی نیست و به ظالمان می گوئیم: بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می کردید.

بنابراین نه فرشتگان که ظاهراً معبود آنها بودند، می توانند شفاعتی کنند و نه آنها نسبت به یکدیگر می توانند کمکی انجام دهند. این جا است که به این ظالمان می گوئیم: «وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ»

این نخستین بار نیست که قرآن از مشرکان تعبیر به «ظالم» و ستمگر می‌کند، بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن از «کفر» تعبیر به «ظلم» یا از «کافران و مشرکان» تعبیر به «ظالمان» شده است، چرا که قبل از هر چیز بر خود ستم می‌کنند، که تاج پرافتخار عبودیت پروردگار را از سر برداشته و طوق بندگی خفت بار بت‌ها را بر گردن می‌نهند و همه حیثیت و شخصیت و سرنوشت خود را بر باد می‌دهند.

﴿۲۳﴾ وَ إِذَا تُلِّیَ عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یَصُدَّكُمْ عَنْ مَا كَانُوا یَعْبُدُ آبَاءَهُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أَفْکٌ مُفْتَرًی وَ قَالَ الذِّینَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِیْنٌ

هنگامی که آیات روشن‌گر ما بر آن‌ها خوانده شود، می‌گویند: او فقط مردی است که می‌خواهد شمارا از آنچه پدرانتان پرستش می‌کردند، بازدارد و می‌گویند: این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده، چیز دیگری نیست و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد، گفتند: این فقط یک سحر آشکار است.

«إفك» به معنی هر چیزی است که از صورت اصلی دگرگون شود، لذا بادهای مخالف را «مُؤْتَفِكَات» می‌گویند، سپس به دروغ و تهمت و هر سخن خلافی «إفك» گفته شده، ولی به گفته بعضی «إفك» به دروغ‌های بزرگ گفته می‌شود.

بیان فوق نخستین عکس‌العمل آن‌ها در برابر این «آیاتِ بَیِّنَات» است که به منظور تحریک حس عصبیت در این قوم متعصّب مطرح می‌کردند.

مخصوصاً تعبیر به «أَبَائُكُمْ» (پدران شما) به جای «أَبَائُنَا» (پدران ما) بیشتر برای همین منظور است که به آن قوم متعصّب حالی کنند، میراث نیاکان شما در خطر است، پیاخیزید و دست این مرد را از آن کوتاه کنید.

تعبیر به «مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ...» از دو نظر برای تحقیر پیامبر بوده است، یکی کلمه «هَذَا» (این) و دیگری «رَجُلٌ» (مردی) به صورت نکره، در حالی که همه آن‌ها پیامبر را به خوبی و با سوابق روشن می‌شناختند.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن، «آیات» را توصیف به «بَیِّنَات» می‌کند، یعنی

دلایل حقایقش همراه خود آن است.

سپس دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر مطرح ساختند بیان می‌کند ، می‌فرماید : «وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أِفْكٌ مُّفْتَرًى» با اینکه تعبیر به «افک» برای متهم ساختن پیامبر به دروغ کافی بود، ولی آن‌ها با کلمه «مُفْتَرًى» آن را تأکید می‌کردند، بی‌آنکه هیچ دلیلی بر این ادعای خویش داشته باشند.

و بالاخره سومین اتهامی را که به پیامبر بستند، تهمت «سحر» بود، چنان که در پایان آیه مورد بحث می‌خوانیم : «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ». عجب این که این گروه گمراه هر سه تهمت خود را با صریح‌ترین تأکید که همان حصر است، بیان می‌کردند، یک جا می‌گفتند: این فقط سحر است، جای دیگر می‌گفتند: این فقط دروغ است و بالاخره در جای سوم می‌گفتند : او فقط می‌خواهد شما را از معبودهای نیاکان باز دارد.

البته این سه نسبت ناروا با هم تضادی ندارد، هر چند آن‌ها از کلام ضد و نقیض

ابا نداشتند، بنابراین دلیلی ندارد که طبق گفته بعضی از مفسران ما هر یک از این تهمت‌ها را به گروهی از کافران نسبت دهیم.

ولی چنان که می‌دانیم و تاریخ اسلام گواه آن است، هیچ یک از این وسوسه‌های شیطانی مؤثر نیفتاد و سرانجام مردم فوج فوج وارد این آیین شدند.

﴿۲۴﴾ وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ

ما (قبلاً) چیزی از کتب آسمانی را به آن‌ها ندادیم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان

تو را تکذیب کنند) و قبل از تو هیچ پیامبری (نیز) برای آن‌ها نفرستادیم.

اشاره به این که این ادعاها از کسی قابل طرح است که قبلاً پیامبری به سراغ او آمده و کتاب آسمانی برای او آورده و محتوای دعوت تازه را با آن مخالف می‌بیند و به تکذیب برمی‌خیزد، گاه می‌گوید: آیین نیاکانتان از دست نرود و گاه می‌گوید: این دعوت جدید دروغ است و گاه آورنده‌اش را ساحر می‌خوانند.

اما کسی که تنها به اتکاء فکر خود، بدون هیچ‌گونه وحی آسمانی و با نداشتن بهره‌ای از

علم، خرافاتی به هم بافته، حَقّ ندارد چنین قضاوت کند.
از این آیه ضمناً این نکته استفاده می‌شود که انسان تنها به نیروی عقل خویش نمی‌تواند
راه پریشیب و فراز زندگی را طی کند، بلکه باید از نیروی وحی مدد گیرد و با کمک خضر
رسالت گام بردارد وگرنه ظلمات است که باید از خطر گمراهی بترسد.

﴿۴۵﴾ **وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ مَا بُلَّغُوا مِغْشَارَ مَا
اتَّيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ**

کسانی که پیش از آنها بودند (نیز آیات الهی را) تکذیب کردند، در حالی که این‌ها به
یک دهم (از قدرت و نیروی آنان) نمی‌رسند، (آری) آن‌ها رسولان مرا تکذیب کردند و
بین مجازات من (نسبت به آن‌ها) چگونه بود؟

«مِغْشَارَ» از ماده «عُشْر» و به همان معنی است (یک دهم).
بعضی آن را به معنی «عُشْرُ عُشْر» یعنی یک صدم گرفته‌اند، ولی بیشتر کتب لغت و
تفاسیر همان معنی اول را ذکر کرده‌اند، ولی به هر حال این‌گونه اعداد جنبه تعدادی ندارد و

برای تقلیل است در مقابل عدد هفت و هفتاد و هزار و مانند آن که برای تکثیر می باشد. واژه «نَکیر» از ماده «اِنْکَار» و به معنی همان است و منظور از انکار خداوند، همان مجازات و عذاب او است.

بنابراین مفهوم آیه این است که ما گردنکشان نیرومندی را درهم کوبیدیم که این ها جزء کوچکی از قدرت آنان را ندارد.

شهرهای ویران شده آنها در زیر ضربات کوبنده مجازات الهی در نزدیکی شما و در مسیرتان به سوی شام قرار دارد، آنها را آئینه عبرت بگیرید و پندهای لازم را از زبان این ویرانه ها بشنوید و سرنوشت خود را بر آن قیاس کنید که نه سنت الهی تغییرپذیر است و نه شما از آنها برترید.

﴿٤٦﴾ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنِئِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ
 بگو: تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم و آن این که دو نفر دو نفر، یا یک نفر

یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار گیرید، این دوست و همنشین شما (محمد) هیچ‌گونه جنون ندارد، او فقط بیم‌دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است.

انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل

کلمات و تعبیرات این آیه هر کدام اشاره به مطلب مهمی است که ده نکته آن را ذیلاً می‌آوریم:

- ۱ - جمله «أَعِظُكُمْ» (شمارا اندرز می‌دهم) در حقیقت بیانگر این واقعیت است که من خیر و صلاح شما را در این سخن در نظر می‌گیرم، نه هیچ مسأله دیگر.
- ۲ - تعبیر به «وَاحِدَةً» (تنه‌ایک چیز) مخصوصاً با تأکید به وسیله «إِنَّمَا» اشاره گویایی است به این واقعیت که ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه‌هاست، مادام که فکر ملتی در خواب است، مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می‌گیرند، اما هنگامی که افکار بیدار شد، راه بر آن‌ها بسته می‌شود.

﴿ ۳ - تعبیر به «قیام» در این جا به معنی ایستادن روی دو پا نیست، بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار است، چرا که انسان به هنگامی که روی پای خود می ایستد، آماده برای انجام برنامه های مختلف زندگی می شود، بنابراین اندیشه کردن نیاز به آمادگی قبلی دارد، که انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر پردازد.

﴿ ۴ - تعبیر به «لله» بیانگر این معنی است که قیام و آمادگی باید انگیزه الهی داشته باشد و تفکری که از چنین انگیزه ای سرچشمه می گیرد ارزنده است، اصولاً اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن خمیرمایه نجات و سعادت و برکت است. جالب این که ایمان به «الله» در این جا مسلم گرفته شده، بنابراین تفکر به خاطر مسائل دیگر است، اشاره به این که توحید یک امر فطری است که حتی بدون اندیشه نیز روشن است.

﴿ ۵ - تعبیر به «مُتَنِّی وَ قُرَادِی» (دو دو، یا یک یک) اشاره به این است که اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد، مردم به صورت تک نفری، یا حداکثر دو نفر دو نفر قیام کنند و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند، چرا که تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق

نخواهد بود، به خصوص این که عوامل خودخواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر، پیدا می شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این دو تعبیر به منظور این است که افکار «فردی» و «جمعی» یعنی آمیخته با مشورت را فرا گیرد، انسان باید هم به تنهایی بیندیشد و هم از افکار دیگران بهره گیرد، که استبداد در فکر و رأی مایه تباهی است و هم فکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر، در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد، مطمئناً اثر بهتری دارد و شاید به همین دلیل «مَنْنِی» بر «فُرَادِی» مقدم داشته است.

۶- جالب این که قرآن در این جا می گوید: «تَتَفَكَّرُوا» (بیندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح «حذف متعلق دلیل بر عموم، است» یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهمتر اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است: از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم و اکنون در کجا هستم؟

اما مسلماً از اموری که باید در آن اندیشید، همین مسأله نبوت و صفات برجسته‌ای است که در شخص پیامبر اسلام و عقل و درایت او بود، بی آن که منحصر به آن باشد.

﴿ ۷ - تعبیر به «ضاجِبِکُمْ» (همنشین و دوست شما) در مورد شخص پیغمبر اشاره به این است که او برای شما چهره‌اش ناشناخته‌ای نیست، او سالیان دراز در میان شما بوده، او را به امانت و درایت و صدق و راستی شناخته‌اید، تا کنون نقطه‌ضعفی در پرونده زندگی او مشاهده نکرده‌اید، بنابراین انصاف دهید، اتهاماتی که به او می‌بندید همه بی‌اساس است.

﴿ ۸ - «جَفَّةً» به معنی جنون در اصل از ماده «جَنَ» (بر وزن ظَنَ) به معنی ستر و پوشش است و از آن‌جاکه مجنون چنان است که گویی عقلش پوشیده شده، این تعبیر درباره او به کار می‌رود و به هر حال نکته قابل ملاحظه این‌جا است، که گویا می‌خواهد این حقیقت را بیان کند که دعوت‌کننده به اندیشه و بیداری فکر، چگونه ممکن است خود مجنون باشد و همین که منادی تفکر است خود دلیل بر نهایت عقل و درایت اوست.

﴿ ۹ - جمله «إِنَّ هُوَ الْأُنْذِرُ لَكُمْ» رسالت پیامبر را در مسأله «انذار» خلاصه

می‌کند، یعنی بیم دادن از مسؤولیت‌ها، از دادگاه و کیفر الهی، درست است که پیامبر رسالت بشارت هم دارد، ولی آن چه بیشتر انسان را وادار به حرکت می‌کند، مسأله «انذار» است و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز به عنوان تنها وظیفه پیامبر ذکر شده، مانند آیه ۹ سورة احقاف: «وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ: من جز انذارکننده آشکار نیستم» نظیر این معنی در سورة ص آیه ۶۵ و آیات دیگر نیز آمده است.

﴿ ۱۰ - تعبیر به «بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيدٍ» اشاره به این است که قیامت چنان نزدیک است، که گویی پیش روی شما است و به راستی در برابر عمر دنیا نیز چنین است، این تعبیر در روایات اسلامی نیز آمده است که پیامبر اکرم فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ (وَضَمَّ الْوُسْطَى وَالسَّبَابَةَ): بعثت من و قیام قیامت مانند این دو است، سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسباند و نشان داد». (۱)

۱- «روح المعانی»، جلد ۲۲، صفحه ۱۴۳، ذیل آیه مورد بحث.

﴿ ۴۷ ﴾ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
 بگو: هراجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شماس، اجر من تنها بر خداوند است
 و او گواه بر هر چیزی است.

اشاره به این که انسان عاقل هر کاری را می‌کند، باید انگیزه‌ای داشته باشد، وقتی کمال
 عقل من بر شما ثابت شد و می‌بینید انگیزه مادی ندارم، باید بدانید محرک الهی و معنوی
 مرا به این کار واداشته است.

اضافه بر این اگر پنهان شما در این اعراض و روی‌گردانی از حق این است، که باید بهای
 گزافی برای آن پردازید، من اصولاً از شما اجر و پاداشی نخواسته‌ام.
 در این که جمله «فَهُوَ لَكُمْ» چه مفهومی دارد؟ دو تفسیر وجود دارد:

نخست این که کنایه باشد از عدم مطالبه هرگونه اجرت به طور مطلق، مثل این که ما
 می‌گوییم: «هر چه از تو خواسته‌ام مال خودت»، کنایه از این که چیزی از تو نخواسته‌ام، شاهد
 این سخن جمله بعد از آن است که می‌گوید: «إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ: پاداش من تنها بر خداست».

دوم این که اگر می بینید من در بعضی از سخنانم که از سوی پروردگارم آورده ام، به شما گفته ام : «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: من از شما پاداشی نمی طلبم، جز دوستی خویشاوندانم» (۲۳ / شوری).

این نیز سودش به خود شما بازگشت می کند، چراکه «مَوَدَّةَ ذِي الْقُرْبَى» بازگشت به مسأله امامت و ولایت و «تداوم خط نبوت» است، که آن نیز برای ادامه هدایت شما ضروری است. و در پایان آیه می افزاید : «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». اگر من پاداشم را از او می خواهم، به خاطر آن است که او از همه اعمال و نیات من آگاه است. به علاوه، او گواه حقانیت من است، چراکه این همه معجزات و آیات ینات را او در اختیار من گذارده.

و به راستی برترین گواه اوست، چراکه کسی که حقایق را از همه بهتر می داند و از همه بهتر می تواند ادا کند و هیچ چیزی جز حق از او صادر نمی شود ، او بهترین گواهان است و او خداست.

﴿٤٨﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمَ الْغُيُوبِ

بگو: پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می افکند که او علام الغیوب (و از تمام اسرار نهان آگاه) است.

با توجه به این که «يَقْذِفُ» از ماده «قَذَفَ» (بر وزن حَذَفَ) به معنی افکندن به نقطه دور دست، یا پرتاب کردن از راه دور می باشد، برای این آیه تفسیرهای متعددی گفته اند که با هم قابل جمع است:

نخست این که: منظور از افکندن «حَقِّ» یعنی کتب آسمانی و وحی الهی بر قلوب انبیاء و فرستادگان پروردگار است، چرا که او به حکم «علام الغیوب بودن» قلب های آماده را می شناسد و برمی گزیند و وحی را در آن می افکند تا در اعماقش نفوذ کند.

و به این ترتیب بی شباهت به حدیث معروف: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَّشَاءُ: علم نوری است که خداوند به دل های کسانی که بخواهد و شایسته ببیند، می افکند» نیست.

تعبیر به «علام الغیوب» این معنی را تأکید می کند.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور افکندن حق بر باطل و کوبیدن باطل به وسیله حق است، یعنی حق آن چنان نیرویی دارد که تمام موانع را از سر راه خود بر می‌دارد و هیچ کس را قدرت مقابله با آن نیست و به این ترتیب تهدیدی است برای مخالفان که به مقابله با قرآن برنخیزند و بدانند حقایق قرآن آن‌ها را درهم می‌کوبد.

﴿۴۹﴾ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَما يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَما يُعِيدُ

بگو: حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست) نمی‌تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.

از باطل کاری ساخته نیست

«يُبْدِئُ» از ماده «إِبْدَاء» به معنی ایجاد کردن ابتدایی است و «يُعِيدُ» از ماده «إِعَادَة» به معنی تکرار است.

و به این ترتیب در برابر حق هیچ‌گونه نقشی نخواهد داشت، نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری، چرا که نقشه‌هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل

نمی‌تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره‌ها بزداید.

و در حقیقت این آیه شبیه آیه ۸۱ سورة اسراء است که می‌فرماید: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا». بگو حق آمد و باطل از میان رفت، چرا که باطل از بین رفتنی است. در روایتی از ابن مسعود چنین آمده که پیامبر وارد مکه شد، در حالی که در اطراف خانه خدا ۳۶۰ بیت بود، با چوبی که به دست داشت، یک یک از بیت‌ها را فرومی‌انداخت و می‌فرمود: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ».^(۱)

پاسخ به سؤالی در خصوص چگونگی غلبه حق بر باطل

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که، آیه فوق می‌گوید:

با ظهور حق «باطل» رنگ باخته شده و به کلی ابتکار را از دست داده، با این که ما می‌بینیم هنوز باطل جولان دارد و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است. در

۱- «مجمع البيان»، جلد ۸، صفحه ۳۹۷.

پاسخ باید به این نکته توجّه داشت که، اولاً با ظهور حقّ و آشکار شدن آن، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آن چه از آن سرچشمه می‌گیرد، بی‌رنگ می‌گردد و اگر به حیات خود ادامه دهد، از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود وگرنه نقاب از صورتش برداشته شده و چهره کریه آن بر جویندگان حقّ آشکار گشته و منظور از آمدن حقّ و محو شدن باطل همین است. ثانیاً: برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان، علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده، وجود شرایطی نیز از ناحیه آنان ضروری است، که مهم‌ترین آن‌ها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است. و به تعبیر دیگر: پیروزی حقّ بر باطل نه تنها در جنبه‌های مکتبی و منطقی و هدفی، بلکه در جنبه‌های اجرایی، بر دو اساس قرار دارد:

«فاعلیت فاعل» و «قابلیت قابل» و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیت‌ها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد، دلیل بر عدم پیروزی آن نیست.

چنان که قرآن فی‌المثل می‌گوید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم»

(۶۰/مؤمن) اما می دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست، چنانچه شرایطش حاصل شود، اجابتش قطعی است و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت، شرح این معنی در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره (جلد اول تفسیر نمونه، صفحه ۶۳۹) آمده است.

این درست به آن می ماند که طبیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضر کنیم، می گوییم: اسباب نجات تو فراهم شد و هرگاه دارو را برای او آماده کردیم، می گوییم: مشکل تو دیگر حل شده است، درحالی که همه این هامتضی است، نه علت تامه، بیمار باید از دارو استفاده کند، شرایط طبیب را به کار بندد و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا عینیت خارجی پیدا کند.

﴿۵۰﴾ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ

بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خود گمراه می شوم و اگر هدایت یابم، به وسیله آن چه پروردگارم به من وحی می کند، هدایت می یابم، او شنوا و نزدیک است. یعنی من نیز اگر به حال خود بمانم گمراه می شوم، چرا که پیدا کردن راه حق از میان انبوه

باطل‌ها جز به مدد پروردگار ممکن نیست و نور هدایتی که هیچ گمراهی در آن راه ندارد، نور وحی اوست. درست است که عقل چراغی است پر فروغ، امامی دانیم که انسان معصوم نیست و شعاع این چراغ نمی‌تواند همه پرده‌های ظلمت را بشکافد، پس شما هم بیایید دست به دامن این نور وحی الهی بزنید، تا از وادی ظلمات درآیید و در سرزمین نور قدم بگذارید. به هر حال جایی که پیامبر با تمام علم و آگاهی بدون هدایت الهی به جایی نرسد، تکلیف دیگران روشن است.

﴿۵۱﴾ **وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ**

اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می‌شود، امانی توانند (از چنگال عذاب الهی) بگریزند و آن‌ها را از مکان نزدیکی (از آن‌جا که حتی انتظارش را ندارند) می‌گیرند (از درماندگی آن‌ها تعجب خواهی کرد).

مشرکان راه فرار ندارند

در این‌که این فریاد و فزع و بی‌تابی مربوط به چه زمانی است، در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مربوط به عذاب دنیا یا هنگام مرگ دانسته‌اند و بعضی آن را مربوط به مجازات روز قیامت.

ولی در آخرین آیه مورد بحث تعبیری است که نشان می‌دهد این آیات همه مربوط به دنیا و عذاب استیصال و یا لحظه جان دادن است، چرا که در آخرین آیه می‌گوید: « میان آن‌ها و آن چه مورد علاقه آن‌ها بود، جدایی افکنده می‌شود، همان‌گونه که قبل از آن درباره گروه‌های دیگری از کفار این عمل انجام گرفت ».

این تعبیر با عذاب روز قیامت سازگار نیست، چرا که در آن روز همه یک جا برای حساب جمع می‌شوند، چنان که در آیه ۱۰۳ سورة هود آمده است: «ذَلِكِ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُوُّوْهُ: آن روزی است که همه مردم در آن جمع می‌شوند و روزی است که همه آن را مشاهده می‌کنند».

و در آیه ۴۹ و ۵۰ سورة واقعه می‌خوانیم: «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ: بگوا این و آخرین همگی برای وقت روز معینی جمع‌آوری می‌شوند».

بنابراین منظور از جمله «أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» این است که این افراد بی ایمان و ستمگر نه تنها نمی توانند از حوزه قدرت خدا فرار کنند، بلکه خدا آن‌ها را از جایی گرفتار می کند که بسیار به آن‌ها نزدیک است.

آیا فرعونیان در امواج نیل که سرمایه افتخار آن‌ها بود، دفن نشدند و آیا قارون در میان گنج‌هایش به زمین فرو نرفت و آیا قوم سبا که داستان‌شان در همین سوره آمده است، از نزدیک‌ترین مکان، یعنی همان سد عظیمی که قلب آبادی آن‌ها و مایه حیات و حرکت آنان بود، گرفتار نگشتند؟ بنابراین خدا آن‌ها را از نزدیک‌ترین مکان گرفتار می سازد، تا بدانند قدرت نمایی او را. بسیاری از پادشاهان ظالم به وسیله نزدیک‌ترین افرادشان به قتل رسیدند و نابود شدند و بسیاری از قدرتمندان ستمگر از درون خانه‌هایشان، آخرین ضربت را خوردند.

﴿۵۲﴾ وَقَالُوا امْنًا بِهِ وَآتَى لَهُمُ التَّنَاسُتُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ

و (در آن حال) می گویند؛ ایمان آوردیم، ولی چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند؟

«تَنَاقُوشٍ» از ماده «نَوش» به معنی بر گرفتن چیزی است و بعضی آن را به معنی گرفتن با سهولت دانسته‌اند، یعنی آن‌ها چگونه می‌توانند به آسانی به چنین هدف دور دستی راه یابند؟ آری با فرارسیدن مرگ و عذاب استیصال، درهای بازگشت به کلی بسته می‌شود و میان انسان و جبران خلاف کاری‌های گذشته، گویی سدّ محکمی ایجاد می‌گردد، به همین دلیل اظهار ایمان در آن هنگام گویی از نقطه دور دستی انجام می‌گیرد.

اصولاً چنین ایمانی که جنبه اضطراری دارد و به خاطر وحشت فوق‌العاده از عذابی است که با چشم مشاهده می‌کنند، ارزشی ندارد و لذا در آیات دیگر قرآن می‌خوانیم: «این‌ها دروغ می‌گویند، اگر بازگردند همان برنامه‌ها را تکرار می‌کنند» (۲۸/انعام).

﴿۵۳﴾ **وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ**

آن‌ها پیش از این (که در نهایت آزادی بودند) به آن کافر شدند (و نسبت‌های ناروا به آن می‌دادند) و از مکان دور دستی به جهان غیب پرتاب می‌شدند (بی‌مطالعه درباره آن قضاوت می‌کردند).

«قَذَفَ» به معنی پرتاب کردن چیزی است و «غَیْب» جهان ماوراء حس است و «مَکَانٍ بَعِیدٍ» به معنی نقطه دور دست است و مجموعاً کنایه لطیفی است از کسی که بدون آگاهی و اطلاع درباره جهان ماوراء طبیعت قضاوت می‌کند، همان‌گونه که پرتاب کردن چیزی از نقطه دور دست کمتر به هدف می‌خورد، این ظن و گمان و داوری آن‌ها نیز به هدف اصابت نمی‌کند.

گاه پیامبر را «ساحر» می‌خواندند، گاه «مجنون»، گاه «کَذَّاب» و گاه قرآن را ساخته فکر بشر می‌دانستند و گاه بهشت و دوزخ و قیامت را به کلی انکار می‌کردند، تمام این‌ها یک نوع «رَجْم به غَیْب» و «تیر در تاریکی» و «قَذَف مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ» بود. ﴿۵۴﴾ **وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ**

(سرانجام) میان آن‌ها و آن چه مورد علاقه‌شان بود، جدایی افکنده شد، همان‌گونه که به پیروان (و هم‌مسلمانان) آن‌ها از قبل عمل گردید، چرا که آن‌ها در شک و تردید بودند.

در یک لحظه دردناک تمام اموال و ثروت‌ها، تمام کاخ‌ها و مقام‌ها و تمام آرزوهای خود را می‌بیند که از آن‌ها جدا می‌شود، آن‌هایی که سخت به یک درهم و دینار چسبیده بودند و دل از کمترین امکانات مادی بر نمی‌کنند، چه حالی خواهند داشت، در آن لحظه که باید با همه آن یک‌باره وداع گویند و چشم ببوشند و به سوی آینده‌ای تاریک و وحشتناک گام بردارند. و چه زیبا می‌گوید امیرمؤمنان علی که لحظات جان دادن و جدایی از نعمت‌های دنیا را در کلمات نورانیش به روشن‌ترین وجه ترسیم می‌کند: «سکرات مرگ و حسرت از دست دادن نعمت‌های دنیا، به آن‌ها هجوم می‌آورد، اعضای بدنشان به سستی می‌گراید و رنگ از چهره آن‌ها می‌پرد. سپس پنجه مرگ در آن‌ها نفوذ بیشتر می‌کند، آن چنان که زبانش از کار می‌افتد، در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد، با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود (اما یارای سخن گفتن در او نیست). در این می‌اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد و دور از زندگی خود را در چه راهی گذراند؟ به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع‌آوری کرد و هرگز در طریق تحصیل آن‌ها نیندیشید. انگشت حسرت به دهان می‌گیرد و دست خود را از پشیمانی می‌گزد، چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او

روشن می‌شود که تا آن زمان مخفی مانده بود، او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن‌ها علاقه داشت، بی‌اعتنا می‌شود آرزو می‌کند، ای کاش کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می‌خوردند و بر آن حسد می‌ورزیدند، این اموال در اختیار آنان بود و نه او».^(۱)

بالاخره در آخرین جمله آیه مورد بحث می‌گوید: «عَلَّتْ هُمَ إِنْ مَسَّائِلَ أَنْ هُمْ أَنْ هُمْ پُوسْتَه در حال شک و تردید به سر می‌برند» و طبعاً چنین سرنوشتی در انتظار آن‌ها بود (إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ).

پایان سوره سبأ

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۰۹.

سورة فاطر

فضیلت تلاوت سورة «فاطر»

در فضیلت این سوره در حدیثی از پیامبر آمده است: «هر کس سورة فاطر را بخواند در روز قیامت، سه در از درهای بهشت او را به سوی خود دعوت می‌کند، که از هر کدام می‌خواهی وارد شو.» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم:

«دو سوره در قرآن مجید (پشت سر هم قرار داده شده) سورة سبأ و سورة فاطر که بـاَلْحَمْدُ لِلّٰهِ آغاز می‌شود، هر کسی آن‌ها را در شب بخواند، خدا او را در کنف حمایت خود حفظ می‌کند و هر کس در روز بخواند ناراحتی به او نمی‌رسد و آن قدر خداخیر در دنیا و آخرت به او می‌بخشد که بر قلب کسی خطور نکرده و آرزوی کسی به آن نرسیده است.» (۲)

۱- «مجمع البیان»، آغاز سورة فاطر . ۲- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۴۵.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر



الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ
مَتْنِي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است، خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بال‌های دوگانه و سه گانه و چهارگانه‌اند، او هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید، او بر هر چیزی قادر است. «فاطر» از ماده «فَطُر» در اصل به معنی شکافتن است و از آن‌جا که آفرینش موجودات همانند شکافته شدن ظلمت عدم و بیرون آمدن نور هستی است، این تعبیر در مورد خلقت و آفرینش به کار می‌رود، مخصوصاً با توجه به علوم روز که می‌گوید: مجموعه عالم هستی در آغاز توده واحدی بوده که تدریجاً شکافته شده و بخش‌هایی از آن جدا گردیده، اطلاق کلمه

«فَاطِر» بر ذات پاک خداوند مفهوم تازه‌تر و روشن‌تری به خود می‌گیرد.^(۱) «أَجْنَحَة» جمع «جَنَاح» به معنی بال پرندگان است که همانند دست برای انسان می‌باشد و از آن‌جا که بال وسیله نقل و انتقال پرندگان حرکت و فعالیت آن‌ها است، گاهی این کلمه در فارسی یا عربی، به عنوان کنایه از وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانایی به کار می‌رود، مثلاً گفته می‌شود فلان کس بال و پرش سوخته شد، کنایه از این که نیروی حرکت و توانایی از او سلب گردید، یا فلان کس را زیر بال و پر خود گرفت، یا انسان باید با دو بال علم و عمل پرواز کند و امثال این تعبیرات که همگی بیانگر معنی کنایی این کلمه است. آری او را به خاطر خالقیتش حمد و سپاس می‌گوییم، چرا که هر چه هست، از ناحیه اوست و هیچ کس جز او چیزی از خود ندارد.

۱- درباره معنی «فَاطِر» و «قُطُور» در جلد ۱۰ «تفسیر نمونه»، صفحه ۲۸۷، ذیل آیه ۱۰/ابراهیم نیز بحث شده است.

و از آن‌جا که تدبیر این عالم از سوی پروردگار، به حکم این که عالم، عالم اسباب است، بر عهده فرشتگان گذارده شده، بلافاصله از آفرینش آن‌ها و قدرت‌های عظیمی که پروردگار در اختیارشان گذارده سخن می‌گوید.

«رسالت» در این‌جا در معنی وسیع و گسترده‌ای به کار رفته که هم «رسالت تشریعی» را شامل می‌شود و هم «رسالت تکوینی» را.

اطلاق رسالت بر «رسالت تشریعی» و آوردن پیام وحی به انبیاء در قرآن فراوان است، ولی اطلاق آن بر «رسالت تکوینی» نیز کم نیست.

در آیه ۲۱ سوره یونس می‌خوانیم: «إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا نَمْكُرُونَ: رسولان ما (فرشتگان ما) مکرهای شمارا می‌نویسند».

و در آیه ۶۱ انعام می‌خوانیم: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا: تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، رسولان ما قبض روح او می‌کنند».

و در آیه ۳۱ سوره عنکبوت در مورد فرشتگانی که مأمور درهم کوبیدن سرزمین قوم

لوط بودند، آمده است: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانَوَا ظَالِمِينَ»: هنگامی که رسولان مانند ابراهیم آمدند، گفتند: ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد، چرا که مردمی ستمگرند».

در آیات دیگر قرآن نیز می‌بینیم، مأموریت‌های مختلفی بر عهده فرشتگان گذاشته شده که رسالت‌های آن‌ها محسوب می‌شود، بنابراین رسالت مفهوم وسیعی دارد.

منظور از بال‌های فرشتگان آن‌هم بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه، در این‌جا قدرت جولان و توانایی بر فعالیت است، زیرا بعضی از آن‌ها نسبت به بعضی برتر و دارای توانایی بیشتری هستند. و لذا برای آن‌ها سلسله مراتب در بال‌ها قائل شده که بعضی دارای چهاربال (مثنی = دو دو) و بعضی دارای شش بال و بعضی دارای هشت بالند.

در موارد دیگر نیز تعبیراتی مانند «عرش» و «کرسی» و «لوح» و «قلم» دیده می‌شود که معمولاً توجه به مفاهیم معنوی آن‌ها است نه جسم مادی آن.

البته بدون قرینه نمی‌توان الفاظ قرآنی را بر غیر معانی ظاهری آن‌ها حمل کرد، اما در

آن‌جا که پای قرائن روشن در کار است، مشکلی ایجاد نمی‌شود. در بعضی از روایات آمده است: «جبرئیل (پیک وحی خداوند) ششصد بال دارد و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام را ملاقات کرد، مابین زمین و آسمان را پر کرده بود».^(۱) یا این که «خداوند فرشته‌ای دارد که مابین نیمی گوش او تا چشمش به اندازه پانصد سال راه به وسیله پرنده‌ای (تیزپرواز) است».^(۲) یا این که در نهج البلاغه هنگامی که سخن از عظمت فرشتگان پروردگار در میان است، می‌فرماید: «بعضی از فرشتگان چنان عظمت دارند، که پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت است و گردنشان از آسمان برین برتر، ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته و شانه‌هایشان برای حمل عرش پروردگار متناسب است».^(۳)

۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۴۹. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۴۹.

۳- «نهج البلاغه»، خطبه ۱.

پیدا است که این گونه تعبیرات رابر جنبه‌های جسمانی مادی نمی‌توان حمل کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آن‌ها است .

اصولاً می‌دانیم بال تنها برای حرکت در جوّ زمین به کار می‌خورد ، چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده، گرفته و پرندگان بوسیله بالشان روی امواج هوا قرار می‌گیرند و می‌توانند بالا و پایین بروند، ولی از محیط جوّ زمین که خارج شویم در آنجا که هوا نیست، بال کوچک‌ترین تأثیری برای حرکت ندارد و از این نظر، درست مانند سایر اعضاء می‌باشد.

از این گذشته فرشته‌ای که پاهای او در اعماق زمین و سر او از برترین آسمان بالاتر است، نیازی به پرواز جسمانی ندارد .

بال و پر آن‌ها وسیله فعالیت و حرکت و قدرت است که قرائن فوق برای این هدف به قدر کافی گویا است، همان‌گونه که در بحث «عرش» و «کرسی» گفتیم، این دو کلمه گر چه به معنی تخت‌های «پایه بلند» و «پایه کوتاه» است، اما مسلماً منظور از آن قدرت پروردگار در ابعاد مختلف جهان می‌باشد.

در حدیثی از امام صادق آمده است: «الْمَلَائِكَةُ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَنْكَحُونَ وَ إِنَّمَا يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ: فرشتگان نه غذا می‌خورند و نه آب می‌نوشند و نه ازدواج می‌کنند، آنها تنها با نسیم عرش زنده‌اند» (۱)(۲)

جمله «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ»: هر چه بخواهد بر آفرینش خود می‌افزاید» معنی وسیعی دارد، که هم افزایش بال و پر فرشتگان را شامل می‌شود و هم سایر افزایش‌هایی که در آفرینش موجودات صورت می‌گیرد.

از جمله در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: «هُوَ الْوَجْهُ الْحَسَنُ وَالصَّوْتُ الْحَسَنُ وَالشَّعْرُ الْحَسَنُ: منظور صورت زیبا و صدای زیبا و

۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۴۹.

۲- بحث مشروح‌تر درباره «عرش» در جلد ۶ «تفسیر نمونه»، جلد ۲۰۴، ذیل ۵۴/اعراف.

موی زیبا است» (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر می‌خوانیم: «حَسَنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا وَقَرَأَ»: «بِزِدْ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ قَرَأَنَ بِأَصْدَائِ زِينَتِ بَخْشِيدِ، چراكه صدای خوب بر زیبایی قرآن می‌افزاید، سپس این آیه را تلاوت فرمود «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ».

﴿ ۲ ﴾ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

خداوند هر رحمتی را به روی مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست و او عزیز و حکیم است. تمام خزائن رحمت نزد او است و هر کس را لایق ببیند، مشمول آن می‌سازد و هر کجا

حکمتش اقتضا کند، درهای آن را می‌گشاید و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند تا دری را که گشوده است، ببندند یا دری را که او بسته بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود و این در حقیقت شاخه مهمی از توحید است که منشأ شاخه‌های دیگری می‌باشد.

شبهه این معنی در سایر آیات قرآن نیز آمده است، آن‌جا که می‌گوید: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»: اگر خداوند (برای امتحان یا کفر خطا) زبانی به تو رساند، هیچ‌کس جز او آنرا برطرف نخواهد کرد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ‌کس مانع فضل او نخواهد شد، او به هرکس از بندگانش بخواهد، فضل خود را می‌رساند و او غفور و رحیم است» (۱۰۷ / یونس).

تعبیر به «يَفْتَحُ» که از ماده «فتح» به معنی گشودن است، اشاره به وجود خزائن رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است و جالب این‌که این خزائن چنانند که به محض گشوده شدن، بر خلایق جاری می‌شوند و نیاز به چیز دیگری نیست و هیچ‌کس مانع از آن نتواند شد. مقدم داشتن گشایش رحمت بر امساک آن به خاطر این است

که همیشه خداوند رحمتش بر غضبش پیشی دارد. تعبیر به «رحمت» معنی بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد، که تمام مواهب جهان را شامل می‌شود، گاه جنبه معنوی دارد و گاه جنبه مادی، به همین دلیل گاه که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می‌بیند، احساس می‌کند، رحمت الهی بر قلب و جان او روان است، لذا شاد و خرسند است، آرام و مطمئن، هر چند در تنگنای زندان گرفتار باشد. اما به عکس، گاه انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می‌بیند، اما گویی در رحمت الهی در جان او بسته شده، چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می‌کند که دنیا با تمام وسعتش برای او یک زندان تاریک و وحشتناک می‌شود و این چیزی است که برای بسیاری از مردم محسوس و ملموس است. تعبیر به دو وصف «عزیز و حکیم» بیانگر قدرت او بر «ارسال» و «امساک» رحمت است و درعین حال اشاره به این حقیقت می‌باشد، که این گشودن و بستن در همه جا بر اساس حکمت است، چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است. به هر حال توجه به محتوای این آیه چنان آرامشی به انسان مؤمن می‌دهد که در برابر

تمام حوادث مقاوم می‌شود، از هیچ مشکلی نمی‌ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی‌گردد.

﴿۳﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآنتُمْ تُؤْفَكُونَ

ای مردم، به یاد آورید نعمت خدا را بر شما، آیا خالق غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، بالین حال چگونه به سوی باطل منحرف می‌شوید.

«تُؤْفَكُونَ» از ماده «افک» به هر چیزی گفته می‌شود که از حالت اصلیش دگرگون گردد، لذا به هر سخنی که از حق انحراف پیدا کند، «افک» می‌گویند و این که می‌بینیم به معنی دروغ و تهمت به کار می‌رود، از همین نظر است، منتهی بعضی معتقدند این کلمه بیانگر دروغ و تهمت‌های بزرگ است.

چه کسی نور حیات بخش آفتاب و قطرات زنده کننده باران و امواج روح پرور نسیم را از آسمان به سوی شما می‌فرستد و چه کسی معادن و ذخایر زمین و مواد غذایی و انواع

گیاهان و میوه‌ها و برکات دیگر را از این زمین برای شما خارج می‌کند؟
 ﴿٤﴾ **وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ**
 اگر تو را تکذیب کنند (غم مخور، مطلب تازه‌ای نیست) پیامبران پیش از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند و همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد.

او هرگز زحمات تو را در این راه نادیده نمی‌گیرد، همان گونه که تکذیب‌های این مخالفان لجوج را بی‌کیفر نمی‌گذارد، اگر روز قیامتی در کار نبود، جای نگرانی بود، اما با توجه به آن دادگاه بزرگ و ثبت و ضبط همه اعمال مردم برای آن روز بزرگ دیگر چه جای نگرانی است؟

﴿٥﴾ **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ**

ای مردم، وعده خداوند حق است، مبادا زندگی دنیا شما را مغرور کند و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد.

دنیا و شیطان شما را نفریبد

«عَزُور» صیغهٔ مبالغه و به معنی موجودی است فوق‌العاده فریب‌کار و منظور از آن در این‌جا ممکن است، هر عامل فریب‌کاری باشد، همان‌گونه که ممکن است منظور، خصوص شیطان باشد.

آری عوامل سرگرم‌کننده و زرق و برق‌های دلفریب این جهان می‌خواهد، تمام قلب شما را پر کند و از آن وعدهٔ بزرگ الهی غافل سازد.

شیاطین جنّ و انس با وسایل گوناگون فریب‌کاری به طور مداوم به وسوسه مشغولند، آن‌ها نیز می‌خواهند تمام فکر شما را به خود متوجّه سازند و از آن روز موعود بزرگی که در پیش دارید، منحرف سازند، که اگر فریب و وسوسه‌های آن‌ها مؤثر افتد، تمام زندگی شما تباه و آرزوی سعادتتان نقش بر آب است، مراقب آن‌ها نیز باشید.

تکرار هشدار به مردم که نه به وسوسه‌های شیاطین مغرور شوند و نه به دنیا، در واقع اشاره به این است که راه نفوذ گناه در انسان دو راه است:

﴿ ۱ - مظاهر فریبنده دنیا، جاه و جلال و مال و مقام و انواع شهوات.
 ﴿ ۲ - مغرور شدن به عفو و کرم الهی و در این جاست که شیطان از یک سو زرق و برق
 این جهان را در نظر انسان زینت می‌دهد و آن را متاعی نقد و پرجاذبه و دوست‌داشتنی و
 پرارزش معرفی می‌کند.

و از سوی دیگری هرگاه انسان بخواهد با یاد قیامت و دادگاه عظیم پروردگار، خود را در
 برابر فریبنده‌گی و جاذبه شدید دنیا کنترل کند، او را به عفو الهی و وسعت رحمتش مغرور
 می‌سازد و در نتیجه به گناه و طغیان دعوتش می‌کند. غافل از اینکه خداوند، همان‌گونه که در
 موضع رحمت «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است، در موضع مجازات و کیفر «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» می‌باشد،
 رحمتش هرگز تشویق به گناه نمی‌کند، همان‌گونه که غضبش نمی‌تواند سبب یأس گردد.
 ﴿ ۶ ﴾ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ
 السَّعِيرِ

مسلمان! شیطان دشمن شماست، او را دشمن خود بدانید، او فقط حزبش را به این دعوت

می‌کند، که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند.

«حِزْب» در اصل به معنی جماعت و گروهی است که دارای تشکّل و شدّت عمل می‌باشند، ولی معمولاً به هر گروه و جمعیتی که پیروی از برنامه و هدف خاصی می‌کنند، اطلاق می‌شود.

عداوت شیطان از نخستین روز آفرینش آدم شروع شد و هنگامی که بر اثر عدم تسلیم در برابر فرمان خدا، در مورد سجده بر آدم مطرود درگاه پروردگار گردید، سوگند یاد کرد که برای همیشه کمر دشمنی نسبت به آدم و فرزندانش خواهم بست و حتی برای این کار نقاضای مهلت و طول عمر از خدا نمود.

منظور از «حزب شیطان» پیروان او و کسانی که در خط او هستند، می‌باشد.

البته شیطان نمی‌تواند همه کس را عضو رسمی حزب خویش قرار دهد و آن‌ها را به سوی جهنم دعوت کند، نفرات حزب او کسانی هستند که، در آیات دیگر قرآن از آن‌ها یاد شده و دارای نشانه‌های زیرند:

کسانی که طوق بندگی و ولایت او را بر گردن نهاده‌اند «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ: سلطه او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته» (۱۰۰ / نحل).

«آنها که شیطان بر آنان چیره شده، به گونه‌ای که خدا را از یاد آنها برده، آنان حزب شیطانند و حزب شیطان زیانکاران واقعی هستند» (إِسْتَخَوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسِيَهُمْ ذَكَرَ اللَّهُ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (۱۹ / مجادله).

شرح بیشتر پیرامون ویژگی‌های «حزب الله» و «حزب شیطان» در ذیل آیه ۲۲ سوره مجادله ذکر شده است.

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

کسانی که راه کفر پیش گرفتند: بهره آنها عذاب شدید است و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، مغفرت و پاداش بزرگ از آن‌هاست.

قابل توجه این که در آیه فوق در مورد استحقاق عذاب تنها به مسأله «کفر» قناعت

می‌کند، ولی در مسأله مغفرت و اجر کبیر «ایمان» را کافی نمی‌شمرد، بلکه «عمل صالح» را نیز بر آن می‌افزاید، چرا که کفر به تنهایی مایه خلود در عذاب است، ولی ایمان بدون عمل مایه نجات نخواهد بود، بلکه ایمان و عمل از یک نظر متلازم و قرین یکدیگرند. در پایان آیه فوق، اول سخن از مغفرت است، سپس از اجر کبیر، چرا که «مغفرت» در حقیقت مؤمنان را ابتدا شستشو می‌دهد، سپس آماده پذیرش «اجر کبیر» می‌کند و به اصطلاح اولی «تَخْلِیَّة» است، دومی «تَحْلِیَّة».

﴿۸﴾ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

آیا کسی که عمل بدش برای او تزئین شده و آن را خوب و زیبا می‌بیند (همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می‌باید) خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند، بنابراین جان خود را به خاطر شدت تأسف بر آن‌ها از دست مده که خداوند به آن چه انجام می‌دهند، عالم است.

در حقیقت این مسأله کلید همه بدبختی‌های افراد گمراه و لجوج است که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با شهوات و قلب‌های سیاهشان در نظرشان زیباست. بدیهی است چنین کسی نه موعظه‌ای را پذیرا می‌شود نه آمادگی برای شنیدن انتقاد دارد و نه هرگز حاضر است، مسیر خود را تغییر دهد.

نه پیرامون اعمال خویش به تجزیه و تحلیل می‌پردازد و نه از عواقب آن بیمناک است. و از آن بالاتر هنگامی که سخن از زشتی و زیبایی به میان آید، مرجع ضمیر را در زیبایی‌های خودشان می‌دانند و در زشتی‌ها، مؤمنان راستین را و ای بسا کفار لجوج هنگامی که آیات گذشته را درباره حزب شیطان و سرنوشت دردناکشان شنیدند، آن را بر مؤمنان راستین تطبیق کردند و خود را مصداق حزب الله شمردند. اما چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه می‌دهد، خداوند، یا هوای نفس و یا شیطان؟

بدون شک عامل اصلی، هوای نفس و شیطان است، اما چون خدا این اثر را در اعمال آن‌ها آفریده، می‌توان آن را به خدا نسبت داد، زیرا انسان‌ها هنگامی که گناهی را مرتکب

می‌شوند، در آغاز که فطرتشان پاک و وجدانشان بیدار و عقلشان واقع بین است، از عمل خود ناراحت می‌شوند، اما هر قدر آن را تکرار می‌کنند، از ناراحتی آن‌ها کاسته می‌شود. تدریجاً به مرحله بی‌تفاوتی می‌رسند و اگر باز هم تکرار کنند، زشتی‌ها در نظرشان زیبا می‌شود، تا آن‌جا که آن را از افتخارات و فضایل خویش می‌پندارند، در حالی که در منجلاب بدبختی غوطه‌ور شده‌اند. سپس قرآن به بیان علت تفاوت این دو گروه پرداخته، می‌افزاید: (فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ). اگر گروه اول اعمال زشتشان در نظرشان تزیینی شده، این نتیجه اضلال الهی است، اوست که این خاصیت را در تکرار اعمال زشت قرار داده، که نفس انسان به آن خو می‌گیرد و عادت می‌کند و هم‌رنگ و هماهنگ آن می‌شود.

و اوست که به مؤمنان پاکدل چشمانی نافذ و بینا و گوش‌هایی شنوا برای درک حقایق، آن چنان که هست می‌بخشد. روشن است این مشیت الهی توأم با حکمت اوست و به هر کس آن چه لایق هست، آن می‌دهد.

لذا در پایان آیه می‌فرماید: (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ). این تعبیر همانند تعبیری است که در آیه ۳ سورة شعراء آمده است: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»: گویی می‌خواهی جان خود را از دست دهی که ایمان نمی‌آورند». تعبیر به «حَسْرَاتٍ» برای جمله قبل، اشاره به این است که نه تنها یک حسرت بر آن‌ها می‌خوری، بلکه حسرت‌ها بر آن‌ها داری.

حسرت از دست دادن نعمت هدایت، حسرت ضایع کردن گوهر انسانیت، حسرت از دست دادن حسن تشخیص، تا آن‌جا که زشت را زیبا می‌بینند و بالاخره حسرت گرفتار شدن در آتش قهر و غضب پروردگار.

از لحن آیه دلسوزی فوق‌العاده پیامبر اسلام نسبت به گمراهان و منحرفان کاملاً هویداست و چنین است حال یک رهبر الهی راستین که از عدم پذیرش مردم نسبت به حق و تسلیم در برابر باطل و پشت پازدن به تمام وسایل سعادت، آن‌چنان رنج می‌برد که گویی می‌خواهد قالب تهی کند.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فُسْقَنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿٩﴾

خداوند آن کس است که بادهارا فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآوردند، مابین ابرها را به سوی سرزمین مرده‌ای می‌رانیم و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم، رستاخیز نیز همین‌گونه است.

جمله «فَتُثِيرُ» از ماده «اَثَارَة» به معنی منتشر ساختن و پراکندن است و در این جا اشاره به تولید ابرها و بر اثر وزش بادهای بر صفحه اقیانوس‌ها می‌کند، زیرا مسأله حرکت ابرها در جمله بعد (فُسْقَنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ) آمده است.

نظام حساب شده‌ای که بر حرکت بادهای و سپس حرکت ابرها و بعد از آن نزول قطره‌های حیات بخش باران و به دنبال آن زنده شدن زمین‌های مرده حاکم است، خود بهترین دلیل و خود بهترین گواه بر این حقیقت است که دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد و آن را تدبیر می‌کند.

نخست به بادهای گرم و داغ دستور می دهد از مناطق استوایی به سوی مناطق سرد، حرکت کنند و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده ، به آسمان فرستند ، سپس به جریان های منظم سرد قطبی که دائماً در جهت مخالف جریان اول حرکت می کنند، دستور می دهد بخارهای حاصله را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.

باز به همان بادهای دستور می دهد، ابرها را بر دوش خود حمل کنند و به سوی بیابان های مرده گسیل دارند، تا قطرات زنده کننده باران از آنها سرازیر گردد.

سپس به شرایط خاص زمین و بذریه های گیاهانی که در آن افشانده شده، فرمان پذیرش آب و نمو و رویش می دهد و از موجودی ظاهراً پست و بی ارزش، موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا، خرم و سرسبز، مفید و پربار به وجود می آورند که هم دلیلی است بر قدرت او و هم گواهی است بر حکمت او و هم نشانه ای است از رستاخیز بزرگ. در حقیقت آیه فوق از چند جهت دعوت به توحید می کند: از نظر برهان نظم و از نظر برهان حرکت که هر موجود متحرکی، محرکی می خواهد و از نظر بیان نعمت ها، که از جهت فطری انگیزه ای

است برای شکر منعم. و از جهاتی نیز دلیل بر مسأله معاد است: از نظر سیر تکاملی موجودات و از نظر پدیدار شدن چهره حیات از زمین مرده، یعنی ای انسان صحنه معاد در فصول هر سال، در برابر چشم تو و در زیر پای تو است. در حدیثی از پیامبر اسلام چنین می‌خوانیم: یکی از اصحاب عرض کرد: «ای رسول خدا! چگونه پروردگار مردگان را زنده می‌کند و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست؟» پیغمبر فرمود: «آیا از سرزمین قبیله‌ات گذر نکرده‌ای، در حالی که خشک و مرده بوده و سپس از آن جاعبورکنی، در حالی که از خرمی و سرسبزی‌گویی به حرکت در آمده؟» گفتیم: «آری ای پیامبر» فرمود: «این‌گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند و این نمونه و نشانه‌اودر آفرینش است.»^(۱)

﴿۱۰﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ

۱- «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۴۰۹، ذیل آیات مورد بحث.

کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد) که تمام عزت برای خدا است، سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد و آن‌ها که نقشه‌های سوء می‌کشند، عذاب شدید برای آن‌ها است و مکر (و تلاش افسادگرانه) آن‌ها نابود می‌شود (و به جایی نمی‌رسد).

گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدای رود

«عَزَّتْ» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست‌ناپذیر می‌سازد.

«مُكْرٌ» گرچه در لغت به معنی هرگونه چاره‌اندیشی است، اما در مواردی به معنی چاره‌اندیشی‌های توأم با افساد به کار می‌رود، که آیه مورد بحث از آن‌ها است.

«سَيِّئَاتٍ» در آیه فوق همه زشتی‌ها و بدی‌ها را، اعم از بدی‌های عقیدتی یا عملی شامل می‌شود و این که بعضی آن را تفسیر به توطئه‌های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام از مکه تفسیر کرده‌اند، در واقع یکی از مصادیق آن را بیان

کرده‌اند، نه تمام مفهوم آن را.

جمله «یُؤَر» از ماده «یُؤَر» و «یُؤَرَان» در اصل به معنی کسادی مفرط است و از آن‌جا که این چنین کسادی مایه نابودی است، این کلمه به معنی هلاک و نابودی به کار می‌رود، ضرب‌المثل معروفی است: «کسد حتی فسد»: آن قدر کساد شد که فاسد گردید.

از آن‌جا که تنها ذات پاک اوست که شکست‌ناپذیر است، لذا تمام عزت از آن اوست و هر کس عزتی کسب می‌کند، از برکت دریای بی‌انتهای اوست.

در حدیثی از انس نقل شده که پیامبر فرمود: «إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ أَنَا الْعَزِيزُ، فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيُطِيعِ الْعَزِيزَ: پروردگار شما همه روز می‌گوید: منم عزیز و هر کس عزت دو جهان خواهد، باید اطاعت عزیز کند».

در حقیقت انسان آگاه باید آب را از سرچشمه بگیرد، که آب زلال و فراوان آن‌جا است، نه از ظروف کوچک و مختصری که هم محدود است و هم آلوده و در دست این و آن می‌باشد. در حالات امام حسن بن علی می‌خوانیم، که در ساعات آخر عمرش هنگامی

که یکی از یاران به نام «جُنَادَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ» از او انذار خواست، نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود که از جمله این بود: «وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِأُغْشِيرَةٍ وَهَيْبَةً بِأُسُلْطَانٍ فَأَخْرِجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ: هرگاه بخواهی بدون داشتن قبیله «عزیز» باشی و بدون قدرت حکومت، هیبت داشته باشی، از سایه ذلت معصیت خدا بدرآی و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر.» (۱)

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن «عزت» را علاوه بر خداوند، برای پیامبر و مؤمنان قرار می دهد: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۸/منافقون) به خاطر آن است که آن ها نیز از پرتو عزت پروردگار کسب عزت کرده اند و در مسیر طاعت او گام برمی دارند.

سپس راه وصول به «عزت» را چنین تشریح می کند: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ).

«الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» به معنی سخنان پاکیزه است و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن

است و پاکیزگی محتوا، به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیت‌های عینی پاک و درخشان تطبیق می‌کند و چه واقعیتی بالاتر از ذات پاک خدا و آیین حق و عدالت او و نیکان و پاکانی که، در راه نشر آن گام برمی‌دارند.

لذا «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» را به اعتقادات صحیح نسبت به مبدأ و معاد و آیین خداوند تفسیر کرده‌اند.

آری یک چنین عقیده پاک‌ی است که به سوی خدا اوج می‌گیرد و دارنده‌اش را نیز پرواز می‌دهد، تا در جوار قرب حق قرار گیرند و غرق در عزت خداوند عزیز شود. مسلماً از این ریشه پاک شاخه‌هایی می‌روید که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنده، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ظالم و ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش و خلاصه هر چیزی که در این مفهوم وسیع و گسترده، داخل است، اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود، آن هم اوج می‌گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می‌کند و مایه معراج و تکامل صاحب آن

و برخوردارى از عزّت حقّ مى‌شود.

به هر حال همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته، زمین مرده را با قطره‌های حیات بخش باران زنده مى‌کند، «کلام طیب» و «عمل صالح» را نیز پرورش مى‌دهد و به جوار قرب و رحمت خود مى‌رساند.

سپس به نقطه مقابل آن پرداخته، مى‌گوید: (وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ).

گرچه این فاسدان مفسد چنین مى‌پندارند که با ظلم و ستم و دروغ و تقلب مى‌توانند، عزّتی برای خود کسب کنند و مال و ثروت و قدرتی، اما در پایان کار هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته‌اند و هم تلاش‌های آن‌ها بر باد مى‌رود.

کسانی بودند که به گفته قرآن: «خدايان ساختگی را مایه عزّت خود مى‌پنداشتند» (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا) (۸۱ / مریم).

و منافقانی بودند که خود را عزیز و مؤمنان را اذلیل فکر مى‌کردند و «می‌گفتند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان،

ذیلان را بیرون خواهند کرد» «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» (۸/منافقون).
 افراد دیگری بودند که قُرْب فِرَاعِنَه را مایه عَزّت خویش تصوّر می کردند، یا از گناه و
 ظلم و ستم آبرو می طلبیدند، اما همگی سقوط کردند و تنها ایمان و عمل صالح است که به
 سوی خداوند عزیز بالا می رود.

﴿۱۱﴾ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَ
 لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ
 عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

خداوند شمارا از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس شمارا به صورت همسران یکدیگر
 قرار داد، هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر به علم او و هیچ
 انسانی عمر طولانی نمی کند و هیچ کس از عمرش کاسته نمی شود، مگر این که در کتاب
 (علم خداوند) ثبت شود، این ها همه برای خداوند آسان است.
 «نُطْفَة» در اصل به معنی آب یا آب اندک صاف است، سپس به همین مناسبت به آب

اندکی که مبدأ انعقاد جنین می‌شود، اطلاق شده است.

«مُعَمَّر» از ماده «عَمَر» در اصل از «عَمَارَت» به معنی آبادی گرفته شده است و این که به مدّت حیات انسان «عَمَر» گفته می‌شود، به خاطر آن است که آبادی و عمارت بدن او در این مدّت است.

واژه «مُعَمَّر» به معنی کسی است که عمر طولانی دارد.

﴿۱۲﴾ وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ
تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ
لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

این دو دریا یکسان نیستند: این دریایی که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است و این یکی که شور و تلخ و گلوگیر است، (امّا) از هر دو گوشت تازه می‌خورید و از هر دو وسایل زینتی استخراج کرده، می‌پوشید و کشتی‌ها را در آن می‌بینی که آن‌ها را می‌شکافند (و به هر طرف پیش می‌روند) تا از فضل خداوند بهره گیرید و شاید شکر

(نعمت‌های او را) به جا آورید.

دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند

«عَذْبٌ» چنان‌که «راغب» در «مفردات» می‌گوید: به معنی پاکیزه و خنک است. «فُرَات» به گفته «لسان العرب» آبی است که در نهایت «عَذْوَبَت» (پاکیزگی و گوارایی) باشد. «سَائِغ» به معنی آبی است که به خاطر گوارایی، به راحتی از گلو پایین می‌رود، به عکس مِلْح (آب شور) و أُجَاج (آب تلخ) است که گویی گلو را می‌سوزاند و راه حلق را می‌بندد. جمعی از مفسران معتقدند که آیه مثالی برای عدم مساوات «مؤمن» و «کافر» است، ولی آیات قبل و بعد که همه سخن از آیات خلقت می‌گویند و حتی ذیل خود این آیه، گواه بر این حقیقت است که، این جمله نیز در زمینه اسرار توحید بحث می‌کند و اشاره به تنوع آب‌ها و آثار متفاوت و فواید مشترک آن‌ها است.

در این آیه سه فایده از فواید فراوان دریاها بیان شده است مواد غذایی، وسایل زینتی و مسأله حمل و نقل.

می‌دانیم دریا منبع مهمی از منابع غذایی بشر است و همه سال میلیون‌ها تن گوشت تازه از آن گرفته می‌شود، بی‌آن‌که انسان رنج و زحمتی برای آن متحمل شده باشد، دستگاه آفرینش برنامه‌ریزی دقیقی در این زمینه کرده، که انسان‌ها بتوانند با کمترین زحمتی از این خوان نعمت بی‌دریغ و سفره گسترده الهی بهره‌گیرند. وسایل زیستی مختلفی از قبیل «مروارید» و «صدف» و «درّ» و «مرجان» از آن استخراج می‌شود و تکیه قرآن روی این مسأله به‌خاطر آن است که روح انسان بر خلاف چهارپایان دارای ابعاد مختلفی است که یکی از آنها، حس زیبایی است که سرچشمه پیدایش مسائل ذوقی و هنری و ادبی می‌باشد، که اشباع آن به صورت صحیح و دور از هرگونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر، روح را شاداب می‌سازد و به انسان نشاط و آرامش می‌بخشد و برای انجام کارهای سنگین زندگی آماده می‌کند.

و اما مسأله حمل و نقل که یکی از مهم‌ترین پایه‌های تمدن انسانی و زندگانی اجتماعی بشر است، با توجه به این که دریاها قسمت عمده روی زمین را فراگرفته و به یکدیگر ارتباط دارند، می‌توانند مهم‌ترین خدمت را در این زمینه به انسان‌ها کنند.

حجم کالاهایی که به وسیله دریاها حمل و نقل می‌شود و مسافرانی که با آن جابه‌جا می‌شوند، به قدری زیاد است که با هیچ وسیله نقلیه دیگر قابل مقایسه نیست، چنان که گاه یک کشتی می‌تواند به اندازه ده‌ها هزار اتومبیل بار با خود ببرد.

البته فواید دریاها منحصر به مسائل فوق نیست و قرآن نمی‌خواهد آن را در این امور سه‌گانه محدود سازد، مسأله تشکیل ابرها، مواد دارویی، نفت، وسایل پوششی، مواد تقویتی برای زمین‌های بایر، تأثیر در ایجاد بادهای و غیر آن، برکات دیگر دریاها محسوب می‌شود. تکیه قرآن روی «لَحْم طَرِيٍّ» (گوشت تازه) اشاره پرمعنایی به فواید تغذیه به‌چنین گوشت‌ها، در برابر زیان‌ها گوشت‌های کهنه و کنسرو و منجمد و امثال آن است.

در این جا سؤالی مطرح است: دریاهاى آب شور در سراسر کره زمین گسترده است، اما دریای آب شیرین کجاست؟

در پاسخ باید گفت: دریا و دریاچه‌های آب شیرین نیز در کره زمین کم نیستند، مانند دریاچه‌های آب شیرین ایالات متحده و غیر آن، به علاوه نهرهای عظیم را أحياناً دریا

می‌نامند، همان‌گونه که در داستان موسی کلمه «بحر» به رود عظیم نیل اطلاق شده است (۵۰/بقره - ۶۳/شعراء - ۱۳۸/اعراف).

از این گذشته، پیشرفت آب نهرهای عظیم در دریاها، با توجه به این‌که، آب‌های شور را به عقب می‌رانند و تا مدتی با آن مخلوط نمی‌شوند، خود دریاها را عظیمی از آب شیرین را تشکیل می‌دهند.

جمله «لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» تا از فضل او بهره گیرید» معنی وسیعی دارد، که هرگونه فعالیت اقتصادی را که از طریق راه‌های دریایی صورت گیرد، شامل می‌شود. و جمله «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» برای بیدار ساختن حس شکرگزاری انسان‌ها آمده، که وسیله‌ای است برای خداجویی و خداشناسی.

﴿۱۳﴾ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ

او شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب و خورشید و ماه را مسخر (شما) کرده، هر کدام از آن‌ها تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه دهد، این است خداوند، پروردگار شما، حاکمیت (در سراسر عالم) از آن او است و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما حاکمیت (و مالکیت) ندارند.

«یُولِجُ» از ماده «ایلاج» به معنی داخل کردن است و ممکن است، اشاره به یکی از دو معنی و یا هر دو معنی زیر باشد: افزایش و کاهش تدریجی شب و روز در طول سال که مایه پیدایش فصول مختلف با آن همه آثار و برکات می‌باشد، انتقال تدریجی از شب به روز و از روز به شب، به واسطه وجود شفق و بین‌الطلوعین که از خطرات انتقال ناگهانی از ظلمت به نور و از نور به ظلمت جلوگیری می‌کند و به انسان آمادگی کافی برای انتقال کاملاً آرام و بی‌خطر را از یکی به دیگری فراهم می‌سازد^(۱). «قَطْمِیر» بنا به گفته «راغب» در «مفردات»

۱- در زمینه تغییر تدریجی شب و روز در «تفسیر نمونه»، جلد ۲، صفحه ۳۶۷، ذیل آیه ۲ سوره آل عمران بحث شده است.

اثری است که در پشت هسته خرما وجود دارد (فرو رفتگی کوچکی است) و به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیرش پوسته نازک سفید رنگی است، که سراسر هسته را پوشانده و در هر حال کنایه از موجودات بسیار کوچک و کم ارزش است.

می‌گوید: «او خورشید و ماه را مسخر شما نمود».

چه تسخیری از این برتر و بالاتر که همه آنها در مسیر منافع انسان حرکت می‌کنند و سرچشمه انواع برکات در زندگی بشرنند و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک در کار هستند تا انسان بتواند زندگی خود را تأمین کرده و در غفلت فرو نرود و به یاد منبع اصلی این مواهب باشد (در زمینه تسخیر خورشید و ماه بحث مشروحی، در جلد دهم تفسیر نمونه ذیل آیه ۲ سورة رعد و ۳۳ ابراهیم، صفحه ۱۲۰ و ۳۵۴ مطرح شده است).

اما این خورشید و ماه در عین این که به طور کاملاً منظم در مسیر خود می‌گردند و

خدمتگزار لایق و خوبی برای انسانند، نظامی که حاکم بر آنهاست جاودانی نیست، حتی این سیارات عظیم با آن همه نور و روشنایی سرانجام تاریک می‌شوند و از کار می‌افتند. لذا به دنبال بحث تسخیر می‌افزاید: (كُلُّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى). و به مقتضای «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۱۴/تکویر) سرانجام همگی رو به تاریکی و خاموشی خواهند نهاد. و در پایان آیه می‌افزاید: «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ». آری این بت‌ها نه مبدأ سودی هستند و نه منشأزبانی، نه از شما دفاع می‌کنند و نه از خوشتن، نه حاکمیت دارند و نه مالکیت، حتی بر پوسته هسته خرمایی، با این حال چگونه شما بی‌خردان آن را پرستش می‌کنید و حل مشکلاتتان را از آنها می‌خواهید.

﴿۱۴﴾ إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرْكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ

اگر آنها را بخوانید، صدای شمارا نمی‌شنوند و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند و

روز قیامت شرک (و پرستش) شمارا منکر می شوند و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خیر تو را (از حقایق) باخبر نمی سازد.

﴿۱۵﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

ای مردم، شما (همگی) نیازمندان به خدا هستید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.

بنابراین انسان ها نیازمند به او هستند و نه غیر از او و لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند و رفع نیازمندی خود را از غیر او بطلبند، که آن ها نیز همه مانند خودش نیازمند و محتاجند، حتی بزرگداشت پیامبران الهی و پیشوایان حق به خاطر آن است که فرستادگان و نمایندگان اویند، نه این که از خود استقلال دارند.

بنابراین او هم «غنی» است و هم «حمید»، یعنی در عین بی نیازی آن قدر بخشنده و مهربان است که شایسته هرگونه حمد و سپاسگزاری است و در عین بخشندگی و بنده نوازی از همگان بی نیاز می باشد.

توجّه به این واقعیت دو اثر مثبت در انسان‌های مؤمن می‌گذارد، از یک سو آن‌ها را از مرکب غرور و خودخواهی و طغیان پیاده می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد که چیزی از خود ندارند که به آن بیالند، هر چه هست امانت‌های پروردگار نزد آن‌ها است.

و از سوی دیگر دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند و طوق عبودیت غیر الله را بر گردن نهند، از رنگ همه تعلقات آزاد باشند تا همگان غلام همتشان گردند.

مؤمنان با این دید و جهان‌بینی هر چه در عالم می‌بینند، از پرتو وجود او می‌دانند و هرگز توجّه به اسباب، آن‌ها را از «مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ» غافل نمی‌کند.

﴿۱۶﴾ **إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ**

اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی می‌آورد.

این آیه نظیر مطلبی است که در سوره انعام آمد، آن‌جا که می‌فرماید: «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ: پروردگار تو بی‌نیاز و مهربان است، اگر بخواهد شما را می‌برد و به جای شما هر کس را بخواهد، جانشین

می‌سازد، همان‌گونه که شمارا از نسل اقوام دیگری به وجود آورد» (۱۳۳/انعام).

او نه نیازی به طاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان و در عین حال رحمت واسعه او همه شما را دربرگرفته است، نه از میان رفتن تمام جهان چیزی از عظمت او می‌کاهد و نه آفرینش این عالم چیزی بر مقام کبریایی او افزوده.

﴿۱۷﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٍ

و این برای خداوند غیر ممکن (و مشکل) نیست.

آری او هر چه اراده کند به آن فرمان می‌دهد، موجود باش آن نیز بلافاصله موجود می‌شود، انسان که سهل است، این سخن درباره تمام عالم هستی صادق است.

به هر حال اگر به شما دستور ایمان و اطاعت و پرستش می‌دهد، همه برای خود شما است و سود و برکات آن عاید خود شما می‌گردد.

﴿۱۸﴾ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمِلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ

كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مِنْ

تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و اگر شخص «سنگین‌باری» دیگری را برای حمل گناه خود بخواند، چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیکان او باشد، توقف کسان را انداز می‌کند که از پروردگار خود در پنهانی می‌ترسند و نماز را بر پا می‌دارند و هر کس پاکی (و تقوی) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می‌گردد و بازگشت (همگان) به سوی خدا است.

هیچ کس بارگناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید

«وَزَّر» به معنی سنگین است و از «وَزَرَ» گرفته شده است که به معنی پناهگاه کوه‌ها است و گاه به معنی مسؤولیت نیز آمده است، چنان که «وزیر» را از این نظر وزیر می‌گویند که بار مسؤولیت سنگینی بر دوش می‌کشد، «موازره» نیز به معنی معاونت است، چرا که هر کسی به هنگام معاونت قسمتی از بار دیگری را بر دوش می‌کشد. «مُثَقِّلَةً» به معنی «سنگین بار» است و منظور در این جا کسی است که بار گناهان بر دوش می‌کشد.

«جَمَل» به گفتهٔ راغب در مفردات باری است که بر پشت حمل می‌شود، در مقابل «حَقْل» که باری است که بر شکم حمل می‌شود، مانند «جنین» و یا آب‌هایی که در دل ابرها قرار دارد و یا میوه‌ای که بر درخت است و چون در آیهٔ مورد بحث، گناه تشبیه به باری شده که بر دوش کشیده می‌شود، جَمَل به کسر حاء گفته شده.

مفهوم آیه که یکی از پایه‌های اساسی در اعتقادات اسلامی است، در حقیقت از یک سو ارتباط به عدل خداوند دارد که هر کس را در گرو کار خود می‌شمرد، به سعی‌ها و تلاش‌های او پاداش می‌دهد و به گناهان او کیفر.

و از سوی دیگر به شدت مجازات روز رستاخیز اشاره دارد که احدی حاضر نمی‌شود، بارگناه دیگری را بر دوش گیرد، هرچند فوق‌العاده به او علاقه داشته باشد.

توجه به این معنی تأثیر زیادی در خودسازی انسان‌ها دارد که هر کس مراقب خویش باشد، هرگز به بهانهٔ این که اطرافیان او یا جامعه او فاسد است، تن به فساد ندهد و آلودگی محیط را مجوزی بر آلودگی خویش نشمرد، چرا که هر کس بارگناه خود را بر دوش می‌کشد.

و از سوی دیگر این درک و دید را به انسان‌ها می‌دهد که حساب خداوند با جامعه‌ها حساب مجموع و یک پارچه نیست، بلکه هر کسی مستقلاً مورد محاسبه قرار می‌گیرد، یعنی اگر هم در رابطه با پاک‌سازی خویشتن و هم مبارزه با فساد انجام وظیفه کرده باشد، هیچ ترس و وحشتی براون نیست، هرچند تمام جهانیان غیراز او آلوده کفر و شرک و ظلم و گناه باشد. اصولاً هیچ برنامه تربیتی بدون توجه دادن به این اصل اساسی مؤثر نخواهد افتاد. در جمله دوم همین مسأله را به صورت دیگری مطرح می‌کند، می‌گوید: (وَإِنْ تَذَعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ).

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا این آیه با آن چه در روایات فراوان درباره سُنَّتِ «حَسَنَةِ» و «سَيِّئَةِ» وارد شده، منافات ندارد؟ چرا که این روایات می‌گویند: «هر کس سنت نیکویی بگذارد، اجر تمام کسانی که به آن عمل کنند برای او نوشته خواهد شد، بی آنکه از پاداش آن‌ها کاسته شود و کسی که سنت بدی بگذارد، وزر کسانی که به آن عمل کنند، بر او خواهد بود، بی آنکه از گناه آن‌ها کاسته شود». ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این که در صورتی گناه

کسی را بر دیگری نمی‌نویسند که هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، اما اگر از طریق ایجاد سنت، یا معاونت و کمک، یا تشویق و ترغیب، سهمی در ایجاد آن عمل داشته باشد، مسلماً عمل او محسوب می‌شود و در آن شریک و سهیم است.

بالاخره در فراز پایانی آیه می‌فرماید: (إِنَّمَا تَنذِرُ الَّذِينَ).

تا در دلی خوف خدا نباشد و در نهان و آشکار احساس مراقبت یک نیروی معنوی در خود نکند و با انجام نماز که قلب را زنده می‌کند و به یاد خدا می‌اندازد، به این احساس درونی مدد نرساند، انذارهای انبیاء و اولیاء بی‌اثر خواهد بود.

در آغاز کار که انسان هیچ عقیده‌ای را انتخاب نکرده و ایمان نیاورده، اگر روح حقّ جوئی و حقّ طلبی نداشته باشد و احساس مسؤولیت در برابر شناخت واقعیت‌ها نکند، گوش به دعوت انبیاء فرانخواهد داد و در آیات پروردگار در جهان هستی نمی‌اندیشد.

﴿١٩﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ

نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند.

ایمان نور است و روشنی بخش و به انسان در جهان بینی و اعتقاد و عمل و تمام زندگی روشنایی و آگاهی می‌دهد، اما کفر ظلمت است و تاریکی و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری. قرآن مجید در آیه ۲۵۷ سوره بقره در همین زمینه حق مطلب را ادا کرده، می‌گوید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» خداوند ولی و راهنما و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی‌ها به روشنایی، هدایت می‌کند اما ولی و سرپرست کافران، طاغوت است که آنها را از روشنایی به ظلمت‌ها می‌کشانند، آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می‌مانند.

﴿۲۰﴾ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ

و نه ظلمت‌ها و روشنایی .

نور و ظلمت یکسان نیست

چرا که تاریکی متشاء گمراهی است، تاریکی عامل سکون و رکود است، تاریکی عامل

انواع خطرات می‌باشد، اما نور و روشنائی منشأ حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل است، که اگر نور از میان برود، تمام انرژی‌ها در جهان خاموش می‌شوند و مرگ سراسر عالم ماده را فرا می‌گیرد و چنین است نور ایمان در جهان معنی که عامل رشد و تکامل و سبب حمایت و حرکت می‌باشد.

٢١ وَلَا الضَّالُّ وَلَا الْخَافِرُ

و نه‌سایه (آرام‌بخش) و باد داغ و سوزان.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «خُرُور» (بر وزن قَبُول) به معنی باد داغ و سوزان است (بادی مرگبار و خشک کننده).

بعضی آن را به معنی باد سَمُوم دانسته‌اند و بعضی به معنی شدت حرارت آفتاب. مؤمن در سایهٔ ایمانش در آرامش و امن و امان به سر می‌برد، اما کافر به خاطر کفرش در ناراحتی و رنج می‌سوزد.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ

فِي الْقُبُورِ

و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند، خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آن‌ها که در قبرها خفته‌اند، برسانی.

﴿۲۳﴾ إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ

تو فقط انذار کننده‌ای (و اگر ایمان نیاوردند، نگران نباش وظیفه‌ات را انجام ده).
مؤمنان زندگانند و دارای تلاش و کوشش و حرکت و جنبش، رشد و نمو دارند، شاخه و برگ و گل و میوه دارند، اما کافر همچون چوب خشکیده‌ای است که «نه طراوتی، نه برگی، نه گلی و نه سایه دارد» و جز برای سوزاندن مفید نیست.

در آیه ۱۲۲ سوره انعام می‌خوانیم: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا: آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و نوری برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه برود، همچون کسی است که تا ابد در ظلمات غوطه‌ور است و هرگز از آن خارج نمی‌شود؟»

البته فریاد تو هر قدر رسا و سخنانت هر اندازه دلنشین و بیانت هر مقدار گویا باشد، مردگان از آن چیزی درک نمی‌کنند و کسانی که بر اثر اصرار در گناه و غوطه‌ور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد، روح انسانی خود را از دست داده‌اند، مسلماً آمادگی برای پذیرش دعوت تو ندارند.

آیا مردگان حقیقتی را درک نمی‌کنند؟

باتوجه به آیات فوق آمده، دو سؤال مطرح می‌شود:

نخست این که، چگونه قرآن می‌گوید: «تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی؟» با این که در حدیث معروفی آمده است که پیامبر در روز جنگ بدر دستور داد اجساد کفار را بعد از پایان جنگ در چاهی بیفکنند، سپس آن‌ها را صدا زد و فرمود: «هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي اللَّهُ حَقًّا: آیا شما آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود به حق یافتید؟ من که آنچه را خداوند به من وعده داده بود، به حق یافتیم». در این جا عمر اعتراض کرد و گفت: «ای رسول خدا، چگونه با اجساد سخن می‌گویی که روح در آن نیست؟» پیامبر

فرمود: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَرُدُّوا شَيْئاً: شما سخنان مرا از آنها بهتر نمی‌شنوید، چیزی که هست آنها توانایی پاسخ‌گویی را ندارند»^(۱).

و یا این که یکی از آداب میّت، این است که عقاید حقّ به او تلقین داده می‌شود، این با آیات مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این که آیات مورد بحث سخن از عدم درک مردگان به طور عادی و طبیعی می‌گوید: اما روایت جنگ بدر یا تلقین میّت مربوط به شرایط فوق‌العاده است که خداوند سخنان پیامبرش را به‌طور فوق‌العاده به گوش آن مردگان می‌رساند. به تعبیر دیگر ارتباط انسان در جهان برزخ با عالم دنیا قطع می‌شود، جز در مواردی که خداوند فرمان می‌دهد، این ارتباط برقرار گردد، به همین دلیل در شرایط عادی ما نمی‌توانیم ارتباط با مردگان پیدا کنیم. سؤال دیگر این که: اگر صدای ما به گوش

۱- «روح البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

مردگان نمی‌رسد، سلام بر پیامبر و امامان توّسل به آن‌ها و زیارت قبورشان و تقاضای شفاعت از آنان در پیشگاه خدا، چه مفهومی دارد؟ جمعی از وهابی‌ها که عموماً به جمود فکری معروفند، نیز با تکیه بر همین پندار از ظواهر ابتدایی بی‌آن که آیات دیگر قرآن را بررسی کنند و برای احادیث بسیاری که از پیامبر نقل شده، وقعی بنهند، مسأله توّسل را نفی کرده و به گمان خود خط بطلان بر آن کشیده‌اند. پاسخ این سؤال نیز از آن چه در پاسخ سؤال اوّل گفتیم، روشن می‌شود زیرا حساب پیامبر و مردان خدا از دیگران جدا است، آن‌ها همانند «شهداء» (بلکه در صَفّ مقدّم بر آنان) قرار دارند و زندگان جاویدند و به مصداق «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» از روزی‌های پروردگار بهره می‌گیرند» و به فرمان خداوند ارتباط خود را با این جهان حفظ می‌کنند، همان‌گونه که در این جهان می‌توانند با مردگان، همچون کشتگان بدر، ارتباط برقرار سازند.

روی همین جهت در روایات فراوانی که در کتب اهل سنت و شیعه آمده است، می‌خوانیم: پیامبر و امامان سخن کسانی را که از دور و نزدیک

بر آنها سلام می‌فرستند، می‌شنوند و به آنها پاسخ می‌گویند و حتی اعمال امت را بر آنها عرضه می‌دارند. (۱)

قابل توجه این که ما مأموریم که در تشهد نماز، سلام بر پیامبر بفرستیم و این اعتقاد همه مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت است، چگونه ممکن است او را مخاطب سازیم به چیزی که هرگز آن را نمی‌شنود؟

در «نهج البلاغه» نیز به مسأله برقرار ساختن ارتباط با ارواح مردگان اشاره شده است، که علی با ارواح مؤمنانی که در قبرستان پشت کوفه بودند، سخن گفت. (۲)

﴿۲۴﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ
ماتورابه‌حق برای بشارت و انداز فرستادیم و همراهی در گذشته‌انذارکننده‌ای داشته است.

۱- «كَشَفُ الْأَثْيَابِ»، صفحه ۱۰۹، ذیل آیه ۱۰۵ سوره توبه نیز اشاره به روایات «عَرَضُ

الْأَعْمَالِ» کردیم. ۲- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۰.

«خَلَا» از ماده «خَلَاء» در اصل به معنی مکانی است که ساتری در آن نباشد، این واژه هم در مورد زمان به کار می‌رود و هم مکان و از آن‌جا که زمان درگذر است، به ازمَنه گذشته «أَزْمَنَهُ خَالِيَةً» گفته می‌شود، زیرا اکنون اثری از آن‌ها نیست و دنیا از آن خالی شده است. همین قدر که در انجام وظیفه «بشارت» و «انذار» کوتاهی نکنی، برای تو کافی است، تو ندای خود را به گوش آنان برسان، به پاداش‌های الهی بشارت ده و از کیفرهای پروردگار آن‌ها بترسان، خواه پذیرا شوند یا بر سر عناد و لجاج بایستند.

جمله «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» به این معنی است که هر امتی از امت‌های پیشین انذار کننده‌ای در گذشته داشته است.

این نکته نیز قابل توجه است که بر طبق آیه فوق تمام امت‌ها دارای انذارکننده الهی، یعنی پیامبر بوده‌اند، معنی این سخن آن نیست که در هر شهر و دیار پیامبری مبعوث شود، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آن‌ها به گوش جمعیت‌ها برسد، کافی است، چرا که قرآن می‌گوید: «خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» در آن‌ها انذارکننده‌ای بود و نمی‌گوید: «مِنْهَا» یعنی «از»

میان خود آنها).

﴿۲۵﴾ **وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ**

هرگاه تو را تکذیب کنند (عجب نیست) کسانی که پیش از آنها بودند (نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند، آنها با دلایل روشن و کتاب‌های پند و موعظه و کتب آسمانی روشن‌گر (مشمول بر معارف و احکام) به سراغ آنها آمدند (اما کوردلان ایمان نیاوردند).

اگر کوردلان ایمان نیاورند، عجب نیست

تنها تو نیستی که با داشتن معجزات و کتاب آسمانی مورد تکذیب این قوم جاهل قرار گرفته‌ای، پیامبران پیشین نیز با این مشکل دست به گریبان بودند، بنابراین غمگین مباش و محکم در مسیر خود گام بردار و بدان آنها که باید بپذیرند، می‌پذیرند. در این که فرق میان «بَيِّنَات» و «زُبُر» و «كِتَابٍ مُنِيرٍ» چیست، مفسران نظرات مختلفی اظهار داشتند که از همه روشن‌تر دو تفسیر زیر است:

﴿ ۱ - «بَيِّنَات» به معنی دلایل روشن و معجزاتی است که حَقَانِیت پیامبر را به ثبوت می‌رساند، اما «زُبُر» جمع «زُبُور» به معنی کتاب‌هایی است که خط آن‌ها با استحکام نوشته شده (همچون نوشته بر سنگ و مانند آن) که در این جا کنایه از استحکام مطالب آن است. (۱) و به هر حال اشاره به کتاب‌هایی است که قبل از موسی نازل شده، در حالی که کتاب منیر اشاره به کتاب موسی و کتب آسمانی دیگری است که بعد از آن نازل گردیده زیرا در قرآن مجید در سورة مائده آیه ۴۴ تا ۴۶ از تورات و انجیل به عنوان هدایت و نور یاد شده و در آیه ۱۵ همان سوره تعبیر به نور در مورد قرآن مجید نیز آمده است. ﴿ ۲ - منظور از «زُبُر» آن قسمت از کتب انبیا است که تنها محتوی پند و اندرز و نصیحت و مناجات بوده (مانند زبور داود) و امّا «کِتَابِ مُنیر» آن دسته از کتاب‌های آسمانی

۱- «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «زُبُرُتُ الْکُتُبِ کُتُبُهُ کِتَابَةٌ عَظِيمَةٌ وَ کُلُّ کِتَابٍ غَلِیْظُ الْکِتَابَةِ يُقَالُ لَهُ زُبُورٌ» (مفردات ماده زُبُر).

است که دارای احکام و قوانین و دستورهای مختلف اجتماعی و فردی است، مانند تورات و انجیل و قرآن و این تفسیر مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

﴿۲۶﴾ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

سپس من کافران را (بعد از اتمام حجّت) گرفتم (و سخت مجازات کردم) مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟

«أَخَذْتُ» از ماده «أَخَذَ» به معنی گرفتن است، ولی در این موارد کنایه از مجازات است، زیرا گرفتن و دستگیر کردن مقدمه مجازات می‌باشد. جمعی را گرفتار طوفان ساختیم، گروهی را گرفتار تندباد ویرانگر و جمعی را به وسیله صیحه آسمانی و صاعقه و زلزله درهم کوبیدیم. سپس در پایان برای تأکید و بیان عظمت و شدت مجازات آنها می‌گوید: «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ».

این درست به آن می‌ماند که شخصی عمل مهمی را انجام می‌دهد و بعد از حاضران سؤال می‌کند: کار من چگونه بود؟

به هر حال این آیات از یک سو به تمام رهروان راه الله و مخصوصاً رهبران و پیشوایان راستین هر امتی در هر عصر و زمان دلداری و دلگرمی می‌دهد که از نغمه‌های مخالف دلسرد و مأیوس نشوند و بدانند دعوت‌های الهی، همیشه با مخالفت‌های شدید از سوی متعصبان لجوج و سودجویان ستمگر مواجه بوده و در عین حال طالبان دلسوز و عاشقان پاکبازی نیز بوده‌اند که در کنار داعیان راه حق جان‌فشانی می‌کردند.

و از سوی دیگر تهدیدی است برای این مخالفان لجوج که بدانند، برای همیشه نمی‌توانند به اعمال ننگین و مخرب خود ادامه دهند، دیر یا زود کیفرهای الهی دامنشان را خواهد گرفت.

﴿۲۷﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ

آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه‌هایی (از زمین) خارج ساختیم بالوان گوناگون و از کوه‌ها نیز (به لطف پروردگار) جاده‌هایی آفریده

شده، به رنگ سفید و سرخ با الوان مختلف و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

«جَدَّدُ» جمع «جُدَّة» به معنی جاده و طریق است.

«نَيْضُ» جمع «أَبْيَضُ» به معنی سفید و «خُمْرُ» جمع «أَحْمَرُ» به معنی سرخ است.
 «غُرَابِيبُ» جمع «غُرْبِيبُ» به معنی سیاه پر رنگ است و این که عرب به کلاغ «غُرَابُ» می‌گوید، نیز از همین جهت است، بنابراین ذکر کلمه «سُودُ» که آن نیز جمع «أَسْوَدُ» به معنی سیاه است، پشت سر آن تأکیدی است بر معنی سیاهی شدید و بعضی از جاده‌های کوهستانی. «الوان» ممکن است به معنی رنگ‌های ظاهری میوه‌ها باشد که حتی در یک نوع میوه مانند سیب الوان گوناگونی وجود دارد تا چه رسد به میوه‌های مختلف، و ممکن است کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها بوده باشد، تا آن‌جا که حتی در یک نوع میوه باز اصناف گوناگونی وجود دارد، چنان‌که مثلاً در انگور شاید بیش از ۵۰ نوع، و در خرما حدود ۷۰ نوع وجود دارد. بار دیگر در این آیات به مسئله توحید

بازمی‌گردد و صفحه تازه‌ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسان‌ها می‌گشاید. تا پاسخی دندان‌شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد. در این صفحه زیبا از این کاتب بزرگ آفرینش تنوع موجودات بی‌جان و چهره‌های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان، مورد توجه قرار گرفته، که چگونه خداوند «از آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ» پدید آورده و از عناصر معین و محدود، موجودات کاملاً متنوعی که هر یکی از دیگری زیباتر است، آفریده.

این نقاش چیره دست با یک قلم و یک مرکب، انواع نقش‌ها را ابداع کرده که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می‌کند.

در دنباله آیه می‌افزاید: «وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ». این تفاوت الوان از یک سو زیبایی خاصی به کوه‌ها می‌بخشد و از سوی دیگر سببی برای پیدا کردن راه‌ها و گم نشدن در جاده‌های پرپیچ و خم کوهستانی است و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

﴿ ۲۸ ﴾ وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ

و از انسان‌ها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با الوان مختلف، (آری) حقیقت چنین است، از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند، خداوند عزیز و غفور است. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «خشیت به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم و غالباً در مواردی به کار می‌رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می‌گیرد و لذا در قرآن مجید این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است».

آری انسان‌ها با این‌که همه از یک پدر و مادرند، دارای نژادها و رنگ‌های کاملاً متفاوتند، بعضی سفید همچون برف، بعضی سیاه همچون مرکب، حتی در یک نژاد نیز تفاوت در میان رنگ‌ها بسیار است، بلکه فرزندان دو قلو هم که تمام مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده و از آغاز در آغوش هم بوده‌اند، با دقت که نگاه کنیم از نظر رنگ کاملاً یکسان نیستند، با این‌که از یک پدر و مادر و در یک زمان نطفه آن‌ها منعقد شده و از یک

نوع غذا تغذیه کرده‌اند.

گذشته از چهره ظاهری، رنگ‌های باطنی آن‌ها و خلق و خویهای آن‌ها و صفات و ویژگی‌های آنان و استعداد و ذوق‌هایشان، کاملاً متنوع و مختلف است، تا مجموعاً یک واحد منسجم با تمام نیازمندی‌ها را به وجود آورد.

در جهان جنبندگان هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده، حیوانات دریایی و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد که هرکدام با ویژگی‌ها و عجایب خلقتشان نشانه‌ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند.

پس از بیان این نشانه‌های توحیدی در پایان به صورت یک جمع‌بندی می‌گوید: «آری مطلب چنین است» (كَذَلِكَ).

در دنباله آیه می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ».

آری از میان تمام بندگان، دانشمندانند که به مقام عالی خشیت یعنی «ترس از مسؤولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می‌گردند، این حالت «خشیت» مولود سیر در

آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار و هدف آفرینش است. ترس از خدا به معنی ترس از مسؤولیت‌هایی است که انسان در برابر او دارد، ترس از این که در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند. از این جمله ضمناً این نتیجه به خوبی گرفته می‌شود که عالمان واقعی آن‌ها هستند که در برابر وظایف خود احساس مسؤولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل عملند، نه سخن، چرا که علم بی‌عمل دلیل بر عدم خشیت است و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علماء محسوب نیستند.

و در حدیثی از امام صادق در تفسیر همین آیه می‌خوانیم: «يَغْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَقَ قَوْلُهُ فِعْلُهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلُهُ فِعْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ» منظور از علما کسانی هستند که اعمال آن‌ها هماهنگ با سخنان آن‌ها باشد، کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد، عالم نیست.^(۱)

۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

و در حدیث دیگری آمده: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَحْوَقُكُمْ لِلَّهِ: از همه شما عالم تر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد».^(۱)

کوتاه سخن این که «عالمان» در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آراء و افکار این و آن و انباشته از قوانین و فرمول های علمی جهان و زبانشان گویای این مسائل و محلّ زندگیشان مدارس و دانشگاهها و کتابخانه ها است، بلکه علما آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسؤولیت می کنند و از همه پای بندترند.

﴿۲۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ

کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنها

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث.

روزی داده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، تجارت (پر سودی) را امید دارند که نابودی و کساد در آن نیست.

معامله پر سود با پروردگار

«تَبُور» از ماده «بَوار» به معنی شدت کساد است و از آن‌جا که شدت کساد باعث فساد می‌شود «بَوار» به معنی هلاکت آمده، به این ترتیب «تجارت خالی از بَوار» تجارتی است که نه کساد دارد و نه فساد.

«تِلَاوَت» در این‌جا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکر و اندیشه نیست، خواندنی است که سرچشمه فکر باشد، فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی که از یک سو انسان را به خدا پیوند دهد، که مظهر آن نماز است و از سوی دیگر به خلق خدا ارتباطی دهد که مظهر آن انفاق است، انفاق از تمام آن‌چه خدا به انسان داده، از علمش، از مال و ثروت و نفوذش، از فکر نیرومندش، از اخلاق و تجربیاتش و خلاصه از تمام مواهب خدادادی. این انفاق گاهی مخفیانه صورت می‌گیرد تا نشانه اخلاص کامل باشد (سِرّاً) و گاه

آشکارا تا مُشَوِّق دیگران گردد و تعظیم شعائرشود (عَلَانِيَةً).
 آری علمی که چنین اثری دارد مایهٔ رجاء و امیدواری است.
 با توجّه به آنچه در این آیه و آیه پیشین آمده، چنین نتیجه می‌گیریم که علمای راستین دارای این صفاتند:
 از نظر روحی قلبشان مملو از خشیت و ترس آمیخته با عظمت خدا است، از نظر گفتار
 زبانشان به تلاوت آیات خدا مشغول است، از نظر عمل روحی و جسمی نماز می‌خوانند و
 او را عبادت می‌کنند، از نظر عمل مالی از آنچه دارند در آشکار و پنهان انفاق می‌نمایند و
 سرانجام از نظر هدف، افق فکرشان آن چنان بالا است که دل از دنیای مادی زودگذر برکنده،
 تنها به تجارت پرسود الهی می‌نگرند، که دست فنا به دامانش دراز نمی‌شود.
 در حدیث جالبی چنین آمده: مردی خدمت رسول خدا عرض کرد: «چرا
 من مرگ را دوست ندارم؟» فرمود: «آیا مال و ثروتی داری؟» عرض کرد: «آری»
 فرمود: «آن را پیش از خودت بفرست» عرض کرد: «نمی‌توانم».

فرمود : «إِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ مَعَ مَالِهِ إِنْ قَدَّمَهُ أَحَبَّ أَنْ يُلْحَقَ بِهِ وَإِنْ أَخَّرَهُ أَحَبَّ أَنْ يَتَأَخَّرَ: قلب انسان همراه اموال او است، اگر آن را پیش از خود بفرستد، دوست دارد به آن ملحق شود و اگر آن را نگه دارد، دوست دارد همراه آن بماند»^(۱)

این حدیث در حقیقت روح آیه فوق را منعکس ساخته، زیرا می‌گوید: آن‌ها که نماز را برپایمی‌دارند و انفاق در راه خدا می‌کنند، امید و علاقه به سرای دیگر دارند، چرا که نیکی‌ها را قبل از خود فرستاده‌اند و مایلند به آن ملحق شوند.

امتیازات شش‌گانه تجارت انسان‌ها با خدا

در بسیاری از آیات قرآن این جهان به تجارت خانه‌ای تشبیه شده که تاجران آن انسان‌ها و مشتری پروردگار بزرگ و متاع آن عمل صالح و بها بهشت و رحمت و رضای او است.^(۲)

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۸، صفحه ۴۰۷، ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۱ / صف، ۱۱۱ / توبه، ۲۰۷ / بقره و ۷۴ / نساء.

و اگر درست بیندیشیم این تجارت عجیب با خداوند کریم بی نظیر است، چراکه دارای امتیازاتی است که در هیچ تجارتی وجود ندارد:

❧ ۱- تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده، سپس در مقام خریداری بر می آید.

❧ ۲- او خریدار است، در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چراکه خزائن همه چیز نزد او است.

❧ ۳- او «متاع قلیل» را به «بهای گزاف» می خرد، «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرُ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ: ای خدایی که عمل کم را می پذیرد و گناهان بسیار را می بخشد».

❧ ۴- حتی متاع بسیار ناچیز را خریدار است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ».

❧ ۵- گاه بها را هفت صد برابر و گاه افزون تر از آن می دهد (۲۶۱ / بقره).

❧ ۶- علاوه بر پرداخت این بهای عظیم، باز از فضل و رحمتش آنچه در فکر نمی گنجد بر آن می افزاید: «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (آیه مورد بحث).

و چه تأسف آور است که انسان خردمند آزاده چشم از چنین تجارتی بر بندد و به غیر آن روی آورد و از آن بدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد.

امیرمؤمنان علی می فرماید : «وَأَنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا: بدانید که برای سرمایه هستی شما بهایی غیر از بهشت نیست، آن را به غیر این بها نفروشید.» (۱)

﴿۳۰﴾ لِيُوقِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ

(آنها این اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آنها دهد و از

فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکرگزار است.

تعبیر به «أُجُور» (جمع أَجْر) به معنی «مزد» در حقیقت لطفی است از سوی پروردگار، گویی بندگان را در مقابل اعمال صالح طلبکار خود می داند، در حالی که بندگان هر چه دارند از او است، حتی قدرت برای انجام اعمال صالح نیز از سوی او اعطا شده.

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۵۶.

این آیه در حقیقت اشاره به نهایت اخلاص مؤمنین است که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند، هر چه می‌خواهند از او می‌خواهند و برای ریا و تظاهر و تحسین و تمجید این و آن گامی برنمی‌دارند، چرا که مهم‌ترین مسأله در اعمال صالح همان نیت خالص است.

و از این تعبیر محبت آمیزتر جمله : «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» است که به آنان نوید می‌دهد، علاوه بر پاداش معمولی که آن خود گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است، از فضل خود بر آنان می‌افزاید و مواهبی که در هیچ فکری نمی‌گنجد و هیچ‌کس در این جهان توانایی تصور آن را ندارد، از فضل گسترده‌اش به آن‌ها می‌بخشد. در حدیثی از ابن مسعود آمده که پیامبر در تفسیر همین آیه فرمود : «هُوَ الشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ مِمَّنْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا فِي الدُّنْيَا: منظور مقام شفاعت است که به آن‌ها داده می‌شود، تا درباره کسانی که در دنیا به آن‌ها خوبی کرده‌اند، ولی بر

اثر اعمالشان مستحق عذابند شفاعت کنند» (۱)

به این ترتیب آن‌ها نه تنها خود اهل نجاتند که برای دیگران نیز به فضل پروردگار مایه نجاتند. جمله «إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» نشان می‌دهد که نخستین لطف پروردگار در حق آن‌ها همان آمرزش گناهان و لغزش‌هایی است که احیاناً از آن‌ها سرزده، چرا که بیشترین نگرانی انسان، نگرانی از این ناحیه است. بعد از آن‌که از این نظر آسوده خاطر شدند، آن‌ها را مشمول «شکر» خود قرار می‌دهد، یعنی از اعمالشان تشکر می‌کند و برترین جزا را به آن‌ها می‌بخشد. ﴿۳۱﴾ وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ

آن‌چه از کتاب به تو وحی کردیم، حق است و هماهنگ با کتب پیش از آن، خداوند نسبت به بندگانش خیر و بیناست.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «اصل حق به معنی مطابقت و موافقت است و این کلمه بر چند معنی اطلاق می‌شود: نخست؛ کسی که چیزی را براساس حکمت ایجاد می‌کند و به همین دلیل به خداوند حق گفته می‌شود: «فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ» (۳۲/یونس). دوم؛ به چیزی که براساس حکمت ایجاد شده، نیز حق گفته می‌شود و چون عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت، تمام آن حق است، چنان که قرآن می‌گوید: «مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ»: خداوند این موجودات (خورشید و ماه و منازل آن‌ها) را جز به حق نیافریده» (۵/یونس). سوم؛ به اعتقاداتی که مطابق واقعیت‌ها است، حق گفته می‌شود: «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ»: خداوند مؤمنان را به سوی آن چه از حق اختلاف کرده بودند، رهنمون شد» (۲۱۳/بقره).

چهارم؛ به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام می‌شود نیز حق

گفته می‌شود، همان‌گونه که می‌گوییم : «سخن تو حق است و کردارت حق». (۱)
 بنابراین حق بودن قرآن مجید هم از این نظر است که سخنی است مطابق مصالح و
 واقعیّت‌ها و هم از این نظر که عقاید و معارف موجود در آن با واقعیّت هماهنگ است و هم
 کار خداوندی است که آن را بر اساس حکمت آفرید و خود خداوند که عین حق است در آن
 تجلّی کرده و عقل چیزی را که حق و واقعیّت است، تصدیق می‌کند.
 جمله «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است، چرا که
 هماهنگ با نشانه‌هایی است که در کتب پیشین درباره آن و آورنده‌اش آمده است (در
 این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه ۴۱ از سوره بقره مطرح شده است). (۲)

۱- «مفردات راغب» ، مادة «حَقَّ» .

۲- به «تفسیر نمونه» ، جلد اول ، صفحه ۲۱۰ به بعد مراجعه شود.

جمله «إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» بیانگر علت حقایق قرآن و هماهنگی آن با واقعیت‌ها و نیازها است، چرا که از سوی خداوندی نازل شده که بندگان خود را به خوبی می‌شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بینا است.

«خبیر» به معنی آگاهی از بواطن و عقاید و نیات و ساختمان روحی انسان و «بصیر» به معنی بینایی نسبت به ظواهر و پدیده‌های جسمانی او است. (۱)

﴿۳۲﴾ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ

سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث داده‌ایم، (۳۲) از میان آن‌ها عده‌ای بر خود ستم کردند و عده‌ای میانه روی بودند و عده‌ای به اذن خدا در نیکی‌ها از همه (پیشی) گرفتند و این فضیلت بزرگی است.

۱- «فخر رازی»، در «تفسیر کبیر» ذیل آیه مورد بحث.

وارثان حقیقی میراث انبیاء

روشن است که منظور از «کتاب» در این جا همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید).

تعبیر به «ارث» در این جا و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به خاطر آن است که «ارث» به چیزی گفته می شود که بدون داد و ستد و زحمت به دست می آید و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را این گونه در اختیار مسلمانان قرارداد.

در این جا روایات فراوانی از طرق اهل بیت وارد شده که در همه آنها «بندگان برگزیده خدا» به امامان معصوم تفسیر شده است.^(۱)

این روایات بیان مصادیق روشن و درجه اول است و مانع از آن نخواهد بود که علماء و دانشمندان امت و صالحان و شهدایی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی و تداوم

۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود.

بخشیدن به دستورهای آن تلاش و کوشش کردند، در عنوان «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا: بندگان برگزیده خداوند» داخل باشند.

سپس به یک تقسیم‌بندی مهم در این زمینه پرداخته، می‌گوید: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ». ظاهر آیه این است که این گروههای سه‌گانه در میان «برگزیدگان خداوند» که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند، می‌باشند.

به تعبیر روشن‌تر: خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته، امتی که برگزیده خدا است، ولی در میان این امت گروههای مختلفی یافت می‌شوند: بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش کوتاهی کرده و در حقیقت بر خویشتن ستم نمودند، این‌ها مصداق «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» می‌باشند. گروهی دیگر تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده‌اند، هر چند لغزش‌ها و نارسایی‌هایی در کار خود نیز داشته‌اند، این‌ها مصداق «مُقْتَصِدٌ» (میانه رو) می‌باشند.

و بالاخره گروه ممتازی وظایف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته‌اند، این گروه پیش رو همان‌ها هستند که در آیه فوق از آن‌ها به عنوان «سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» تعبیر شده.

ممکن است در این جا گفته شود که وجود گروه «ظَالِم» با جمله «اضْطَفَيْنَا» که دلیل بر این است که همه این گروه‌ها برگزیدگان خدا هستند، منافات دارد، در پاسخ می‌گوییم: این شبیه آیه ۱۱۰ آل عمران است که می‌گوید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها قدم به عرصه حیات گذاشتید».

هدف از این گونه تعبیرات فرد فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است، هر چند در میان آن‌ها قشرها و گروه‌های مختلفی یافت شود.

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که: چرا نخست از گروه ظالمان، سپس میانه روان و بعد «سَابِقِينَ بِالْخَيْرَاتِ» سخن می‌گوید، در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می‌رسد؟ در حدیثی از امام صادق نقل شده که فرمود: «ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش

مأیوس نگردد و سابقین به خیرات را از این رو مؤخر نموده، تا به عملشان مغرور نگردند» (۱)

﴿۳۳﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ

(پاداش آنها) باغ‌های جاویدان بهشت است که وارد آن می‌شوند، در حالی‌که به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته‌اند و لباسشان در آن جاز حریر است.

آن جاکه نه غمی است، نه رنجی و نه درماندگی

«جَنَّاتُ» جمع «جَنَّة» به معنی باغ و «عَدْنُ» به معنی استقرار و ثبات است و مَعْدِن را به این جهت مَعْدِن می‌گویند که جایگاه استقرار فلزات و جواهرات است، بنابراین «جَنَّاتُ عَدْنٍ» باغ‌های جاویدان بهشتی است.

این تعبیر نشان می‌دهد که نعمت‌های عظیم بهشتی جاودانی و ثابت است و

۱- تفسیر «ابوالفتح رازی»، جلد ۹، ذیل آیات مورد بحث.

همچون مواهب دنیای مادی آمیخته به اضطراب ناشی از بیم زوال نیست، بهشتیان نه تنها باغی از بهشت که باغ‌های بسیاری در اختیار دارند.

سپس به سه بخش از نعمت‌های بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری و بعضی جنبه معنوی و باطنی و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هرگونه مانع و مزاحم است، اشاره کرده، می‌گوید: (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ). آن‌ها در این دنیا به زرق و برق‌ها بی‌اعتنایی کردند و خود را اسیر زر و زیور نساختند و درحالی‌که محرومان لباس کرباس هم در تن نداشتند، در بند لباس‌های فاخر نبودند، خداوند به جبران این‌ها در جهان دیگر بهترین لباس‌ها و زیورها را بر آن‌ها می‌پوشاند.

آن‌ها در این جهان ظاهر خویش را به خیرات آراستند، خدا نیز در جهان دیگر که جهان تجسم اعمال است، ظاهرشان را به انواع زیورها می‌آراید.

﴿۳۲﴾ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ

آن‌ها می‌گویند حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت،

چرا که پروردگار ما غفور و شکور است.
 «حَزَن» و «حُزْن» چنان که در بسیاری از کتب لغت و تفسیر آمده، هر دو به یک معنی است و در اصل به معنی ناهمواری زمین است و از آن جا که غم و اندوه، روح انسان را ناهموار و خشن می‌سازد، این تعبیر در این معنی به کار رفته است.
 آن‌ها از این موهبت عظیم که نصیبشان شده و تمام عوامل غم و اندوه به برکت لطف الهی از محیط زندگیشان دور گشته و آسمان روحشان از لکه‌های ابرهای تاریک اندوه پاک شده، خدا را حمد و ستایش می‌کنند، نه ترسی از عذاب الهی دارند، نه وحشتی از مرگ و فنا، نه موجبات ناامنی خاطر فراهم است و نه آزار بداندیشان و تحمیلات ناپاکان و جباران و همنشینی بدان و نااهلان.
 سپس این مؤمنان بهشتی می‌افزایند (إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ).
 با وصف غفوریتش اندوه سنگین لغزش‌ها و گناهان را برطرف ساخته و با وصف شکوریتش، مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آن‌ها نمی‌افتد، به ما

ارزانی داشته.

گناهان بسیار ما را، غفرانش پوشانده و اعمال اندک و ناچیز ما را با شکوریتش پاداش فراوان بخشیده.

﴿۳۵﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ

خداوندی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آن جا رنجی به ما می‌رسد و نه سستی و واماندگی.

«نَصَب» به معنی مشقت و زحمت است و «لُغُوب» را نیز بسیاری از ارباب لغت و مفسران به همین معنی دانسته‌اند، درحالی‌که بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته‌اند: «نَصَب» را به مشقت‌های جسمانی می‌گویند: و «لُغُوب» را به تعب و زحمت روحانی. (۱)

بعضی نیز «لُغُوب» را به معنی سستی و واماندگی ناشی از مشقت و رنج دانسته‌اند

۱- «روح المعانی»، جلد ۲۲، صفحه ۱۸۴، ذیل آیه مورد بحث.

و به این ترتیب «لُغُوب» نتیجه «نَصَب» می شود. (۱)
و به این ترتیب در آن جا نه عوامل مشقت بار جسمانی وجود دارد، نه از اسباب رنج روحی خبری است.
از یک سو آن جا سرای اقامت است و چنان نیست که انسان تا می خواهد به محیط آن آشنا شود و به آن دل ببندد، بانگ «الرَّحِيل» سر داده شود.
و از سوی دیگر با این که عمر طولانی آن به ابدیت می پیوندد و در چنین مدتی قاعدتاً انتظار تعب و درد و مشقتی می رود، مطلقاً در آن جا خبری از این امور نیست، حتی طول مدت نیز باعث ملال و خستگی نمی شود، که هر روز نعمت جدید و جلوه تازه ای از نعمت ها و جلوه های پروردگار به بهشتیان ارائه می شود.
﴿۳۶﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ

۱- «روح المعانی»، جلد ۲۲، صفحه ۱۸۴، ذیل آیه مورد بحث.

مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ

کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آنها است، هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی‌شود، تا بمیرند و نه چیزی از عذابش از آنها تخفیف داده می‌شود، این‌گونه هر کفر ان‌کننده‌ای را کیفر می‌دهیم .

معمولاً قرآن در کنار «وعده‌ها» به «وعیدها» و در کنار «بشارت‌ها» به «انذارها» می‌پردازد، تا دو عامل خوف و رجاء را که انگیزه حرکت تکاملی است، تقویت کند، چرا که انسان به مقتضای حب ذات تحت تأثیر غریزه «جلب منفعت» و «دفع ضرر» است.

در این‌جا نیز سخن از مجازات‌های مادی و معنوی است.

با این که آتش سوزان دوزخ و آن‌همه عذاب دردناک هر لحظه می‌تواند آنها را به کام مرگ فروبرد، ولی چون فرمان خداوند که همه چیز و از جمله مرگ و حیات به دست او است، صادر نشده، نمی‌میرند، باید زنده بمانند تا عذاب الهی را بچشند.

مرگ برای این‌گونه اشخاص یک دریچه نجات است، اما با جمله گذشته این دریچه

بسته شده، باقی می ماند دریچه دیگر و آن این که زنده بمانند و مجازاتشان تدریجاً تخفیف یابد و یا تحمل آن ها را بیفزاید، تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد، این دریچه را نیز با جمله دیگری می بندد و می گوید: (و لَا يُخَفِّفْ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا).

﴿۳۷﴾ وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ
 آن ها در دوزخ فریاد می زنند پروردگار! ما را خارج کن تا عمل صالح به جا آوریم، غیر از آن چه انجام می دادیم (در پاسخ به آن ها گفته می شود) آیا شمارابه اندازه ای که انسان در آن متذکر می شود، عمر ندادیم و انذار کننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یآوری نیست.
 «يَصْطَرِحُونَ» از ماده «صَرَخ» به معنی فریاد شدیدی است که انسان در مقام استغاثه و طلبیدن یار و یاور برای برطرف ساختن درد و رنج از دل بر می کشد.
 تعبیر به «صَالِحاً» (به صورت نکره) اشاره به این است که ما کمترین عمل صالحی

انجام ندادیم و لازمه‌اش این است که این همه عذاب و رنج برای کسانی است که هیچ راهی به سوی خدا در زندگی نداشته‌اند و غرق در عصیان و گناه بودند، بنابراین انجام پاره‌ای از اعمال صالح نیز ممکن است، مایه نجات گردد.

تعبیر به «نَعْمَلُ» که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می‌باشد، نیز تأکیدی بر همین معنی است، که مایه‌ی مشغول اعمال ناصالح بودیم.

آری گناه‌کار در آغاز کار طبق فطرت پاک انسانی زشتی اعمال خود را درک می‌کند، ولی کم‌کم به آن خو می‌گیرد و قبح آن در نظرش کاسته می‌شود، کم‌کم از این فراتر می‌رود و در نظرش خوب جلوه می‌کند، چنان که قرآن می‌گوید: «زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ: اعمال زشتشان در نظرشان زینت داده شده است» (۳۷ / توبه).

و گاه می‌گوید: «وَهُمْ يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً: آنها چنین می‌پندارند که عمل نیکی انجام می‌دهند» (۱۰۴/کهف).

به هر حال در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آنها داده

می شود، می فرماید : «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ...».

این آیه با صراحت می گوید : شما چیزی کم نداشتید، زیرا به اندازه کافی فرصت در اختیارتان بود و به مقدار لازم اندازکننده الهی به سراغ شما آمد و این دو رکن بیداری و نجات حاصل گشت، بنابراین عذر و بهانه ای برای شما وجود ندارد، اگر مهلت کافی نداشتید، عذری بود و اگر مهلت داشتید و معلّم و مربّی و رهبر و هادی به سراغ شما نمی آمد، باز عذری امّا با وجود این دو دیگر چه عذر و بهانه ای؟

«تذیّر» (بیم دهنده) معمولاً در آیات قرآن اشاره به وجود انبیاء مخصوصاً، پیامبر اسلام است، ولی بعضی از مفسران در این جا معنی گسترده تری برای آن ذکر کرده اند که هم پیامبران را شامل می شود و هم کتب آسمانی و هم حوادث بیدار کننده، همچون مرگ دوستان و نزدیکان و پیری و ناتوانی.^(۱)

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث .

این نکته نیز شایان توجه است که در روایات اسلامی درباره حدی از عمر که برای بیداری و تذکر انسان کافی است، تعبیرات گوناگونی وارد شده است:

در بعضی به شصت سال تفسیر شده، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام می خوانیم: «مَنْ عَمَّرَهُ اللَّهُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَدْ عَذَّرَ إِلَيْهِ: کسی را که خدا شصت سال عمر به او داده، راه عذر را بر او بسته»^(۱)

همین معنی از امیر مؤمنان علی نیز نقل شده است.^(۲)

ولی در حدیث دیگری از امام صادق مقدر آن فقط هجده سال تعیین شده است.^(۳)

البته ممکن است روایت اخیر اشاره به حداقل و روایات قبل اشاره به حداکثر باشد، بنابراین منافاتی میان این روایات نیست، حتی بر سنین دیگر نیز، به تفاوت افراد، قابل تطبیق است و به هر حال گستردگی مفهوم آیه محفوظ خواهد بود.

۱ و ۲ و ۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

﴿ ۳۸ ﴾ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

خداوند از غیب آسمانها و زمین آگاه است و هم او آنچهره ادر درون دلهاست، می داند. آری او می داند اگر به درخواست دوزخیان پاسخ مثبت گفته شود و باز به دنیا برگردند، همان اعمال گذشته را ادامه خواهند داد، همانگونه که در آیه ۲۸ سوره انعام صریحاً آمده است: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ: اگر بازگردند به سراغ همان کارهایی می روند که از آن نهی شده بودند، آنها دروغ می گویند».

علاوه بر این، آیه هشدار می دهد به همه مؤمنان که در اخلاص نیت خویش بکوشند و جز خدا کسی را در نظر نداشته باشند که اگر کمترین ناخالصی در نیت و انگیزه آنها باشد، او که از همه عیوب آگاه است، آنها را می داند و بر طبق آن جزای می دهد.

منظور از «ذات الصُّدُور» چیست؟

در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از ۱۱۰ آیه) این جمله عیناً یا با تفاوت مختصری تکرار شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

واژه «ذات» که مذكر آن «ذُو» می باشد، در اصل به معنی «صاحب» آمده است، هر چند در تعبیّرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می رود، امّا به گفته «راغب» در «مفردات» این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد.

بنابراین جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» مفهومی این می شود که خداوند از صاحب و مالک دل ها با خبر است، این جمله کنایه لطیفی از عقاید و نیات انسان ها است، چرا که اعتقادات و نیات، هنگامی که در دل مستقر شوند، گویی مالک قلب انسان می گردند و بر آن حکومت می کنند و به همین دلیل این عقاید و نیات صاحب و مالک دل انسانی محسوب می شود. این همان است که بعضی از بزرگان علماء از آن استفاده کرده و در این عبارت آن را مجسم کرده اند: «الْإِنْسَانُ أَرَأَاهُ وَ أَفْكَارُهُ، لَا صُورَتُهُ وَ أَغْضَائُهُ: انسان همان عقاید و افکارش می باشد، نه صورت و اعضاء پیکرش»^(۱).

۱- عالم بزرگوار مرحوم «کاشف الغطا» در «اصل الشیعة و اصولها» .

﴿ ۳۹ ﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَ لَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا

او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد، هرکس کافر شود به زیان خودش خواهد بود و کافران را کفرشان جز خشم و غضب در نزد پروردگار چیزی نمی‌افزاید و (نیز) کفرشان جز زیان و خسران چیزی بر آنها اضافه نمی‌کند.

«خَلَائِفَ» در این جا خواه به معنی جانشینان و نمایندگان خدا در زمین باشد، خواه به معنی جانشینان اقوام پیشین (هر چند معنی دوم در این جا نزدیک تر به نظر می‌رسد) دلیل بر نهایت لطف خداوند بر انسان‌ها است که همه امکانات زندگی را در اختیار آنها گذاشته است. او عقل و شعور و فکر و هوش داده، او انواع نیروهای جسمانی را به انسان ارزانی داشته، او صفحه روی زمین را مملو از انواع نعمت‌ها کرده و او طریقه استفاده کردن از این امکانات را به انسان آموخته است، با این حال چگونه ولی نعمت اصلی خود را فراموش کرده، دست به دامن معبودهای خرافی و ساختگی می‌زند؟ در حقیقت این جمله بیان

«توحید ربوبیت» است که خود دلیلی بر «توحید عبادت» می باشد.

این جمله در ضمن هشدار است به همه انسان ها که بدانند دوران آنها ابدی و جاودانی نیست، همان گونه که آنها جانشین اقوام دیگر شدند، پس از چند روزی آنها نیز می روند و اقوام دیگری جانشین خواهند شد، لذا درست باید بنگرند که در این چند روز زندگی چه می کنند، چه آینده ای را برای خود رقم می زنند و چگونه تاریخی از آنها در جهان دیگر یادگار می ماند؟

به همین دلیل بلافاصله می گوید: «فَمَنْ كَفَرَ... إِلَّا خَسَارًا».

کفر انسان تنها به زیان خود اوست، پس به دودلیل برای این مسأله اقامه می کند: نخست این که: این کفران و بی ایمانی در نزد پروردگار آنها که بخشنده همه نعمت ها است، چیزی جز خشم و غضب به بار نمی آورد.

دیگر این که: علاوه بر خشم الهی، این کفر چیزی جز زیان بر آنها نمی افزاید، سرمایه عمر و هستی خویش را از کف می دهند و شقاوت و انحطاط و تاریکی و

ظلمت را برای خود می‌خرند، چه زبانی از این بالاتر؟

و هر یک از این دو دلیل برای محکوم ساختن این روش نادرست کافی است. تکرار «لَا يَزِيدُ» (نمی‌افزاید) آن هم به صورت فعل مضارع که دلیلی بر استمرار است، اشاره‌ای به این حقیقت است که انسان طبعاً در جستجوی افزایش و زیاده است، اگر در مسیر توحید قرار گیرد، افزایش سعادت و کمال خواهد داشت و اگر در مسیر کفر گام نهد، افزایش خشم و غضب پروردگار و زیان و خسران نصیبش خواهد شد.

منظور از خشم و غضب در مورد پروردگار چیست؟

خشم و غضب در مورد پروردگار نه به آن معنی است که در مورد انسان‌ها می‌باشد، زیرا خشم در انسان یک نوع هیجان و برافروختگی درونی است، که سرچشمه حرکات تند و شدید و خشن می‌شود و نیروهای وجود انسان را برای دفاع، یا گرفتن انتقام، بسیج می‌کند، ولی در مورد پروردگار هیچ یک از این مفاهیم که از آثار موجودات متغیر و ممکن است، وجود ندارد، بلکه خشم الهی به معنی برچیدن دامنۀ رحمت و دریغ داشتن لطف

از کسانی است که مرتکب اعمال زشتی شده‌اند.

﴿۴۰﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا

بگو آیا فکر نمی‌کنید این معبودانی را که شریک خدا قرار داده‌اید، به من نشان دهید،

چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا این که شرکی در (آفرینش و مالکیت) آسمان‌ها دارند؟

یا به آن‌ها کتابی (آسمانی) داده‌ایم و دلیلی از آن برای (شرک) خود دارند؟ نه هیچ‌یک

از این‌ها نیست، ظالمان فقط وعده‌های دروغین به یکدیگر می‌دهند.

جمله «أَرَأَيْتُمْ» به معنی آیا نمی‌بینید، آیا فکر نمی‌کنید؟ می‌باشد، ولی بعضی از مفسران

آن را به معنی «أَخْبِرُونِي» (به من خبر دهید) گرفته‌اند، بحث مشروحی در این زمینه در جلد ۵

«تفسیر نمونه» صفحه ۲۳۱ ذیل آیه ۴۰ سورة انعام مطرح شده است.

با این حال پرسش آن‌ها چه دلیلی دارد؟ معبود بودن فرع بر خالق بودن است، اکنون که

شما می‌دانید خالق آسمان و زمین منحصرأ خدا است، معبود هم غیر از او نخواهد بود، چرا که همیشه توحید خالقیت، دلیل در توحید عبودیت است. حال که ثابت شد هیچ دلیل عقلی برای مدعای شما نیست، آیا دلیلی از نقل در اختیار دارید؟ «آیا کتابی (آسمانی) در اختیار آنها گذاشته‌ایم و آنها دلیل روشنی از آن بر کار خود دارند؟» (اَمْ اَتَيْنَاهُمْ كِتَاباً فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ).

نه آنها هیچ دلیل و بینه و برهان روشنی از کتب الهی در اختیار ندارند، پس سرمایه آنها چیزی جز مکر و فریب نیست «بلکه این ستمگران به یکدیگر وعده‌های دروغین می‌دهند» (بَلْ اِنَّ يَئِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً الْاُغْرُوراً).

به تعبیر دیگر: اگر بت پرستان و سایر مشرکان از هر گروه و هر صنف ادعا دارند، بت‌ها قدرتی در انجام خواسته‌های آنها در روی زمین دارند، باید نمونه‌ای از خلقت زمینی آنها را ارائه دهند.

و اگر معتقدند که این بت‌ها مظهر فرشتگان و ملائکه و مقدسین آسمانی هستند، باید

شرکت آن‌ها را در آفرینش آسمان‌ها نشان دهند. و اگر معتقدند که این‌ها شریک در خلقت نیستند، تنها مقام شفاعت به آن‌ها واگذار شده، بایدسندی از کتب آسمانی برای اثبات این مدعا بیاورند. حال که هیچ یک از این مدارک را در اختیار ندارند، پس ستمگران فریب کاری هستند که در گوش یکدیگر سخنان دروغین می‌گویند. قابل توجه این که منظور از «زمین و آسمان» در این جا مجموعه مخلوقات زمینی و آسمانی است و تعبیر به خلقت در مورد زمین و شرکت در مورد آسمان، اشاره به این است که شرکت در آسمان‌ها باید از طریق خلقت باشد. تعبیر به وعده‌های «غُرُور» ناظر به این است که بت پرستان این خرافات و اوهام را به صورت وعده‌های توخالی از یکدیگر می‌گرفتند و به صورت شایعه و تقلیدهای بی‌اساس بعضی به بعضی دیگر القا می‌کردند.

﴿۲۱﴾ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا

مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

خداوند آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد، تا از نظام خود منحرف نشوند و هرگاه منحرف گردند، کسی جز او نمی‌تواند آن‌ها را نگاه دارد، او حلیم و غفور است. نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است، که نگهداری و تدبیر و حفظ آن‌ها نیز به دست قدرت او است، بلکه آن‌ها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند و هر زمان خلقت نوینی و فیض هستی، لحظه به لحظه از آن مبدأ فیاض به آن‌ها می‌رسد، که اگر لحظه‌ای رابطه آن‌ها با آن مبدأ بزرگ قطع شود، راه فنا و نیستی را پیش می‌گیرند.

اگر نازی کند یک دم فرو ریزند قالب‌ها

کرات آسمانی بی‌آن‌که به جایی بسته باشند، میلیون‌ها سال در قرارگاه خود یا مداری که برای آن‌ها تعیین شده در حرکتند، بی‌آن‌که کمترین انحراف پیدا کنند، همان‌گونه که نمونه آن را در منظومه شمسی می‌نگریم، کره زمین ما میلیون‌ها، بلکه میلیارد‌ها سال است بر دور آفتاب در مسیر خود با نظم دقیقی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سرچشمه

می‌گیرد، می‌چرخد و سر بر فرمان پروردگار دارد.

سپس به‌عنوان تأکید می‌افزاید: «وَلَيْنُزَالَنَا أَنْزَلْنَاهُمْ مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ». نه بت‌های ساختگی شما، نه فرشتگان و نه غیر آنها، هیچ‌کس قادر بر نگهداری نظم آسمان‌ها و زمین نیست.

﴿۴۲﴾ **وَاقْسُمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِلَّهِ يُدْرِكُ الْأَفْئِدَةَ وَاسْمِ الْفِرْعَوْنَ أَكْثَرُ لَبْثًا فَلَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِلَّهِ يُدْرِكُ الْأَفْئِدَةَ وَاسْمِ الْفِرْعَوْنَ أَكْثَرُ لَبْثًا**

آنها با نهایت تأکید سوگند خوردند که اگر پیامبری انذارکننده به سراغ آنها بیاید، هدایت یافته‌ترین امت‌ها خواهند بود، اما هنگامی که پیامبری برای آنها آمد، جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود.

«ایمان» جمع «یمین» به معنی سوگند است و در اصل یمین به معنی دست راست می‌باشد، اما از آن‌جاکه به هنگام سوگند و بستن عهد و پیمان، دست راست را به هم می‌دهند و قسم یاد می‌کنند، این کلمه تدریجاً در معنی سوگند به کار رفته است. «جهْد» از ماده «جهاد» به معنی تلاش و کوشش است، بنابراین تعبیر

«جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ» اشاره به سوگند مؤکد است.

آری آن‌ها هنگامی که تماشاگر صفحات تاریخ گذشته بودند که از بی‌وفایی‌ها و ناسپاسی‌ها و کارشکنی‌ها و جنایات امت‌های پیشین مخصوصاً یهود نسبت به پیامبران‌شان سخن می‌گفت، بسیار تعجب می‌کردند و همه‌گونه ادعا درباره خود داشتند و لاف‌ها می‌زدند. اما هنگامی که «محک تجربه آمد به میان» و کوره امتحان سخت داغ شد و خواسته آن‌ها عملی شد، نشان دادند که آن‌ها نیز از همان قماشند، به طوری که قرآن در دنباله همین آیه فرموده: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ اِلَّا نِفُورًا».

این تعبیر نشان می‌دهد که آن‌ها قبلاً نیز برخلاف ادعاهایشان طرفدار حق نبودند، قسمتی از آیین ابراهیم را که در میان آن‌ها وجود داشت، محترم نمی‌شمردند و هر روز به بهانه‌ای آن را زیر پا می‌گذاشتند، برای «مستقلات» عقلیه و فرمان خرد نیز ارج و بهایی قائل نبودند و با قیام پیامبر اسلام و جریحه‌دار شدن تعصب جاهلان آن‌ها و به خطر افتادن منافع نامشروعشان فاصله آن‌ها از حق بیشتر شد، آری همیشه از حق فاصله داشتند و اکنون بیش از هر زمان.

﴿۴۳﴾ اِسْتَكْبَارًا فِی الْاَرْضِ وَ مَكْرَ السَّیِّءِ وَ لَا یَحِیْقُ الْمَكْرُ السَّیِّءُ
اِلَّا بِاَهْلِهِ فَهَلْ یَنْظُرُونَ اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلَیْنَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِیْلًا
وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَحْوِیْلًا

این ها همه به خاطر آن بود که استکبار در زمین ورزیدند و حيله گری های سوء داشتند، اما این حيله گری های سوء تنها دامن صاحبانش را می گیرد، آیا آن ها چیزی جز سنت پیشینیان (و عذاب های دردناک آن ها) را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی .

استکبار و حيله گری سرچشمه بدبختی های آن ها بود

جمله «لَا یَحِیْقُ» از ماده «حَاقَ» به معنی نازل نمی شود و اصابت نمی کند و احاطه نمی یابد، می باشد، اشاره به این که حيله گری ها ممکن است موقتاً دامن دیگران را بگیرد، ولی سرانجام به سراغ صاحب آن می آید، او را در برابر خلق خدا رسوا و بینوا و در پیشگاه الهی شرمسار می کند، همان سرنوشت شومی که مشرکان مکه پیدا کردند.

«نَظَر» و «اِنْتِظَار» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید گاه به یک معنی می آید. در حقیقت این آیه می گوید: آن ها تنها به دوری کردن از این پیامبر بزرگ الهی قناعت نکردند، بلکه برای ضربه زدن به آن از تمام توان و قدرت خود کمک گرفتند و انگیزه اصلی آن کبر و غرور و عدم خضوع در مقابل حق بود. در دنباله آیه این گروه مستکبر و مکار و خیانت کار را با جمله پرمعنی و تکان دهنده ای تهدید کرده، می گویند: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ».

این جمله کوتاه اشاره ای به تمام سرنوشت های شوم اقوام گردنکش و طغیان گری همچون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم فرعون است که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند و قرآن بارها به گوشه هایی از سرنوشت شوم و دردناکشان اشاره کرده و در این جا با همین یک جمله کوتاه، تمام آن ها را در مقابل چشم این گروه مجسم می سازد. سپس برای تأکید بیشتر می افزاید: (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا).

چگونه امکان دارد خداوند قوم و جمعیتی را به خاطر اعمالی کیفر دهد، ولی گروه دیگری را که دارای همان برنامه‌اند، معاف دارد؟ مگر او حکیم و عادل نیست و همه چیز را از روی حکمت و عدل انجام نمی‌دهد؟

﴿۴۴﴾ **أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا**

آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند، چگونه شد؟ همان‌ها که از اینان قوی‌تر (و پر قدرت‌تر) بودند، نه چیزی در آسمان و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت، او دانا و تواناست.

فرعونیان که سرزمین مصر را جولانگاه قدرت خویش قرار داده بودند و نمرودیان که با قدرت تمام بر پهنه سرزمین بابل و کشورهای دیگر حکومت می‌کردند، آن چنان قوی بودند که بت‌پرستان مکه در برابر آنها هیچ به حساب نمی‌آیند.

این کوردلان مستکبر و حيله گران مکار، اگر گمان می کنند از چنگال قدرت خدا می توانند بگریزند، کورخوانده اند و اگر دست از اعمال زشت و ننگین خود برندارند، سرانجام به همان سرنوشت مرگ بار گردنکشان پیشین گرفتار خواهند شد.

بارها در قرآن مجید به این مطلب برخورد می کنیم که خداوند افراد بی ایمان و سرکش را به «سیر در ارض» و مشاهده آثار اقوامی که گرفتار عذاب الهی شده اند، دعوت می کند. این تأکیدهای مکرر دلیل بر تأثیر فوق العاده این مشاهدات در نفوس انسان ها است. آن ها باید بروند و آنچه را در تاریخ خوانده اند و یا از مردم شنیده اند، با چشم ببینند. بروند و فلک بر تاراج رفته فراعنه، کاخ های ویران شده کسرها، قبرهای درهم ریخته قیصرها و استخوان های پوسیده و خاک شده نمرودها و سرزمین های بلا دیده قوم لوط و ثمود را از نزدیک تماشا کنند و پندهای خموشان را بشنوند و به خروش خفتگان در دل خاک گوش فرا

دهند و آنچه را سرانجام بر سر خودشان خواهد آمد، با چشم خود ببینند. (۱)
 ﴿۴۵﴾ **وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ ذَاتِهِ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا**

هرگاه خداوند مردم را به کارهایی که انجام داده‌اند، مجازات کند، جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت، ولی (به لطفش) آن‌ها را تا سرآمد معینی تأخیر می‌اندازد (و مهلت می‌دهد تا خود را اصلاح کنند) اما هنگامی که اجل آن‌ها فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا می‌دهد) که او نسبت به بندگانش بیناست (و از اعمال و نیات همه آگاه است).

۱- در زمینیۀ «سیر در ارض» و مطالعۀ در آثار تکوینی
 خدا و همچنین آثار گذشتگان و اثرات فوق‌العاده آن در ساختن روح انسان،
 بحث مشروحی در جلد ۳، تفسیر نمونه، صفحه ۱۰۲ ذیل آیه ۱۳۷ داشته‌ایم.

اگر لطف او نبود، جنبنده‌ای بر پشت زمین نبود

«ذَابَّة» از مادّه «دَیَّب» به معنی آهسته راه رفتن و گام‌های کوتاه برداشتن است، ولی از نظر معنی لغوی معمولاً هر جنبنده‌ای را شامل می‌شود، خواه سریع راه برود و یا آهسته، ولی گاهی «دَوَابّ» به خصوص حیوانات سواری اطلاق می‌گردد.

در این جا دو سؤال مطرح می‌شود: نخست این که: این حکم عام (اگر خداوند مردم را به اعمالشان مجازات کند، کسی را بر صفحه زمین باقی نخواهد گذاشت) شامل انبیاء و اولیاء و صالحان نیز می‌شود. پاسخ این سؤال روشن است، زیرا این گونه احکام نظر به توده انسان‌ها و اکثریت قاطع آن‌ها دارد و پیامبران و امامان و صالحان که در اقلیت هستند، مسلماً از آن خارج می‌باشند، خلاصه هر حکمی استثنایی دارد و آن‌ها از این حکم مستثنی هستند. این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم اهل جهان غافلند، حریصند و مغرورند و منظور اکثریت آن‌ها است، در آیه ۴۱/ روم می‌خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»: فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار

شد، خدا می‌خواهد بعضی از نتایج اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید بازگردند». بدیهی است فساد نتیجه اعمال همه مردم نیست، بلکه نظر به اکثریت است. آیه ۳۲ همین سوره که انسان‌ها را به سه گروه «ظالم» و «میانه‌رو» و «سابق بالخیرات» (نیکان و پاکان) تقسیم می‌کند، شاهد دیگری بر این معنی است. بنابراین آیه فوق هیچ‌گونه منافاتی با مسأله عصمت انبیاء ندارد.

دیگر این که: آیا تعبیر به «ذائبة» (جنبنده) در آیه فوق شامل غیر انسان‌ها نیز می‌شود، یعنی آنان هم به خاطر مجازات انسان‌ها از میان خواهند رفت؟

پاسخ این سؤال با توجه به این نکته که فلسفه وجود جنبندگان دیگر، بهره‌گیری انسان‌ها از آنان است و هنگامی که نسل بشر برچیده شود، ضرورتی برای وجود آنها نیست، روشن است.

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که قبل از فوت فرصت‌ها بیدار می‌شوند و به سوی تو باز می‌گردند و گذشته تاریک خود را با نور حسنات و جلب رضای تو روشن می‌سازند.

پایان سوره فاطر

سورة یس

فضیلت تلاوت سورة «یس»

در فضیلت این سوره در حدیثی از پیامبر آمده است : «هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن ، یس است» . (۱)

در حدیثی از امام صادق نیز همین معنی آمده است و در ذیل آن می‌افزاید : «هر کس آنرا در روزی از غروب، بخواند در تمام طول روز محفوظ و پرروزی خواهد بود و هر کس آنرا در شب پیش از خفتن بخواند، خداوند هزار فرشته را بر او مأمور می‌کند که او را از هر شیطان رجیم و هر آفتی حفظ کنند» . (۲)

به این ترتیب باید اعتراف کرد که شاید کمتر سوره‌ای در قرآن مجید دارای این همه فضیلت بوده باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده بخشایگر

یس (۱)

سرآغاز «قلب قرآن»

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید با حروف مقطعه آغاز می شود (یا و سین). درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره های «بقره» و «آل عمران» و «اعراف» بحث های فراوانی داشته ایم. (۱)

ولی درخصوص سوره «یس» تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد: از جمله این که: این کلمه مرکب از «یا» (حرف ندا) و «سین» یعنی شخص پیامبر

۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۱، صفحه ۱۶ به بعد، و جلد ۲، صفحه ۳۰۳ و جلد ۶، صفحه ۷۷ مراجعه شود.

اسلام است و به این ترتیب پیامبر را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد. در احادیث مختلفی نیز آمده است که این کلمه یکی از نام های پیغمبر گرامی اسلام است. (۱)

لذا در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود: «يَسَّ اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: یس اسم رسول خدا است و دلیل بر آن این است که بعد از آن می فرماید: تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی». (۲)

﴿ ۲ ﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ

سوگند به قرآن حکیم

خداوند در این آیه «قرآن» را به «حکیم» توصیف می کند، درحالی که حکمت معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گویی قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا

معرفی می‌کند که می‌تواند درهای حکمت را به روی انسان‌ها بگشاید و به صراط مستقیمی که در آیات بعد به آن اشاره کرده، راهنمایی کند.

البته خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن همواره دارای دو فایده مهم است: نخست تأکید روی مطلب و دیگر بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد می‌شود، زیرا هیچ‌کس به موجودات کم ارزش سوگند یاد نمی‌کند.

﴿۳﴾ إِنَّكَ لَمِّنَ الْمُرْسَلِينَ

که تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستی.

﴿۴﴾ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

بر طریقی مستقیم.

در این آیه چیزی را که سوگند آیه قبل به خاطر آن بوده است، بازگو می‌کند، یعنی رسول بودن پیامبر آن هم رسالتی که توأم با حقیقت است و بودن پیامبر بر صراط مستقیم.

تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾

این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده.

تکیه روی «عزیز بودن» خداوند برای بیان قدرت او بر چنین کتاب بزرگ شکست‌ناپذیری است که در تمام طول اعصار و قرون به صورت یک معجزه جاویدان باقی می‌ماند و هیچ قدرتی نمی‌تواند عظمت آن را از صفحه دل‌ها محو کند.

و تکیه روی «رحیمیت» خداوند برای بیان این حقیقت است که رحمت او ایجاب کرده که چنین نعمت بزرگی را در اختیار انسان‌ها بگذارد.

در این جا سؤالی مطرح است که مگر می‌توان حقانیت یک پیامبر یا کتاب آسمانی را با سوگند و تأکید اثبات کرد؟

ولی پاسخ این سؤال در دل آیات فوق نهفته است، زیرا از یک سو قرآن را توصیف به حکیم بودن می‌کند، اشاره به این که حکمتش بر کسی پوشیده نیست و خود دلیل بر حقانیت خویش است.

دیگر این که پیامبر را به ره سپردن بر «صراط مستقیم» توصیف کرده، یعنی محتوای دعوت او خود بیان می‌کند که مسیر او، مسیر مستقیمی است، سوابق زندگی او نیز نشان می‌دهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.

و ما در بحث‌های دلایل حقایق پیامبران به این مطلب اشاره کرده‌ایم که یکی از بهترین طرق برای پی‌بردن به حقایق آن‌ها این است، که محتوای دعوت آنان دقیقاً بررسی شود، هرگاه هماهنگ با فطرت و عقل و وجدان بود و در سطحی قرار داشت که از انسان با نیروی بشری امکان پذیر نیست، به علاوه سوابق زندگی شخص پیامبر چنان بود که نشان می‌داد، مرد امانت و صداقت است، نه دروغ و مکر و تزویر، این امور قرائن زنده‌ای می‌شود بر این که او فرستاده خدا است و آیات فوق در حقیقت اشاره‌ای به هر دو مطلب است، بنابراین سوگند و ادعای فوق هرگز بی‌دلیل نیست.

از این گذشته از نظر فنّ مناظره، برای نفوذ در دل‌های منکران لجوج هر قدر عبارات محکم‌تر و قاطع‌تر و توأم با تأکید بیشتر مطرح شود، این افراد را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد.

باز سؤال دیگری مطرح می‌شود که چرا مخاطب را در این جمله شخص پیامبر قرار داده است، نه مشرکان و نه عموم مردم؟

پاسخ این‌که: هدف این بوده که تأکید کند تو بر حَقِّ و بر صراط مستقیم، خواه آن‌ها بپذیرند و خواه نپذیرند، به همین دلیل در رسالت سنگین خود کوشا باش و از عدم قبول مخالفان کمترین سستی به خود راه مده.

﴿ ٦ 〉 لِنُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ

تاقومی را انذار کنی که پدران آن‌ها انذار نشدند و لذا آن‌ها غافلند.

امیرمؤمنان علی در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَ لَا يَدْعِي نُبُوَّةً: خداوند هنگامی محمد را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی‌خواند و ادعای نبوت نمی‌کرد» (نهج البلاغه، خطبه ۳۳ و ۱۰۴).

هدف از نزول قرآن این بود که مردم غافل را هشیار و خواب‌زدگان را بیدار سازد و خطراتی که آن‌ها را احاطه کرده و گناہانی که در آن فرو رفته‌اند و شرک و فساد که به آن

آلوده شده‌اند، به آن‌ها یادآوری کند، آری قرآن پایه آگاهی و بیداری و کتاب پاک‌سازی دل و جان است.

﴿ ٧ 〉 لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

فرمان (الهی) دربارهٔ اکثر آن‌ها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی‌آورند.

منظور از «قَوْل» در این جا همان وعدهٔ عذاب جهنم برای پیروان شیاطین است، چنان‌که در آیه ۱۳ سوره سجده آمده است: «وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ: ولی سخن من دربارهٔ آن‌ها تحقق یافته که دوزخ را از جن و انس پر می‌کنم» و در آیه ۷۱ سوره زمر می‌خوانیم: «وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ: ولی حکم و وعدهٔ عذاب دربارهٔ کافران محقق شده است».

به هر حال این در مورد کسانی است که تمام خطوط ارتباطی خود را با خدا قطع کرده بودند، پیوندها را گسسته و تمام دریچه‌های هدایت را به روی خود بسته بودند و لجاجت و عناد و خیره‌سری را به حد اعلی رسانده‌اند، آری این‌ها هرگز ایمان نخواهند آورد و راه

بازگشتی ندارند، چراکه تمام پل‌ها را در پشت سر خود ویران کرده‌اند. حقیقت این است که انسان در صورتی اصلاح‌پذیر و قابل هدایت است که فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده‌اش به کلی پایمال نکرده باشد وگرنه تاریکی مطلق بر قلب او چیره خواهد شد و تمام روزه‌های امید برای او بسته می‌شود. ضمناً از این سخن روشن شد که منظور از این اکثریتی که هرگز ایمان نمی‌آورند، سران شرک و کفرند و همین‌گونه شد که گروهی در جنگ‌های اسلامی در حال شرک و بت‌پرستی کشته شدند و بعضی که باقی ماندند تا پایان کار در دل ایمان نداشتند وگرنه اکثریت مشرکان عرب بعد از فتح مکه به مفاد «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» (۲/نصر) گروه گروه وارد اسلام شدند.

﴿۸﴾ اِنَّا جَعَلْنَا فِيْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا فَهِيَ اِلَى الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ

مادر گردن‌های آن‌ها غل‌هایی قرار دادیم که تا چانه‌ها ادامه دارد و سرهای آن‌ها را به بالا نگاه داشته است.

«اَغْلَال» جمع «غَلَّ» در اصل از ماده «غَلَل» به معنی چیزی است که در وسط اشیایی

قرار گرفته، مثلاً به آب جاری که از لابلای درختان عبور می‌کند، «غَلَل» می‌گویند و «غُلّ» حلقه‌ای بود که بر گردن یا دست‌ها قرار می‌دادند، سپس آن را با زنجیر می‌بستند و از آن جا که گردن یا دست در میان آن قرار گرفته، این کلمه در مورد آن به کار رفته است، گاه غُلّ‌هایی که برگردن بوده، جداگانه به زنجیر بسته می‌شد و غُلّ‌های بردست جدا بوده، اما گاهی دست‌ها را در غُلّ می‌کردند و به حلقه‌هایی که بر گردن بود، می‌بستند و شخص زندانی و اسیر را شدیداً در محدودیت و فشار و شکنجه قرار می‌دادند.^(۱)

در هر صورت گاهی طوق «غُلّ» که برگردن گذارده می‌شد تا چانه ادامه پیدا می‌کرد و سر را به بالا نگه می‌داشت و در حالی که اسیر و زندانی فوق‌العاده از این جهت شکنجه می‌دید، از مشاهده اطراف خود باز می‌ماند.

و چه جالب است تشبیهی که از حال بت‌برستان لجوج به چنین انسان‌هایی شده، آن‌ها

۱- «مفردات راغب» و «قطر محیط» و «مجمع البحرین» ماده غلل .

طوق «تقلید» و زنجیر «عادات و رسوم خرافی» را بر گردن و دست و پای خود بسته‌اند و غل‌های آن‌ها آن قدر پهن و گسترده است که سر آن‌ها را بالا نگاه داشته و از دیدن حقایق محروم ساخته، آن‌ها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید. به هر حال آیه فوق هم می‌تواند ترسیمی از حال این گروه بی‌ایمان در دنیا باشد و هم بیان حال آن‌ها در آخرت که تجسمی است از مسائل این جهان و اگر این جمله به صورت ماضی ذکر شده، مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا در بسیاری از آیات قرآن مجید حوادث مسلم آینده با صیغه فعل ماضی بیان شده است و این همان است که در زبان ادباً معروف است که «مُضَارِعٌ مُتَحَقِّقُ الْوُقُوعِ» به شکل ماضی درمی‌آید» و نیز می‌تواند اشاره به هر دو معنی باشد، هم حال آن‌ها در این جهان و هم حالشان در جهان دیگر.

﴿٩﴾ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

و در پیش روی آن‌ها سدّی قرار دادیم و در پشت سرشان سدّی و چشمان آن‌ها را پوشانده‌ایم، لذا چیزی را نمی‌بینند.

از یک سو همچون اسیرانی هستند که در غلّ و زنجیرند، از سوی دیگر حلقه غلّ چنان پهن و گسترده است که سرهای آنها را به آسمان متوجّه ساخته و مطلقاً از اطراف خود چیزی نمی بینند.

از سوی سوّم سدی از پیش رو و پشت سر آنها را در محاصره خود قرار داده و راه پیش و پس را بر آنها بسته است.

و از سوی چهارم چشمان آنها بسته شده و قدرت دید و باصره آنها به کلی از کار افتاده است. خوب فکر کنید کسی که دارای چنین اوصافی است، چه کاری از او ساخته است؟ چه چیزی می فهمد؟ چه چیزی می تواند ببیند و چگونه می تواند گام بردارد و چنین است حال مستکبران خودخواه و خودبین و مقلدان کور و کر و متعصّبان لجوج در برابر چهره حقایق.

﴿۱۰﴾ وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

برای آنها یکسان است، چه اندازشان کنی یا نکنی، ایمان نمی آورند.

گفتار تو هر قدر نافذ و وحی آسمانی هر قدر مؤثر باشد، تا در زمین آماده وارد نشود،

تأثیر نخواهد گذاشت، اگر هزاران سال آفتاب عالمتاب بر شوره‌زار بتابد و باران‌های پربرکت بر آن نازل شود و نسیم بهاری مرتباً از آن بگذرد، محصولی جز خس و خاشاک نخواهد داشت که قابلیت قابل در کنار فاعلیت فاعل شرط است.

﴿۱۱﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ
تو تنها کسی را انذار می‌کنی که از این یادآوری الهی پیروی کند و از خداوند رحمن در پنهان‌ترسد، چنین کسی را به‌آمزش و پاداش پردازش بشارت‌ده.

چه کسانی انذار تو را می‌پذیرند

در این آیه دو وصف برای کسانی که «انذار» و «اندرز» پیامبر در آن‌ها مؤثر است، ذکر شده: پیروی از ذکر و خشیت از خداوند در پنهان، البته منظور از بیان این دو وصف همان آمادگی و جنبه «بِالْقُوَّة» آن است، یعنی انذار تنها در کسانی مؤثر واقع می‌شود که گوش شنوا و قلب آماده دارند، انذار در آن‌ها دو اثر می‌گذارد: نخست پیروی از ذکر و قرآن و دیگر احساس ترس در برابر پروردگار و مسؤولیت‌ها. و به تعبیر دیگر این دو حالت بالقوه در

آن‌ها وجود دارد، اما بعد از انذار به فعلیت می‌رسد بر خلاف کوردلان لجوج و غافل که هرگز نه گوش شنوا دارند، نه آماده خشیت‌اند.

این آیه درست مانند آیات نخستین سوره بقره است که می‌گوید: «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: این کتاب آسمانی شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است». منظور از «ذِکْر» به عقیده بسیاری از مفسران «قرآن مجید» است، زیرا این کلمه به همین صورت کسراً در قرآن در همین معنی به کار رفته است.^(۱)

ولی مانعی ندارد که منظور معنی لغوی آن، یعنی هرگونه یادآوری بوده باشد، که شامل آیات قرآن و سایر انذارهای پیامبر و رهبران الهی می‌شود.

«خَشِيت» به معنی ترسی است که آمیخته با احساس عظمت باشد و تعبیر به «رَحْمَان» که مظهر رحمت عامه خداوند است، در این جا نکته لطیفی دربردارد و آن این که: در عین ترس

۱- ۴۴ / نحل ، ۴۱ / فصلت ، ۴۴ / زخرف ، ۲۵ / قمر .

از عظمت خداوند باید امید به رحمت او نیز داشته باشند، تا دو کفه «خوف» و «رجاء» که عامل حرکت مستمر تکاملی است متوازن گردد.

تعبیر به «بِالْغَيْبِ» در این جا اشاره به شناخت خداوند از طریق استدلال و برهان است، چرا که ذات پاک او از حواس انسان پنهان می باشد، تنها با چشم دل و از لابلای آثارش می توان جمال و جلال او را مشاهده کرد.

جمله «فَبَشِّرْهُ» در حقیقت تکمیل «انذار» است، زیرا پیامبر در آغاز انذار می کند و هنگامی که پیروی از فرمان خدا و ترس آمیخته با عظمت نسبت به او پیدا شد و اثراتش در «قول» و «فعل» انسان ظاهر گشت، بشارت می دهد.

به چه چیز بشارت می دهد؟ نخست به چیزی که بیشتر از هر موضوع دیگر فکر انسان را به خود مشغول می دارد و آن لغزش هایی است که احیاناً از او سرزده، به او بشارت می دهد که خدای بزرگ همه آن ها را بخشوده است، سپس به اجر کریم و پاداش پرارزش که هیچ کس جز خداوند ابعاد آن را نمی داند.

جالب این که هم «مغفرت» به صورت نکره ذکر شده، همچنین «أَجْرٌ كَرِيمٌ» و می دانیم نکره آوردن در این گونه موارد برای بیان عظمت است.

﴿۱۲﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ

ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آن ها را می نویسیم و همه چیز را در « کتاب » احصا کرده ایم.

تکیه روی عنوان «نَحْنُ» (ما) اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید، دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوان های پوسیده و عظام رمیم از نو، جان می گیرد و لباس حیات در تن می پوشد؟

نه تنها مردگان را زنده می کنیم، بلکه «تمام آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آن ها را می نویسیم» .

جمله «مَا قَدَّمُوا» (آنچه را از پیش فرستادند) اشاره به اعمالی است که انجام داده اند و اثری

از آن باقی نمانده، اما تعبیر به «وَأَثَارَهُمْ» اشاره به اعمالی است که از انسان باقی می ماند و آثارش در محیط منعکس می شود، مانند صدقات جاریه (بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی می ماند و مردم از آن منتفع می شوند).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که «مَا قَدَّمُوا» اشاره به اعمالی است که جنبه شخصی دارد و «وَأَثَارَهُمْ» اشاره به کارهایی است که سنت می شود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت و یا شر و زیان و گناه می گردد. و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می افزاید: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ». غالب مفسران «إِمَامٍ مُّبِينٍ» را در این جا به عنوان «لوح محفوظ»، همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است، تفسیر کرده اند.

و تعبیر به «إِمَام» ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشوا است، برای همه مأموران ثواب و عقاب و معیاری است برای سنجش ارزش اعمال انسانها و پاداش و کیفر آنها.

جالب این که این تعبیر (امام) در بعضی دیگر از آیات قرآن در مورد «تورات» به کار رفته، آنجا که می فرماید: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً: آیا آن کسی که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می باشد و پیش از آن کتاب موسی که امام و رحمت بود، گواهی بر آن می دهد، همچون کسی است که چنین نباشد».

اطلاق کلمه «امام» در این آیه بر تورات به خاطر معارف و احکام و دستورهای آن است و همچنین به خاطر نشانه های پیامبر اسلام که در آن آمده و در تمام این امور می توانست، رهبر و پیشوای خلق باشد، بنابراین کلمه مزبور در هر مورد متناسب با آن مفهومی دارد.

کتاب های سه گانه ثبت اعمال

از آیات قرآن مجید چنین استفاده می شود که اعمال انسان در سه کتاب ثبت و ضبط می گردد، تا به هنگام حساب هیچ گونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.

﴿ ۱ - نخست «نامه اعمال شخصی» است که ثبت کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر او است، قرآن می‌گوید : «روز قیامت به هر کس گفته می‌شود: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا: خودت نامه اعمال را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی (۱۴/اسراء).

این جا است که فریاد مجرمان بلند می‌شود و می‌گویند: «وای بر ما این چه کتابی است که هیچ گناه کوچکی و بزرگی نیست، مگر این که آن را ثبت و احصا کرده است: يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (۴۹/ کهف). این همان کتابی است که «نیکوکاران آن را در دست راست دارند و بدکاران در دست چپ» (۱۹ و ۲۵/حاقه).

﴿ ۲ - دوم کتابی است که «نامه اعمال امت‌ها» است و بیان‌گر خطوط اجتماعی زندگی آن‌ها می‌باشد، چنان که قرآن می‌گوید : «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا: روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فرا خوانده می‌شود» (۲۸/جاثیه).

﴿ ۳ - سومین کتاب همان کتاب «نامه جامع و عمومی لوح محفوظ» است که نه تنها اعمال همه انسان‌ها از اولین تا آخرین، بلکه همه حوادث جهان در آن یکجا ثبت است و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ بر اعمال آدمی است و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب و ملائکه پاداش و عقاب است. (۱)

﴿ ۱۳ ﴾ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ

برای آن‌ها، «اصحاب قریه» را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آن‌ها آمدند. سرگذشت «اصحاب القریه» برای مشرکین عبرتی است

«قریه» در اصل نام برای محلی است که مردم در آن جمع می‌شوند، بنابراین مفهوم گسترده‌ای دارد که هم شهرها را شامل می‌گردد و هم روستاها را، هر چند در زبان فارسی

۱- درباره «لوح محفوظ» در جلد ۱۰ «تفسیر نمونه»، صفحه ۲۴۱ ذیل ۳۹ /رعد و همچنین جلد ۵، صفحه ۲۶۸، ذیل ۵۹ /انعام بحث شده است.

معمولی تنها به روستا اطلاق می‌شود، ولی در لغت عرب و در قرآن مجید کراراً به شهرهای مهم و عمده مانند «مصر» و «مکه» و امثال آن اطلاق شده است. در این که این شهر کدام یک از شهرها بوده است، معروف و مشهور در میان مفسران این است که «انطاکیه» از شهرهای شامات بوده است و این شهر یکی از شهرهای بسیار معروف روم قدیم بوده و هم اکنون از نظر جغرافیایی جزء قلمرو کشور ترکیه است.

﴿۱۲﴾ اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ

هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آن‌ها فرستادیم، اما آن‌ها رسولان (ما) را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن‌ها، شخص سوّمی فرستادیم، آن‌ها همگی گفتند: ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم.

به این ترتیب سه نفر از رسولان پروردگار (دو نفر در آغاز و یک نفر در اثناء برای تقویت آن‌ها) به سوی این قوم گمراه آمدند.

در این که این رسولان چه کسانی بودند، در میان مفسران گفتگو است، جمعی گفته‌اند:

نام آن دو نفر «شمعون» و «یوحنا» بود و نام سومین «یوئس» و بعضی نام‌های دیگری برای آن‌ها ذکر کرده‌اند.

و نیز در این‌که آن‌ها پیامبران و رسولان خداوند بودند و یا فرستادگان حضرت مسیح (و اگر خداوند می‌فرماید: ما آن‌ها را فرستادیم، به خاطر آن است که رسولان مسیح هم رسولان او هستند) باز در میان مفسران گفتگو است، هر چند ظاهر آیات فوق موافق تفسیر اول است، گرچه تفاوتی در نتیجه‌ای که قرآن می‌خواهد بگیرد، نمی‌کند.

﴿۱۵﴾ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ

اما آن‌ها (در جواب) گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می‌گویید.

اگر بنا بود فرستاده‌ای از طرف خدا بیاید، باید فرشته مَقَرَّبی باشد، نه انسانی همچون ما و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان الهی پنداشتند. درحالی‌که شاید خودشان نیز می‌دانستند که در طول تاریخ همه پیامبران از نسل آدم

بوده‌اند، از جمله ابراهیم را که همگی به رسالت می‌شناختند، مسلماً انسان بود و از این گذشته مگر نیازها و مشکلات و دردهای انسان‌ها را جز انسان می‌تواند درک کند؟^(۱) در این‌که چرا در آیه روی صفت «رحمانیت» خداوند تکیه شده، ممکن است از این نظر باشد که خداوند ضمن نقل سخن آن‌ها، مخصوصاً روی این صفت تکیه می‌کند، که پاسخ آن‌ها در نقل گفته خودشان نهفته باشد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که رحمت عامش سراسر عالم را فراگرفته است، پیامبرانی برای تربیت نفوس و دعوت به رشد و تکامل انسان نفرستد؟

این احتمال نیز داده شده است که آن‌ها مخصوصاً روی وصف رحمان تکیه کردند که بگویند خداوند مهربان کار بندگان خود را با فرستادن پیامبران و تنظیم تکالیف مشکل

۱- درباره فلسفه همگونی پیامبران با آمت‌ها در جلد ۱۲ «تفسیر نمونه»، صفحه ۲۸۹ ذیل ۹۴/اسراء مشروحاً بحث شده است.

نمی‌کند، آن‌ها را آزادی‌گذار. این منطق سست و بی‌پایه با سطح افکار این گروه متناسب بود.

﴿۱۶﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ

آن‌ها گفتند: پروردگار ما آگاه است، که قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستیم.

این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه مأیوس نشدند

و ضعف و سستی به خود راه ندادند.

﴿۱۷﴾ وَمَا عَلَيْنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

مسئلاً آن‌ها تکیه بر ادعا نکردند و تنها به سوگند قناعت نمودند، بلکه از تعبیر «بلاغُ

مُبِين» اجمالاً استفاده می‌شود که دلایل و معجزاتی از خود نشان دادند و گرنه ابلاغ آن‌ها

مصدق «بلاغُ مُبِين» نبود، زیرا «بلاغُ مُبِين» باید چنان باشد که واقعیت را به همه برساند و

این جز به کمک دلایل مُتَقَن و معجزات گویا ممکن نیست.

در بعضی از روایات نیز آمده است که آن‌ها همانند حضرت مسیح بعضی از بیماران

غیر قابل علاج را به فرمان خدا شفا دادند.

﴿۱۸﴾ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

آنها گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما شوم است) و اگر از این سخنان

دست برندارید، شمارا سنگ سار خواهیم کرد و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

ممکن است مقارن آمدن این پیامبران الهی بعضی مشکلات در زندگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان

و یا به عنوان هشدار الهی حاصل شده باشد، چنانکه بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند که، مدتی نزول باران قطع شد،^(۱) ولی آنها نه تنها عبرتی نگرفتند، بلکه این حادثه را به دعوت رسولان پیوند دادند.^(۲)

۱- «تفسیر قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث .

۲- درباره «تطییر» و فال بد زدن و ریشه اصلی این لغت به طور مشروح در جلد ۶ «تفسیر

نمونه» صفحه ۳۱۷ ذیل ۱۳۱ / اعراف و جلد ۱۵ ، صفحه ۴۹۱ ، ذیل ۴۷ / نمل بحث شده است .

باز به این هم قناعت نکردند، بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیت شوم و زشت خود را ظاهر ساختند و گفتند: «اگر از این سخنان دست برندارید، مسلماً شما را سنگسار خواهیم کرد و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید».

آری طرفداران باطل و حامیان ظلم و فساد چون منطق قابل عرضه‌ای ندارند، همیشه تکیه بر تهدید و فشار و خشونت می‌کنند، غافل از آن که رهروان راه «الله»، هیچ‌گاه در برابر این تهدیدها تسلیم نخواهند شد، بلکه بر استقامتشان خواهند افزود، آن روز که آنها پا به این میدان گذاشتند جان خود را برکف گرفتند و آماده‌ی ایتار گشتند.

﴿۱۹﴾ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

گفتند: نشومی شما از خودتان است، اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف‌کارید.

اگر بدبختی و تیره‌روزی و حوادث شوم محیط جامعه شما را فراگرفته و برکات الهی از میان شمار خت بر بسته، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان جستجو کنید، نه در دعوت ما، این شما هستید که با بت پرستی و هوی پرستی و بیدادگری و

شهوۃ رانی فضای زندگی خود را تیره و تار کرده و برکات خدا را از خود قطع کرده‌اید. درد اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است، اگر توحید را انکار کرده، به شرک روی می‌آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است، سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است، بالاخره اگر در برابر خیرخواهی خیرخواهان آن‌ها رانده‌اید به مرگ می‌کنید، این نیز به خاطر تجاوزگری شما است.

﴿۲۰﴾ **وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ**

مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فراسید، گفت ای قوم من، از فرستادگان خدا پیروی کنید.

داستان مجاهدی جان برکف

این مرد که غالب مفسران نامش را «حبیب نجار» ذکر کرده‌اند، از کسانی بوده که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آن‌ها و عمق تعلیماتشان پی‌برد و مؤمنی ثابت قدم و مصمم از کار درآمد، هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر مردم

بر این پیامبران الهی شوریده‌اند و شاید قصد شهید کردن آن‌ها را دارند، سکوت را مجاز ندانست و چنان‌که از کلمه «يَسْعَى» برمی‌آید، با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد.

تعبیر به «رَجُل» به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی‌اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر در آغاز اسلام که عده قلیلی بیش نبودند، سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسؤولیت است و سکوت برای او جایز نیست.

تعبیر به «أَقْصَى الْمَدِينَةِ» نشان می‌دهد که دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر نیز کشیده شد و دل‌های آماده را تحت تأثیر خود قرار داده بود، گذشته از این نقاط دوردست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتر برای پذیرش حق دارند، به عکس،

در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی می‌کنند که جذب آن‌ها به سوی حقّ به سادگی ممکن نیست. تعبیر به «يَا قَوْمُ» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است و دعوت به پیروی از رسولان دعوتی است، خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

﴿٢١﴾ اَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ

از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی‌خواهد و خود هدایت یافته‌اند.

این خود نخستین نشانه صدق آن‌ها است که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می‌خواهند و نه جاه و مقام و نه حتی تشکر و سپاسگزاری و نه هیچ‌اجر و پاداش دیگر. این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ، به عنوان نشانه‌ای از اخلاص و بی‌نظری و صفای قلب پیامبران روی آن تکیه شده، تنها در سوره شعراء پنج

بار این جمله : «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» تکرار گردیده است.^(۱) سپس می‌افزاید (وَهُمْ مُهْتَدُونَ). اشاره به این که عدم تسلیم در برابر دعوت کسی یا به خاطر این است که دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می‌کشاند و یا این که حق است، اما مطرح‌کنندگان منافع خاصی در سایه آن کسب می‌کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تأمل و تردید.

﴿۲۲﴾ وَ مَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است و همگی به سوی او بازگشت می‌کنید؟
سپس به دلیل دیگری می‌پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده‌ترین نکته دعوت این رسولان بوده است، می‌رود و می‌گوید : «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟» کسی شایسته پرستش است که خالق و مالک و بخشنده مواهب باشد، نه این بت‌ها که هیچ کاری از

۱- آیات ۱۰۹ ، ۱۲۷ ، ۱۴۵ ، ۱۶۴ و ۱۸۰ شعراء.

آنان ساخته نیست، فطرت سلیم می‌گوید: باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی‌ارزش را. جالب این که نمی‌گوید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُعْبُدُونَ الَّذِي فَطَرَكُمْ» چرا خدایی را پرستش نمی‌کنید که شما را آفریده است» بلکه می‌گوید: «من چرا چنین نکنم» یعنی در حقیقت از خود شروع می‌کند تا مؤثرتر واقع شود. و به دنبال آن هشدار می‌دهد که مراقب باشید: (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز، تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می‌باشد، آری به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت را به دست گرفته است.

﴿٢٣﴾ **ءَاتَّخِذْ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ**

آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آن‌ها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد. و در سوّمین استدلال خود به وضع بت‌ها پرداخته و اثبات عبودیت را برای خداوند با

نفی عبودیت از بت‌ها تکمیل می‌کند. باز در این جا از خودش سخن می‌گوید، تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد و دیگران حساب کار خود را برسند. او در حقیقت انگشت روی بهانه اصلی بت پرستان می‌گذارد که می‌گفتند: «ما این‌ها را به خاطر این پرستش می‌کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند»، می‌گوید: چه شفاعتی و چه کمک و نجاتی؟ آن‌ها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آن‌ها برای شما ساخته است؟

﴿۲۴﴾ اِنِّیْ اِذَا لَفِیْ ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ

اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود.

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و با شعور در برابر این موجودات بی شعور زانو زند و آن‌ها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد.

﴿۲۵﴾ اِنِّیْ اٰمَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُوْا

(به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید.

در این که مخاطب در این جمله و همچنین جمله «اِنِّیْ اٰمَنْتُ بِرَبِّکُمْ» کیست؟ ظاهر آیات

قبل نشان می‌دهد که همان گروه مشرکان و بت‌پرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به «رَبِّكُمْ» (پروردگار واقعی شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چرا که این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و به هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است. (۱)

و همچنین جمله «فَاسْمَعُونَ: به سخنان من گوش فرادهید» مخالفتی با آنچه که گفته شد، ندارد، چرا که این جمله را برای دعوت آنها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده است، همان‌گونه که در داستان مؤمن آل فرعون آمده آن‌جا که خطاب به فرعونیان می‌گوید: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ: ای قوم من، از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم» (۳۸/غافر).

﴿۲۶﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

(سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: وارد بهشت شو، گفت:

ای کاش قوم من می‌دانستند.

۱- آیات ۳ و ۳۲/یونس، ۳ و ۵۲/هود، ۲۴/نحل و ۲۹/کهف.

آری سخنان پر شور و هیجان انگیز او که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود، در آن قلب‌های سیاه و سرهای پر از مکر و غرور، نه تنها اثر مثبتی نگذاشت، بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دل‌های آنان برافروخت که از جا برخاستند و با نهایت قساوت و بی‌رحمی به جان این مرد مؤمن شجاع افتادند، به روایتی او را سنگ باران کردند و پیکرش را چنان آماج سنگ‌ها ساختند که بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد، در حالی که پیوسته این سخن را بر لب داشت که: «خداوند! این قوم مرا هدایت کن که آنها نمی‌دانند».^(۱)

و به روایت دیگری او را زیرپاها چنان لگدمال‌کردند که روحش به آسمان پرواز کرد.^(۲) تعبیر مندرج در آیه نشان می‌دهد که شهادت این مرد مؤمن همان و داخل شدن او در بهشت همان، آن چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر

۱- «تفسیر قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث . ۲- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث .

لطیفش به جای ذکر شهادت او، دخول او را در بهشت بیان کرده و چه نزدیک است راه بر شهیدان، راه بهشت و سعادت جاویدان. روشن است منظور از بهشت در این جا بهشت برزخی است، چرا که هم از آیات و هم از روایات استفاده می شود که بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد، همان گونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران چنین است. بنابراین بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می باشد، چنان که در روایت امیرمؤمنان علی در مورد قبر وارد شده است، «الْقَبْرِ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ: قبر یا باغی از باغ های بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ»^(۱).

﴿۲۷﴾ بِمَا غَفَرَلِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ

که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.

ای کاش چشم حق‌بینی داشتند، چشمی که با حجاب‌های ضخیم و سنگین جهان مادی محجوب نگردد و آنچه را در پشت این پرده است ببیند، یعنی تا این همه نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند و بدانند در مقابل اهانت‌های آن‌ها خداوند چه لطفی در حق من فرموده است، ای کاش می‌دیدند و ایمان می‌آوردند، اما افسوس.

در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «إِنَّهُ نَصَحَ لَهُمْ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ: این مرد با ایمان هم در حال حیات خود خیر خواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آن‌ها را داشت».^(۱)

جالب توجه این که او نخست تکیه بر موهبت غفران الهی می‌کند، سپس بر اکرام، چرا که نخست باید با آب مغفرت روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد و چون پاک شد بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد. این نکته نیز قابل دقت است که اکرام و احترام و

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۴۶۴.

بزرگداشت الهی گرچه نصیب بسیاری از بندگان می‌شود و اصولاً «تقوی» و «اکرام» دوش به دوش هم پیش می‌روند: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۱۳ / حجرات) ولی «اکرام» به طور کامل و بدون هیچ‌گونه قید و شرط در قرآن مجید درباره دوگروه آمده است: نخست؛ «فرشتگان مقرب خدا» که قرآن درباره آنها می‌گوید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» آنها بندگان گرامی خداوند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و فرمانش را به کار می‌بندند» (۲۷ / انبیاء) و دیگر بندگان کامل‌الایمان که قرآن از آنها به عنوان «مخلصین» یاد کرده و درباره آنها می‌گوید: «أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ» آنها در باغ‌های بهشت گرامی داشته می‌شوند» (۳۵ / معارج).^(۱)

پایان جزء بیست و دوم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب «تفسیر جوان»	۱۰
همسران پیامبر باید چنین باشند	۱۲
آیه تطهیر، برهان روشن عصمت است	۲۱
آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟	۲۳
شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام	۳۵
مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا	۴۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سنت شکنی بزرگ	۴۷
مبلغان راستین چه کسانی هستند	۵۷
شرط پیروزی در تبلیغات	۶۱
مسأله خاتمیت	۶۳
دلایل خاتمیت پیامبر اسلام	۶۶
خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟	۷۳
قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد؟	۷۵
رحمت و درود خدا و فرشتگان راه گشای مؤمنان	۸۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
توضیحی درباره «لقاء الله»	۸۴
پادشاه‌های مؤمنان هم اکنون آماده است	۸۴
ای پیامبر تو چراغ فروزانی	۸۸
دستور العمل پنج‌گانه برای رهروان راه حق	۹۶
گوشه‌ای از احکام طلاق و جدایی شایسته	۹۶
ای پیامبر با این زنان می‌توانی ازدواج کنی	۱۰۲
گوشه‌ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر	۱۰۷
رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر	۱۱۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آیا حکم «تقسیم اوقات» در حق همه همسران پیامبر اسلام بود	۱۱۸
فلسفه حکم محدودیت از دواج پیامبر	۱۲۰
آیا قبل از ازدواج می‌توان به همسر آینده نگاه کرد؟	۱۲۲
مواردی که از این قانون حجاب مستثنی است	۱۳۷
سلام و درود بر پیامبر	۱۴۰
کیفیت صلوات بر پیامبر اکرم	۱۴۲
اصلاحات را از خود شروع کن	۱۵۴
پیشگیری مفاسد اجتماعی از دوراه	۱۵۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
خطار شديد به مزاحمان و شايعه پراكنان	۱۵۵
چه نسبت‌هاى ناروايى به موسى عليه السلام دادند؟	۱۶۴
سخن حق بگويد تا اعمالتان اصلاح شود	۱۶۸
حمل امانت الهى بزرگ‌ترين افتخار بشر	۱۷۲
فضيلت تلاوت سورة «سبأ»	۱۸۲
او مالک همه چيز و عالم به همه چيز است	۱۸۳
به پروردگار سوگند قيامت خواهد آمد	۱۸۷
عالمان دعوت تورا حق مى‌دانند	۱۹۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
وسعت مفهوم «اتفاق»	۲۶۰
انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل	۲۷۰
از باطل کاری ساخته نیست	۲۷۸
پاسخ به سؤالی در خصوص چگونگی غلبه حق بر باطل	۲۷۹
مشرکان راه فرار ندارند	۲۸۲
فضیلت تلاوت سوره «فاطر»	۲۸۹
دنیا و شیطان شمارا نفریبند	۳۰۲
گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود	۳۱۳
دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند	۳۲۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
هیچ کس بازگناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید	۳۳۰
نور و ظلمت یکسان نیست	۳۳۴
آیا مردگان حقیقتی را درک نمی‌کنند؟	۳۳۷
اگر کور دلان ایمان نیاورند، عجب نیست	۳۴۲
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود	۳۴۶
معامله پر سود با پروردگار	۳۵۲
امتیازات شش‌گانه تجارت انسان‌ها با خدا	۳۵۴
وارثان حقیقی میراث انبیاء	۳۶۲
آن جاکه نه غمی است، نه رنجی و نه درماندگی	۳۶۵
منظور از «ذات‌الصدور» چیست؟	۳۷۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
منظور از خشم و غضب در مورد پروردگار چیست؟	۳۷۹
استکبار و حيله گري سرچشمه بدبختي هاي آنها بود.	۳۸۶
اگر لطف او نبود، جنبنده‌ای بر پشت زمین نبود	۳۹۱
فضیلت تلاوت سورة «یس»	۳۹۳
سر آغاز «قلب قرآن»	۳۹۴
چه کسانی انذار تورا می‌پذیرند.	۴۰۵
کتاب‌های سه‌گانه ثبت اعمال	۴۱۰
سرگذشت «اصحاب القریه» برای مشرکین عبرتی است	۴۱۲
داستان مجاهدی جان برکف	۴۱۹

